



چارپار

بهر روز آرمان

چارپار

چارپار

بهروز آرمان

دفتر هفتم سروده ها



ABGIN PUBLISHING

GERMANY

YEAR 2023

ISBN: 978-3-9818306-8-2

Chārpār

Behrooz Arman

انتشارات آبگین

شماره ثبت انتشارات در آلمان ۱۶-۶۵۳۰۲-۱۶۰-۰۹

چارپار

بهروز آرمان

مایه ی شماری از گرافیک ها و نقاشی ها از علیرضا گران نظر

منتشر شده در آلمان فدرال

سال ۲۰۲۳ میلادی

سال ۱۴۰۲ خورشیدی

شماره شابک: ۹۷۸-۳-۹۸۱۸۳۰۶۸۲

دارنده ی همه حقوق چاپ، نویسنده است

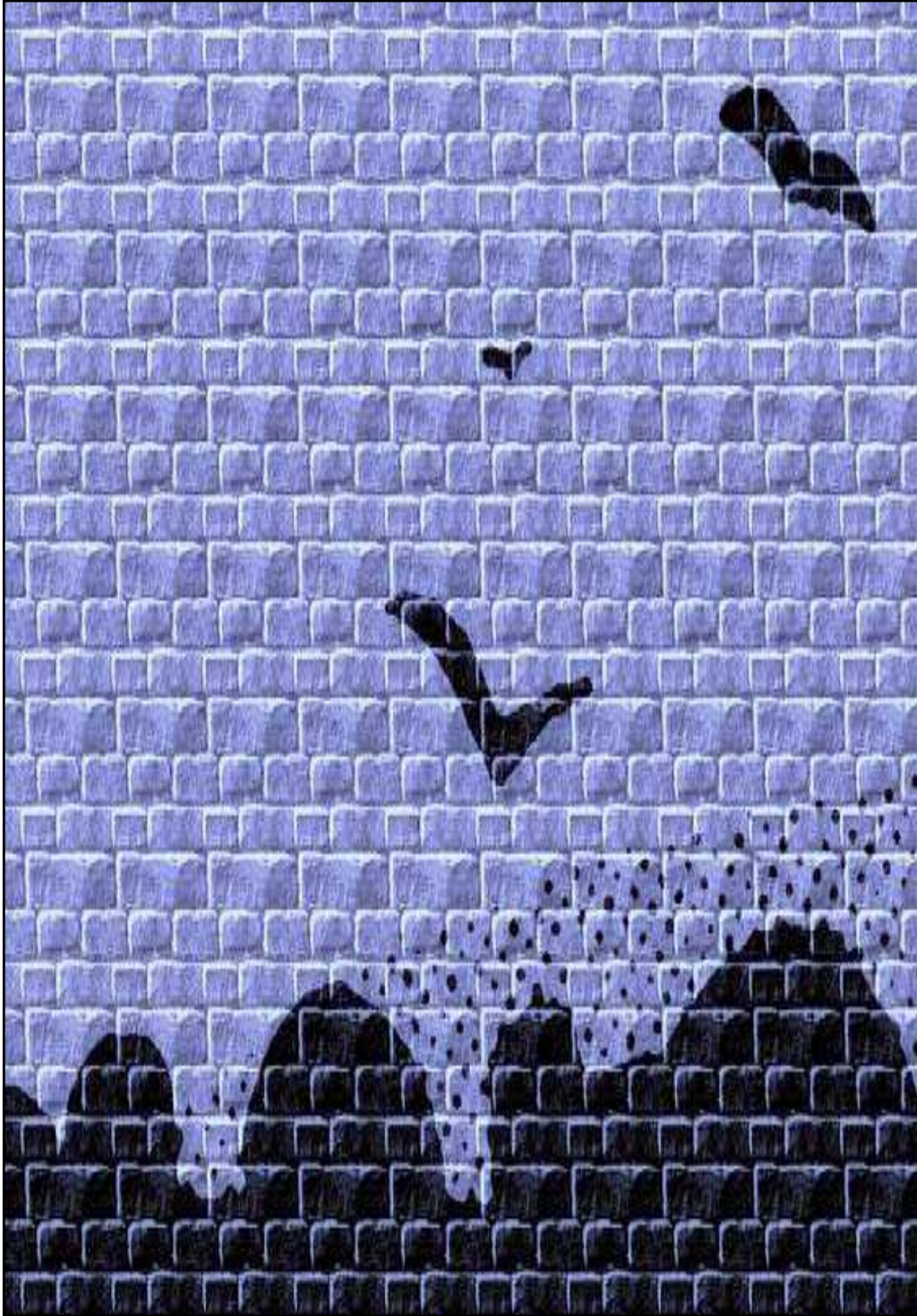
www.b-arman.com

فهرست

	چاپارها
۷	
۹	آنکه که تنم، روان من میراند
۱۱	گفتا که دلت، گفت به آواز هُمای
۱۱	با این همه غم، که ابر می باراند
۱۳	یکبار بُتا، بدین سخن دل آویز
۱۳	بی تار، ترانه می توانی خوانی
۱۵	خوش آنکه ز اوج، دام دل درببند
۱۵	گر شام نهد شتاب روزان، کُنْجی
۱۷	شاد آی به بزمگاه زبیبده دلان
۱۷	گر بر لب غم، باده ی خوش بو آرم
۱۹	هر بار که شید، دشت ما شیباند
۱۹	آن باده که بود، اشک لبخند هُما
۲۱	ماهی که به نور یار، رخشانند رُخی
۲۱	لرزید، از آنکه زخمه زد دل را جان
۲۳	آیا بشود ماه، دوان بازآید
۲۳	گفتا که زمان برد، شُمار آدینه
۲۵	نی در پس جامه ها، جَمی یاورمان
۲۵	ای یار درون که از برون بیزاری
۲۷	آن آتش مهر می گدازد، جان ها
۲۷	با سایه ای آمیزدی از ترس نهان
۲۹	این تو، نه تویی، آنچه تویی سازیده ست
۲۹	آنی که درونای برون بشکافید
۳۱	در رزم خرد که یک دم آرامش نیست
۳۱	پامُزد ستانده ای در این بزمستان
۳۳	پرسم که چه سبزپوشی از سرو وی آم
۳۳	تا آنکه هما ز باغ ما مستان شد
۳۵	گر آدمیان به یک گهر انگارم
۳۵	آن کیست که از ناب درون می ترقد

- ۳۷ پروای به ناکسان نمی‌داریدی
- ۳۷ در بسترِ پندار، چه می‌ریسد اوی
- ۳۹ نالی که چرا ماه، غمان آت نالاند
- ۳۹ آنگه که تو برگِ خشک، از باغِ غمی
- ۴۱ خورشید که بر آذرِ ناب آتش بگذاشت
- ۴۱ آن یار که بر سبزه و باغ آتش بنشاند
- ۴۳ دستی که به ورز، ژرفه کاریز آتش ساخت
- ۴۳ در دشتِ کهن هنوز ما ورزه‌گریم
- ۴۵ آمد بر او که از تن آتش بهره‌گشود
- ۴۵ دستان، ستم‌دیده و ناپیوسته
- ۴۷ بی‌پرده به بازار برد، بفروشد
- ۴۷ گفتا که منم زر و تو زربیزنده
- ۴۹ رازِ سخنِ روز، نمی‌گوید دوست
- ۴۹ گفتند که هر راهبری یاور ماست
- ۵۱ آرم اگر به یار ما می‌داری
- ۵۱ آید به خانه چون در آن زر می‌جست
- ۵۳ گردان به زمین، زمین به ما نامهری
- ۵۳ با شور تو، شهرِ مردگان زنده شود
- ۵۵ نی مالِ گزاف دم به دم، بر باد
- ۵۵ پُرپشته بیا که روزِ رزمنده‌گی ام
- ۵۷ ای دوست بدان، شکار، پُژمانه‌گی است
- ۵۷ آن کشتگری که پرورد کارگری
- ۵۹ زیبایی شوی، روان به سوی زبیدی
- ۵۹ گل باید و گردِ بیل زن، ورزیدن
- ۶۱ این تونده، اگر چه پُرگل و پُرپیچ است
- ۶۱ جویا! گذر آت بود به راهان امید؟
- ۶۳ بر تخته‌ی زور، زرخران تفتان اند
- ۶۵ پیوست یکم: رباعی‌هایی از خیام، حافظ، سعدی، مولوی، نیما
- ۷۹ پیوست دوم: برای رساندن، نه رسیدن
- ۸۹ پیوست سوم: پیرامون شیوه‌ی سرایش در بخشی از این دفتر
- ۱۳۹ از کتاب‌های نگارنده
- ۱۴۱ سرچشمه‌ها

چارپار یا رباعی هنوز یکی از زیباترین، شیواترین، درخورترین و دلنشین‌ترین ابزارهای سرایندگی ست برای فرادید نهادنِ فشرده و آهنگین دریافت‌ها، برداشت‌ها، گرایش‌ها، اندیشه‌ها و بینش‌های چامه‌سرایان. بیهوده نیست که نیما یوشیج، خیزاننده‌ی موجِ نوینِ هنوز خیزنده‌ی سرایندگی، می‌نویسد: "رباعیات یک رازنگهدار عجیبی برای من شده است ... (در آن‌ها) حقیقت مسلک خود را که طریقت است به اشاراتی گفته‌ام".



آنکه که تنم، روانِ من میراند
 گردی شود و به رویِ دریا رامد
 بر موج نشین و چامه ام با جان نوش
 آنجا که کف ست ماهی ام فاش آید

روان: جان، روبروی یا مقابلِ تن یا بدن

میراندن: میریدن یا مردن کنانیدن، به مرگ واداریدن

رامیدن: آرامیدن

چامه: چکامه، سروده

فش: اینجا به معنای تازان، از فشیدن همبر (برابر) تازیدن



گفتا که دلت، گفت به آواز هُمای
گفتا گُهرت، گفت تکی از دریای
گفتا گُذرِ تو گفت گیتی گفتم
گرمی همه گُذر گُدازان، ره زای!

همای: مرغ کامران و فرخنده

تک: یگانه و نیز جنبنده، از تکیدن و تکاندن همبر جنبیدن و جنباندن

گداز: اینجا گدازنده، از گدازیدن یا گداختن

زای یا زا: اینجا زاینده از زاییدن^۱

با این همه غم، که ابر می باراند
با پستی ناکسان، که می آلاید
باغی به کنار رود می شاید بود
در شورِ گل و^۲ شادی می باید سود

می: باده، شراب

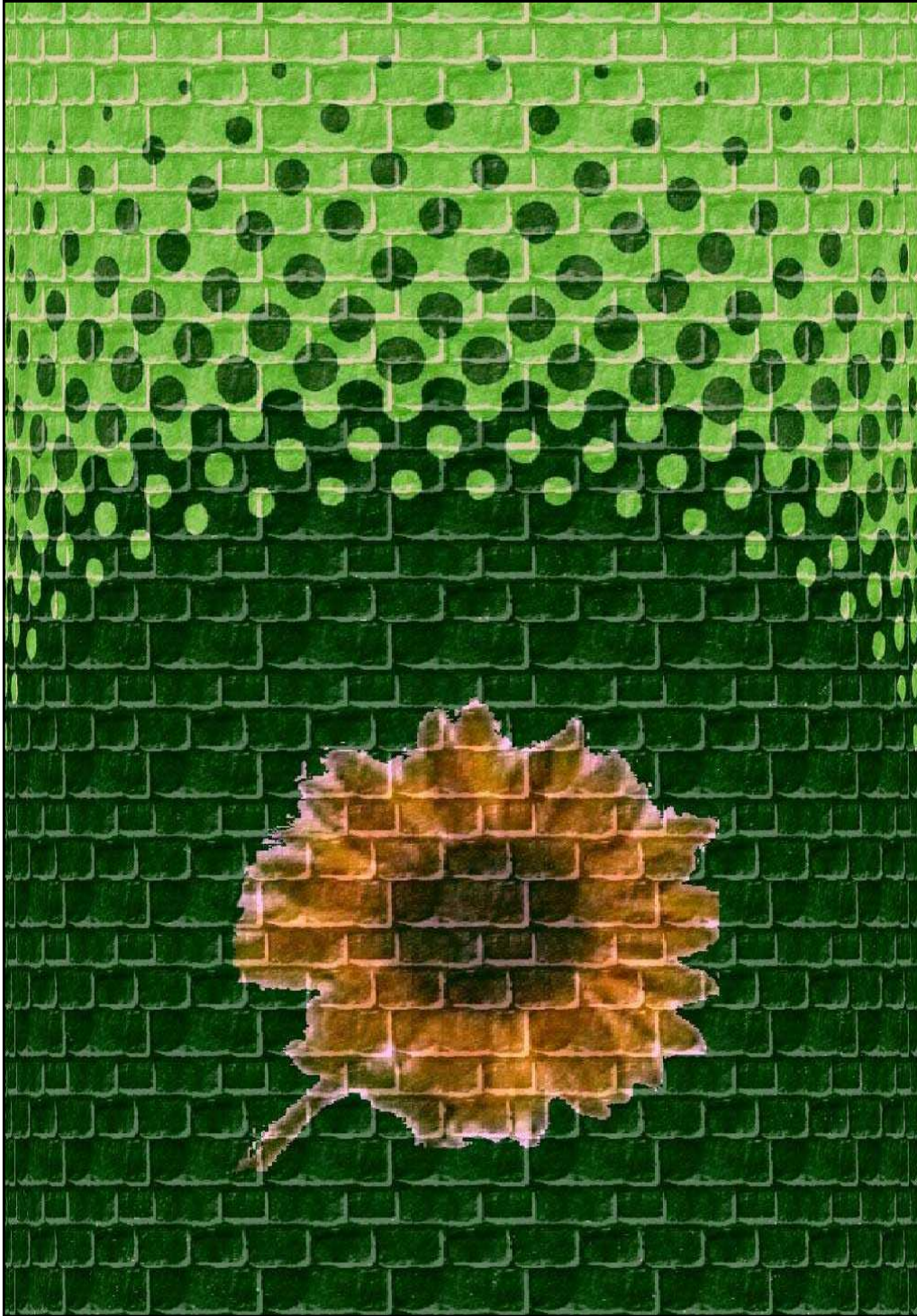
آلاییدن: آلودن

شاید: از شاییدن یا شایستن، مانند باید از باییدن یا بایستن

سودن: ساویدن یا ساییدن، اینجا فرساییده گردیدن

^۱ چون کوش از کوشیدن به معنی کوشنده

^۲ حرف ربط "و" در این دفتر ۰ خوانده می شود (مانند بُنیان) و نه va (چون وِرداشتن)



یکبار بُتا، بدین سخن دل آویز
 بازای گران، به گوهرش دل انگیز
 دیدی تو دلا، چه بال زد دل آژیر
 بینی تو دلا، چه با هُما دل آمیز

بت: اینجا جانان

گران: اینجا پرمایه

آژیریدن: آگاهانیدن، هشیار کردن

هما: مرغ کامران و فرخنده

بی تار، ترانه می توانی خوانی
 از باغ، جدای می توانی کاری
 بی برزِ برزایِ دل انگیزنده
 با هیچ کُلِ زمان، نیاری چاوی^۱

کاریدن: کاشتن

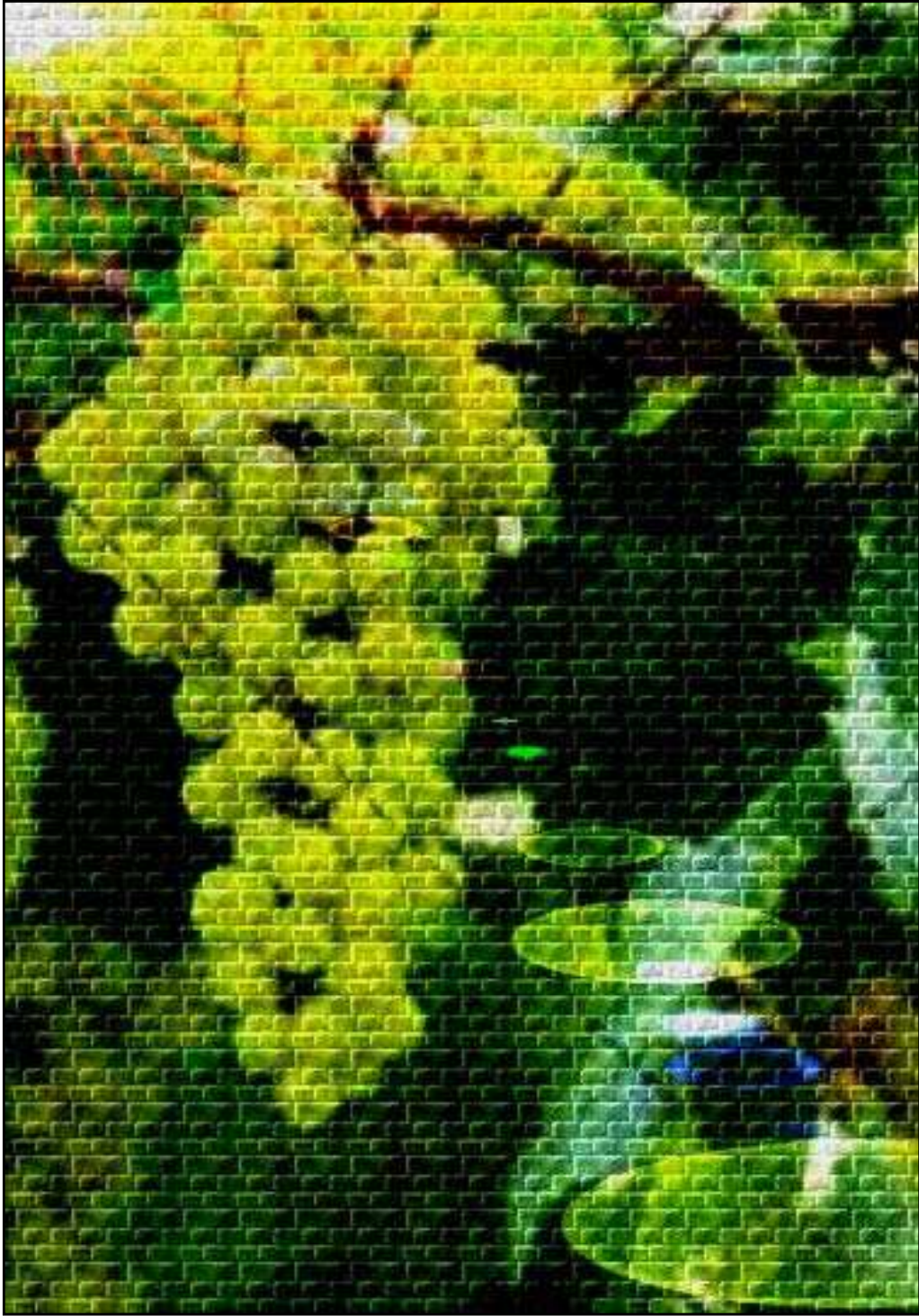
برز: ورن، پیایی کار کردن، از برزیدن یا ورزیدن

برزای: زبینه، از برزیدن یا زیبا نمودن

یاریدن: یارستن، توانیدن، توانستن

چاویدن: راز و نیاز دل انگیزانه کردن

^۱ دری یا درگاهی یا تاجیکی یا فارسی زبانی ست آسان و رسا، باری آسیب دیده، که بایدش درپردازید، نوگردانید، بازآموزید: درباره ی زبان ما و ویژگی سرایش چارپارها در بخشی از این دفتر، بنگرید به پایان کتاب.



خوش آنکه ز اوج، دامِ دل دربیند
 چون کَفترِ چُست، بال در هم پیچد
 تا یافت ترا، دانه و دل برچیند
 سیمِـرغ و شـان کام کَشَد، افروزد

چست: چابک

سیمِـرغ: مرغ افسانه ای افروزنده ی پَر

گر شام نِهَد شتابِ روزان، کُنْجی
 در نایِ نایِ و نورِ جان آرایی
 با خوشه دلی،^۱ گوشه ی خوش کاشانی
 شیبی بِدَمَد، به ز دَمِ شَبتابی

نای: اینجا آوا، آهنگ

خوشه دل: آنکه با شیفتگی چیزهای چَمی یا معنوی فراوان اندوزیده است

شیب: از شیبیدن یا شیفتن

دمیدن و دم: اینجا طلوع کردن و طلوع، درخشیدن و درخشش

به: بهتر

^۱ دیگر نمونه ها: غنچه دل، شیشه دل



شاد آی به بزمگاهِ زیباییه دلان
 در جشنِ گلان، چه جایِ رخساره تران
 رستیم از آنچه بُرد جان، شورستان
 رُستیم به شارسانِ شوریده سران

زیبیدن: زیبا بودن

رستن: رهیدن، رها شدن

رُستن: روییدن، بالیدن

شارسان: شارگاه، شارستان، شهرستان، از شاریدن یا سرازیر شدن آب و مایع

گر بر لبِ غم، باده ی خوش بو آرم
 گر بر دمِ جان، نوگلِ شب بو آرم
 گر آز و نیاز، بی قدر تارنم
 بینی به شبِ خون، چه شبیخون آرم

دم: اینجا نَفَس، آه

آز: افزون خواهی، حرص

قدر: فرمان یا حکم دارندگان و داداران، و نیز بهر و سرنوشت

تاراندن، پراکندن، دور کردن، از توریدن یا تاریدن



هر بار که شید، دشت ما شیباند^۱
 شب‌نم ز رُخ سبزه ی خوش خیزاند
 انگار به برگِ تر، تَشی گیراند
 با خونِ گلی، به گُلخنی بِشْخاند

شید: خورشید

شیبان‌دن: شیبیده یا شیفته گرداندن، از شیبیدن یا شیفتن

خیزاندن: خیزیدن یا خاستن کنانیدن

تش: آتش

گیراندن: گیریدن یا گرفتن کنانیدن، اینجا افروزاندن، شعله ور کردن

گلخن: گونه ای آتشدان

شخاندن: به زبانه کشاندن، از شخیدن

آن باده که بود، اشکِ لبخندِ هُما
 در سوگ و سُرو، بوده بر خوانِ نیا
 از آن که گُسیلید بسی از لبِ ما
 لبخنده ی اشک گشته در سوگِ شما

هما: مرغ کامران و فرخنده

خوانِ نیا: سفره ی نیاکان

گسیلیدن: گسیختن، جدا گردیدن

^۱ سراینده به آسانی می‌توانید به جای "شیبان‌دن" و "بشخاندن" کارواژه‌هایی چون "شوران‌دن" و "بنشان‌دن" و دگره بیاورد، که از آن چشم پوشیده است. برای داده‌های بیشتر بنگرید به کتاب "کارواژه‌ها در زبان ما" از همین نگارنده، و نیز پایان همین دفتر.



ماهی که به نورِ یار، رَخشانَد رُخی
 همبازِ ستاره، مِهَر تاباند دلی
 با زمزمه ی ابرِ زمستان، سرمست
 در وسوسه خُسبید و خَموشید شبی

رخشاندن: رخسیدن کنانیدن

همباز: شریک، انباز

خُسبیدن: غنودن، خوابیدن

لرزید، از آنکه زخمه زد دل را جان
 رامید، همانکه یار، رقصاند روان
 خندید و گُلید و برگوالید بسی
 ژولید، بدانکه خار زد بر گُلبان

زخمه: فلزابزار کوچک برای سازنواختن

گُلیدن و گُلانندن: افشیدن و افشانندن

گوالیدن: بالیدن، بلند شدن

ژولیدن: آشوبیدن، آشفتن

گُلبان: نگاهدارنده ی گل



آیا بشود ماه، دوان بازآید
 در شامِ سیاه، روزنی بگشاید
 تا دید غمِ آتش، شاد کنار آتش تا بد
 باز آتش نهد، تا که پگه، مرغ آرد

بازهلیدن یا بازهشتن و واهشتن: ترک کردن

مرغِ پگه: مرغِ سحر، شبگیر

گفتا که زمانِ بَرَد، شُمار آدینه
 بازی کن و نازم همه ساز آدینه
 کی بازی و کو ناز، در آن آوای آتش
 صد شیونِ بیم است و بسا آسیمه

آدینه: زینت، زیب

شیون: ناله، نوحه

بسا: بسیار، بسی

آسیمه: سردرگمی، سرگردانی، آشفتگی



نی در پسِ جامه‌ها، جَمیِ یاورمان
 نی در پسِ ابرها، بُتیِ برترمان
 نی در پیِ هست مان، مِهیِ داورمان
 این هستیِ ما به کیستی، بسترمان

جَم: اینجا ذات یا روح^۱

مِه: سرور یا پیشوا

ای یارِ درون که از برون بی‌زاری
 بر گردِ گم‌آت، گران چرا چرخانی
 آن را که تو در درونِ "من" جویایی
 در "ما" که بجویی ش تکی از آنی

تک اینجا یگانه و نیز جنبنده، از تکیدن و تکاندن همبرِ جنبیدن و جنباندن

گران: اینجا سنگین

^۱ شماری از این فریافت‌ها (مفهوم‌ها) در چارپارهایی که بارِ فلسفی دارند، آمده‌اند. تن: کالبد، پیکر / جان: آنچه کالبد یا تن بدان زنده است / روان: بازتابِ نامادیِ هستی. پیرامون و سازماندهی آن بویژه در سامانه‌ی عصبی جانداران / جم: ذات یا روح مینوی یا روحانی یا خدایی / چم: معنی (رویاروی. چهر یا صورت) / چهر: صورت (رویاروی. چم یا معنی) / چمی: معنوی (رویاروی. چهری یا صوری) / چهری: صوری (رویاروی. چمی یا معنوی) / مینوی: روحانی



آن آتَشِ مِهْر^۱ می گُذازد، جان ها
 بی باک به باغ می نشانَد، تن ها
 با تیشه ی کار می تراشد، من ها
 بر ماه غُنوده می فرازد، من و ما

غنودن: خوابیدن

با سایه ای آمیزدی از ترسِ نهران
 گفتمی که مرا دربرهان از دو جهان
 گفتم بَجُدا از جَم و غم، دستان گیر
 با جان بدرآمیز، نه با سایه ی جان

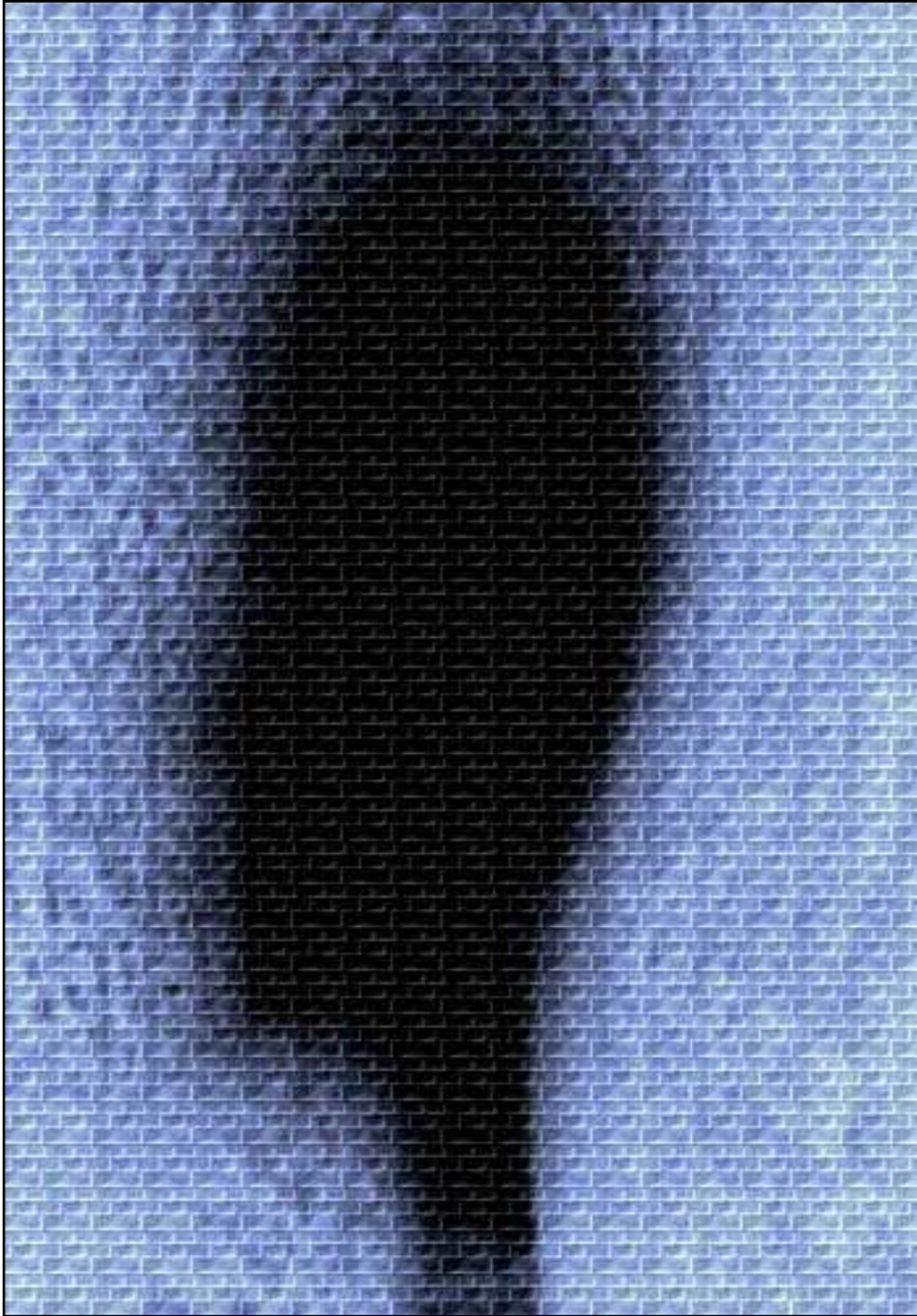
آمیزدن: آمیغدن یا آمیزیدن یا آمیختن

رهاندن: رهیدن کنانیدن، رها سازیدن، رها ساختن

بجدا: جدا شو، از جدایییدن

جم: اینجا ذات یا روح مینوی، بزرگ

¹ نیز سگالیده بدین سراییده ی حافظ: آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست (سگالیده: اندیشیده).



این تو، نه تویی، آنچه تویی سازیده ست
 سازی نه تویی، نوای تو سازانده ست
 گر هسته ی سودای گری سوزانده ست
 ساز تو نواز و هستی ات، سازنده ست

سازیدن و سازاندن: ساختن و ساختن کنانیدن

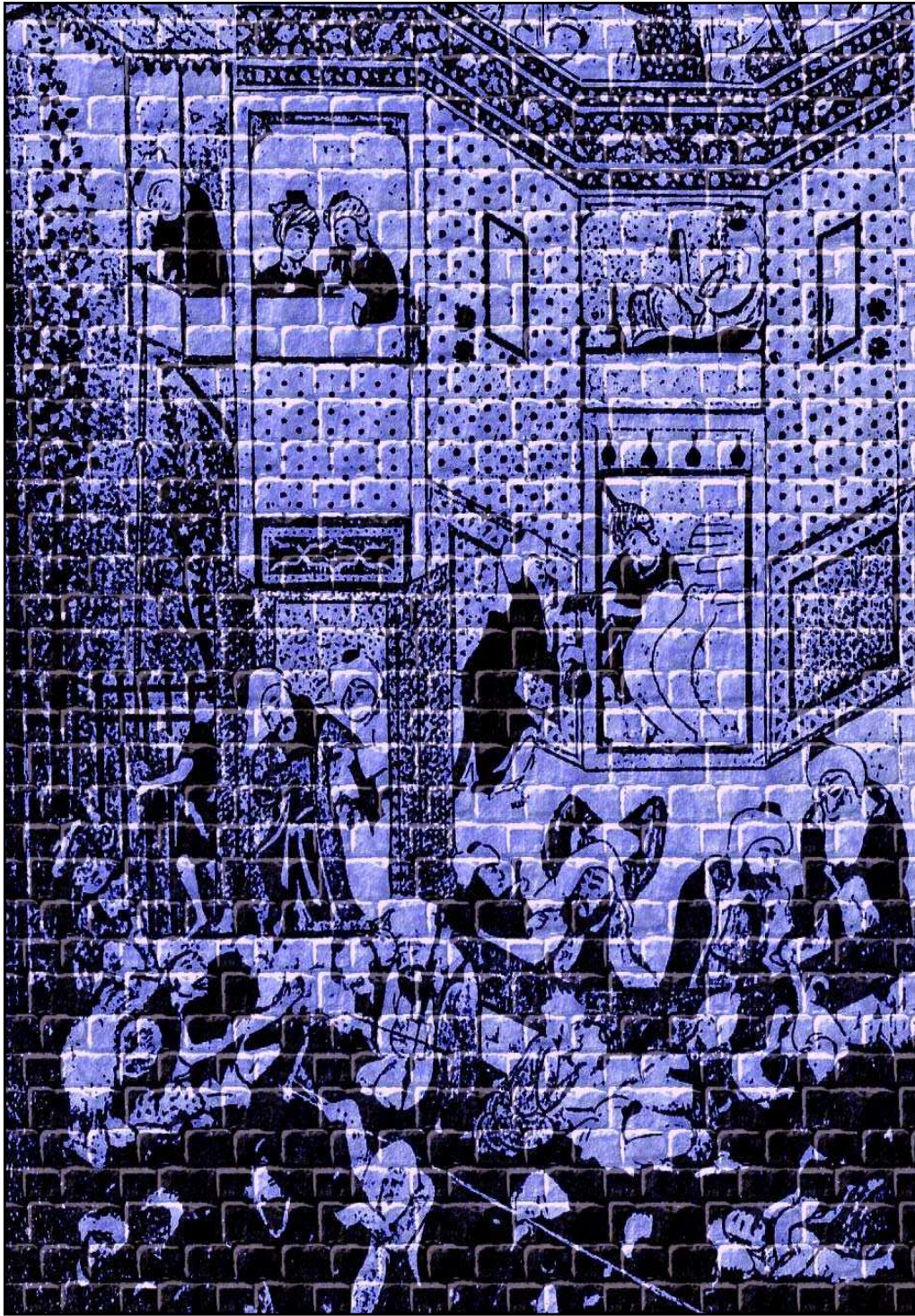
سوزیدن و سوزاندن: سوختن و سوختن کنانیدن

آنی که درونای برون بشکافید
 با اهل خرد به اندرون درآیید
 در هر سِندی به داده ای افزایید
 از خویش برون آمده، خود را زایید

درآییدن: درآمدن

ستد: از ستدن همبر گرفتن^۱

^۱ ستدن یا ستیدن و ستاندن را می توان گاه چون گرفتن یا گیریدن و گیراندن کاربرد.



در رزمِ خرد که یک دم آرامش نیست
دانی به سرایِ "مای" آسایش نیست
گفتی که از او رهم، بدین گون رامم
گفتا که رهایانِ وی اش، رامش نیست

مای: اینجا مامِ سرزمین، و نیز کمینگاهِ جادوان و افیونگران و ترفندفکنان

رهیدن: خلاص شدن، آزاد شدن

رامیدن: آرامیدن

پامزد ستانده ای در این بزمستان
چون چاره نبودت ز زر بدمستان
در جشنِ هنر که خوب و بد بر خوان بود
این با کس چُست خوردی آن با سُستان^۱

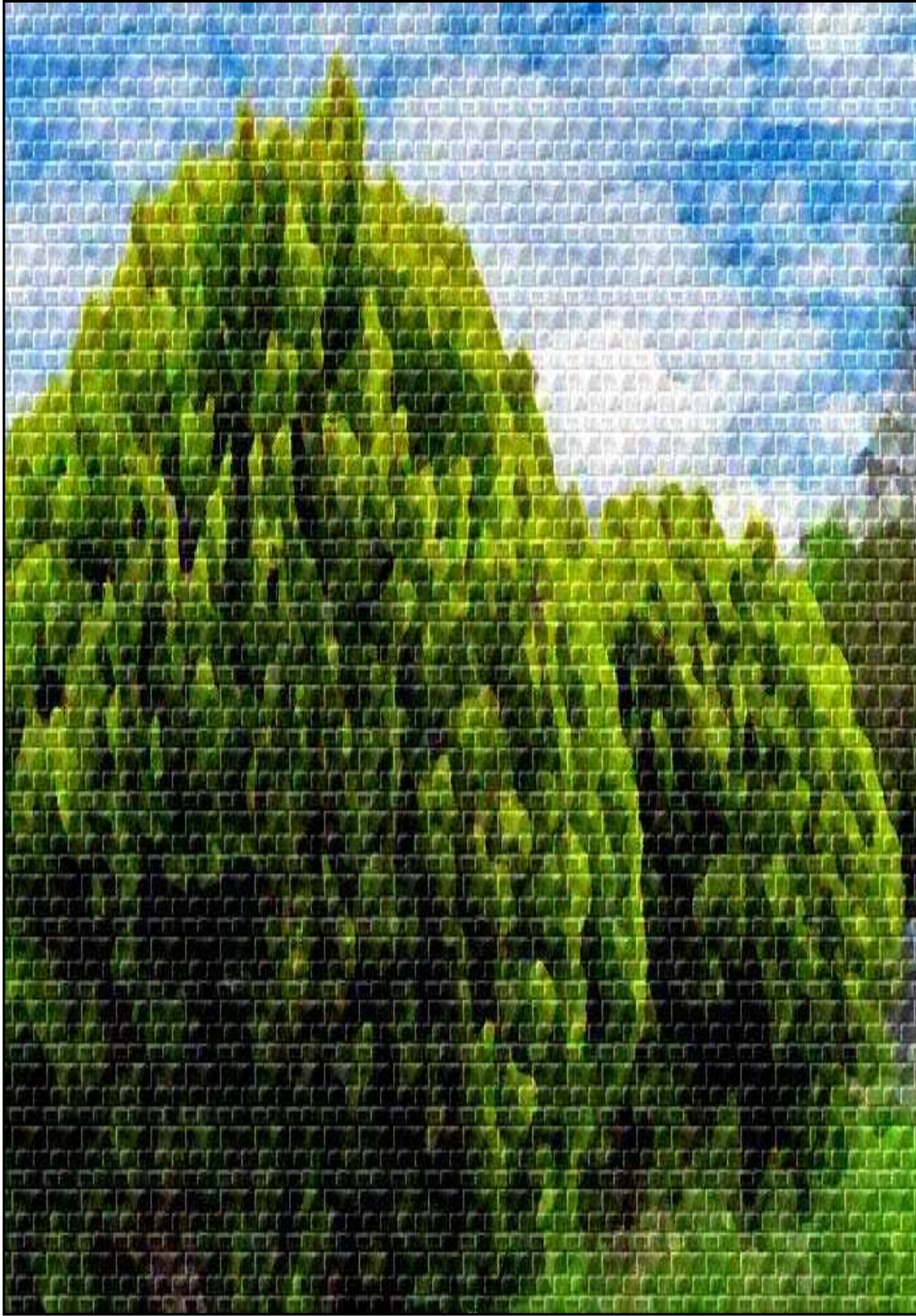
پامزد: پارنج، مزد یا "حق القدم" سرایندگان و هنرمندان در جشن و میزبانی درگاهیان^۲

خوان: سفره

کس: کس و کار، همدم، یار

چست: چالاک و نیز استوار و زبردست

^۱ نزدیکاً همه ی هنرمندان جهان بدین "پامزد" ها بیشاکم نیازمند بوده و هستند. آنان که بیشتر ستانیده اند، سرراست و ناسرراست "مدح" های فزون تری نیز برآوریده اند.
^۲ سمت راست، بزم باده گساری سلطان محمد از سده ی دهم هجری.



پرسم که چه سبزپوشی از سروِ وی آم
 مستانه چه نوش چشمی از ماهِ وی آم
 آیا بر آبشاری از راهِ وی آم
 دانید! نوردنده ی ناوردِ وی آم

نوش: سرو خمره ای به گویش جنوبی، و نیز انوشه، بی مرگ

نوردنده: پیماینده ی راه، از نوردیدن یا نوردن

ناورد: کارزار

تا آنکه هما ز باغِ ما مستان شد
 زیبایی اندیشه گران افزون شد
 فرخ، بر زنده زنده گان پر زد، خواند:
 پالیزِ خوش از خونِ رزان فرزانه شد

فرخ: زیبا، خجسته

زند: نیرومند، توانا، و نیز سترگ (بر وزنِ "قند")

پالیز: باغ، بوستان

رز: انگور، مُو

فرزان: فرزانه



گر آدمیان به یک گُهر اِنگارم^۱
 وَر یوغِ زنان به گورِ غم بسپارم
 هر دم، در این سپنج، زیب انبارم
 روزی به جهانِ گوهرین جان سایم

یوغ زن: بهره کش، یوغ گذارنده

سپنج: خانه ی ناپایدار

انباریدن: انباشتن

آن کیست که از نابِ درون می ترقد
 از پست ترین، دمان ترین می گذرد
 همیار رهانده، پُر چمان، دل آهنگ
 بس زیبی و راستی به "من" می فکند

ترقیدن: منفجر شدن، ترکیدن

دمان: خروشنده، غرنده

چمان: پیاله ی می، و نیز خوش خرامنده

^۱ نیز اندیشیده بدین چکامه ی سعدی:
 بنی آدم اعضای یک پیکرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی به درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار
 تو کز محنت دیگران بی غمی
 نشاید که نامت نهند آدمی



پروای به ناکسان نمی داریدی
 پستی ددان به دل نمی دوزیدی
 بگسسته ز برگ مردگان، سال به سال
 در آینه ی خزان چه گل کاریدی

داریدن: داشتن

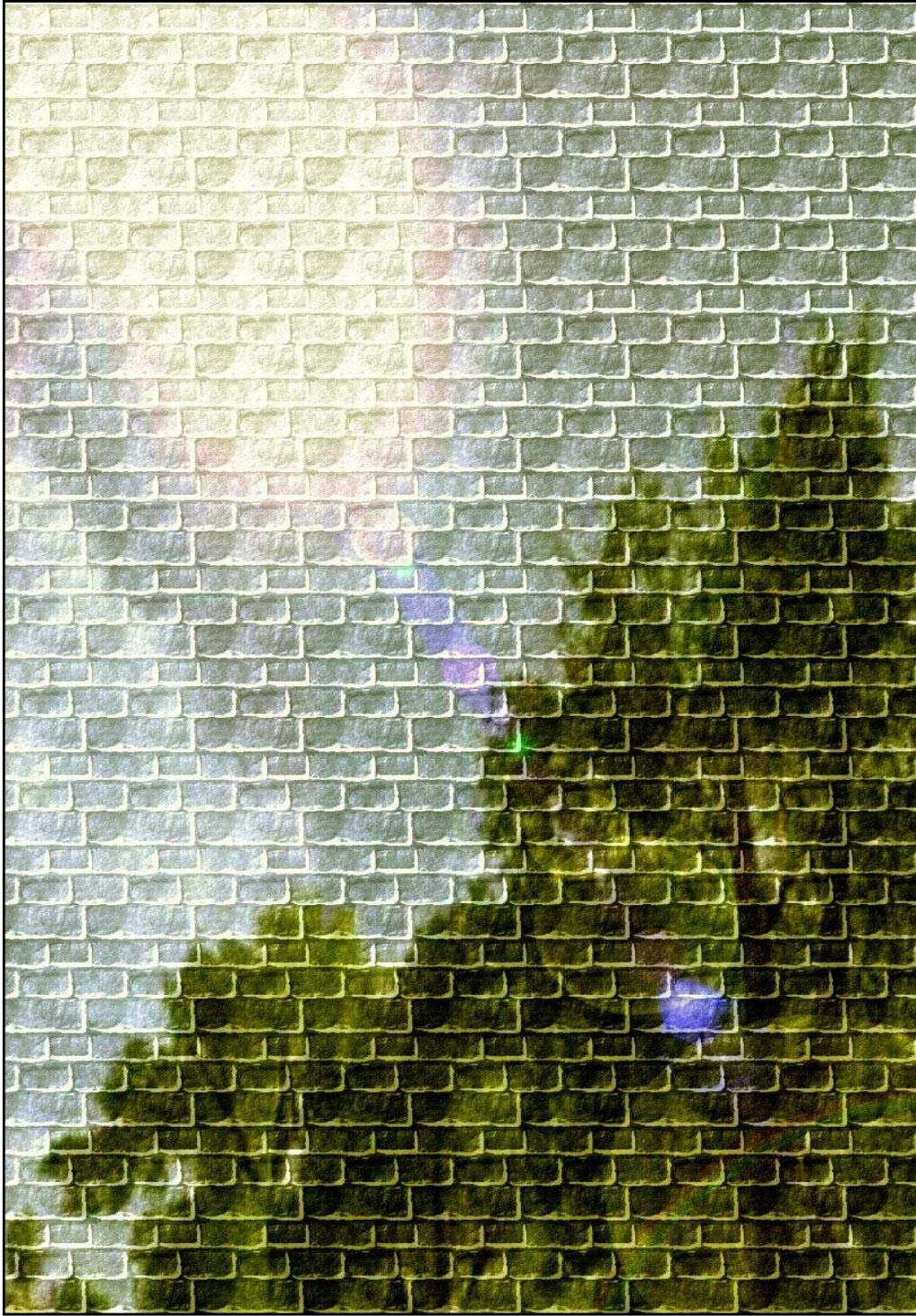
دوزیدن: دوختن

کاریدن: کاشتن

در بسترِ پندار، چه می ریسد اوی
 این مغز به کُنچِ گُم، چه می راند اوی
 بر گردِ غمِ آتش بی من و ما می گردد
 جز کال در این کران چه می کارد اوی

پندار ریسیدن: پندارباقتن، پنداربافی کردن

کال: پژمرده، از کالیدن و کالاندن همبرِ پژمریدن و پژمراندن



نالی که چرا ماه، غمان ات نالاند
 غری که چرا شید، روان ات غراند
 آواز خوشی ز دل، به جان ات خواند
 این شید و مه ام، به دلبران ات بالاند

نالاندن: نالیدن کنانیدن

شید: خورشید

غراندن: غریدن کنانیدن

بالاندن: بالیدن کنانیدن

آنگه که تو برگ خشک، از باغ غمی
 در خاک زهین، کنار ریس چمنی
 خوانی که تو خون سوگ، در برگ گلی؟
 زاری که تو زایای غم و درد و شبی؟

زه: زایش، از زاییدن

ریس: نخ تابیده، از ریسیدن یا رشتن (آمازه و اشاره به ریشه)

زاریدن: زاری کردن، نالیدن

زایا: زاینده، از زاییدن



خورشید که بر آذرِ نابِ آش بگذاشت
 زبینه زبانه‌ای، زبانِ آش بگذاشت
 تا از سخنِ آش "ربض" به رخشش آید
 بازارسری، دشنه به نایِ آش بگذاشت

ربض: مدینه ی سده های میانی خاور زمین که ما شورستان اش خوانده ایم و نه شارستان یا شهرستان^۱

رخشش: درخشش، از رخشیدن

سری: سروری

نای: در دو معنای، آوا و نیز گلو

آن یار که بر سبزه و باغِ آش بنشاند
 هر تازه ترانه بر لبانِ آش بنشاند
 هنگام که شهر، نغمه آش از بر خواند
 کاتوره سری، خار دهانِ آش بنشاند

کاتوره: اینجا زاهد یا کاتوزی و نیز سرگشته

سری: سروری

^۱ این سه چارپار به هم پیوسته اند: بازارسری (رو به دانشمندان)، کاتوره سری (رو به هنرمندان)، تازنده سری (رو به کِشتمندان).



دستی که به وَرَن، ژرفه کاریز آش ساخت
 سبزینه رگی به کِشتِ کم جان آش ساخت
 پردیس که ساخت بَرزگر با دل پاک
 تازنده سَری، رگش بُرید، خوناب آش ساخت

ورن: پیایی کار کردن، از ورزیدن

کاریز: قنات

برزگر: کشاورز، کدیور

پردیس: اینجا زیبا بُستان

سَری: سروری

تازنده سر: نیز آمازه و اشاره به کوچنده-سرکرده ی جنگباره، که در سده های میانی خاورزمین دست بالایی می دارید، و با بزرگ-بازاریان و کلان-کاتوزیان کمابیش همیشه هم پیمان می باشید

در دشتِ کهن هنوز ما ورزه گریم
 بر پُشته ی سور، سوگ ها می درویم
 چون لاله ی نازای در این تشنه کُنام
 ناگشته پیاله، پاره تن می گردیم

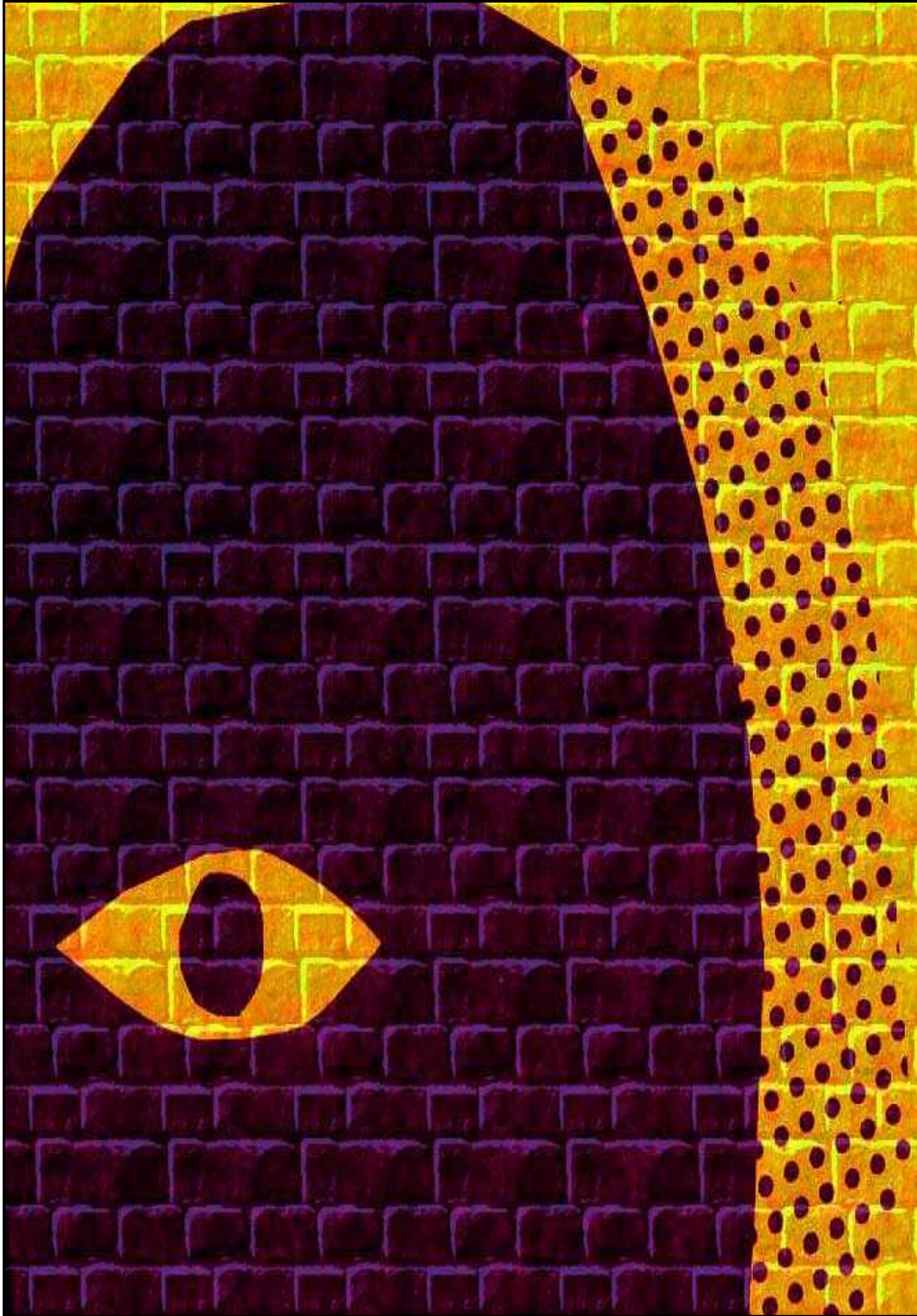
ورزه گر: برزگر

درویدن: درو کردن

سور و سوگ: شادی و عزا

نازای: نازاینده

کُنام: آشیان



آمد بر او که از تن آتش بهرکشد
 یک بار و دو بار، بیشتر بهرکشد
 آنگونه نهید بار بر دوش آتش، دوش
 امروز به گور، خاک از او بهره کشد

بهرکشیدن: بهره کشیدن، بهره کشی کردن

نهیدن: نهادن

دوش: یکبار به معنای شانه و دگر بار به معنای گذشته

دستان، ستمدیده و ناپیوسته
 راهان، غباریده و ناپیموده
 تا گرد، قضاگشته و پاها، خسته
 آینده و آئیده یکی ست، ناپردخته

غباریده: غبار گرفته، از غباریدن

آئیده: آمده

ناپردخته: ناآماده، نارسیده، ناپرداخته



بی پرده به بازار برد، بفروشد
 با پرده به گرمابه کشد، آغوشد
 زن باره ی سودازده، در این بازار
 از بردگی و پردگی آش، زر توژد^۱

آغوشیدن: دربرگرفتن

سودازده: اینجا مالخولیایی و نیز سوداگر

پردگی: پرده نشینی، پوشیدگی

توزیدن: توختن، اندوزیدن یا اندوختن

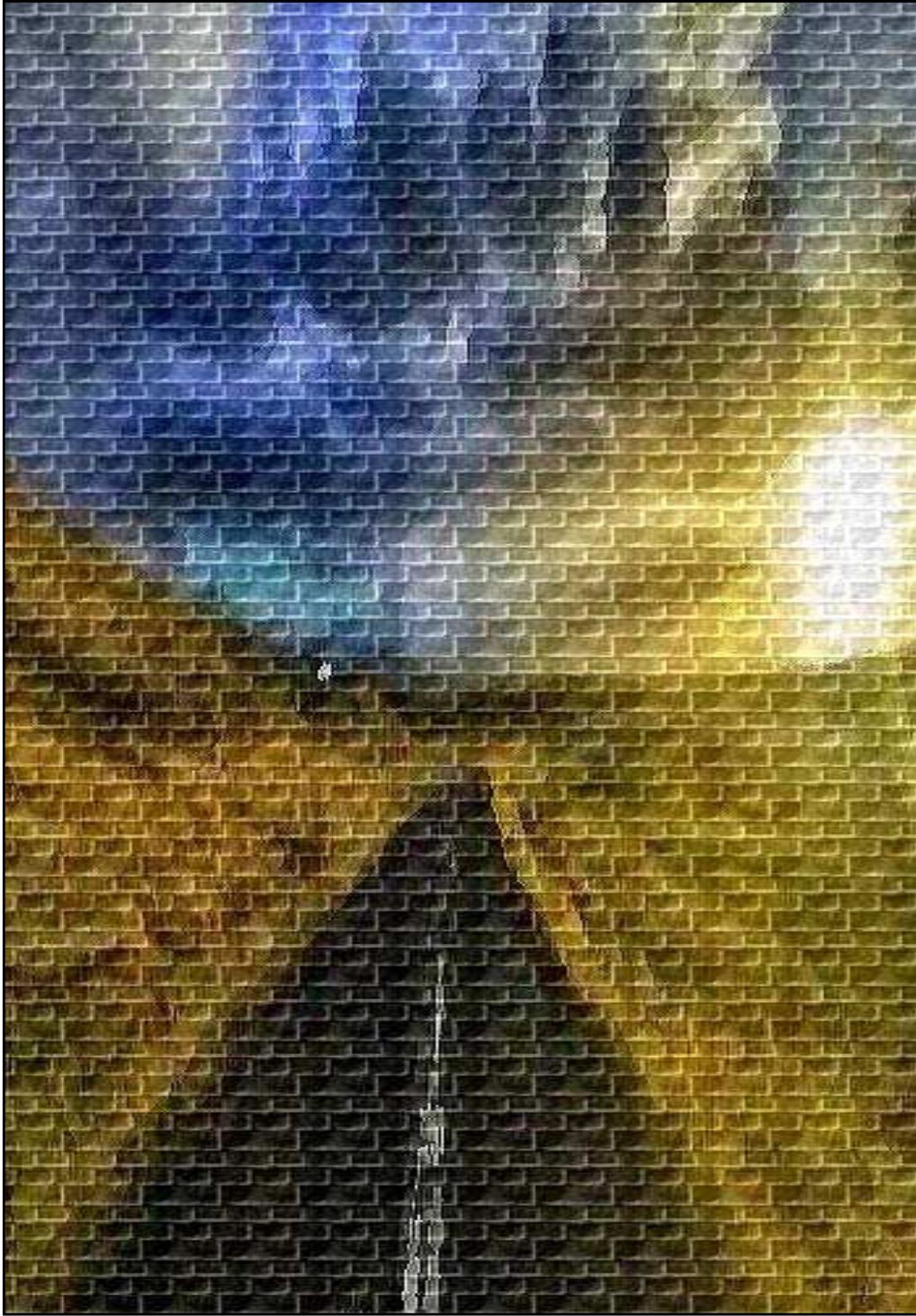
گفتا که منم زر و تو زربیزنده
 تو زنده ای و بی تو منم میرنده
 جان ده تو مرا به کار، گفت آش خاموش
 ناکامه چرا دم بدهم خودکامه

زربیزیدن: زر بیختن، زر غربال کردن

میرنده: رو به مُردن، از میریدن یا مُردن

دم: اینجا نَفَس

¹ مهدی اخوان ثالث می نویسد: "قضیه مربوط به مشهد است و مقصود مسجد گوهرشاد ... (حاجی مسجدجوی) دو مغازه ی بزرگ و پر رونق در محلات نوساز مشهد آن وقت ها داشت، یکی کفش زنانه فروشی و پشتش کفش دوزی، و دیگری خرازی که در هر سه ی این کسب ها بیشتر با زن ها سر و کار داشت، چون زن باز و صیغه گیر قهار و استادی بود". نیز می دانیم، واپسین سلطان خلافت صفوی، سلطان حسین یا "ملا حسین"، که شبستانی می داشت از "قریب به هزار دختر صبیحه ی جمیله از هر طایفه و قوم و قبیله از عرب و عجم و ترک و تاجیک و دیلم" (برگرفته از رستم التواریخ)، در پایان زمامداری و به انگیزانش و تحریک ملباشی ها، زنان را از رفتن به بازار و خیابان بجز برای نیازهای شرعی و عرفی، "منع" کرده بود.



رازِ سخنِ روز، نمی‌گوید دوست
 نوری ست به راز، شب نمی‌پاشد دوست
 شمعِ همگان، گرم به جان بسپارد
 هنگامه رسد، نهان نمی‌دارد دوست

هنگامه: بزنگاه، زمان

گفتند که هر راهبری یاورِ ماست
 فریاد برآورید! فردا از ماست
 کاونده نگاهید به راهانِ دراز
 گفتا بنگر هر گه، بیراهه کجاست

کاونده: کاوش کننده، از کاویدن

نگاهید: نگاه کرد، از نگاهیدن



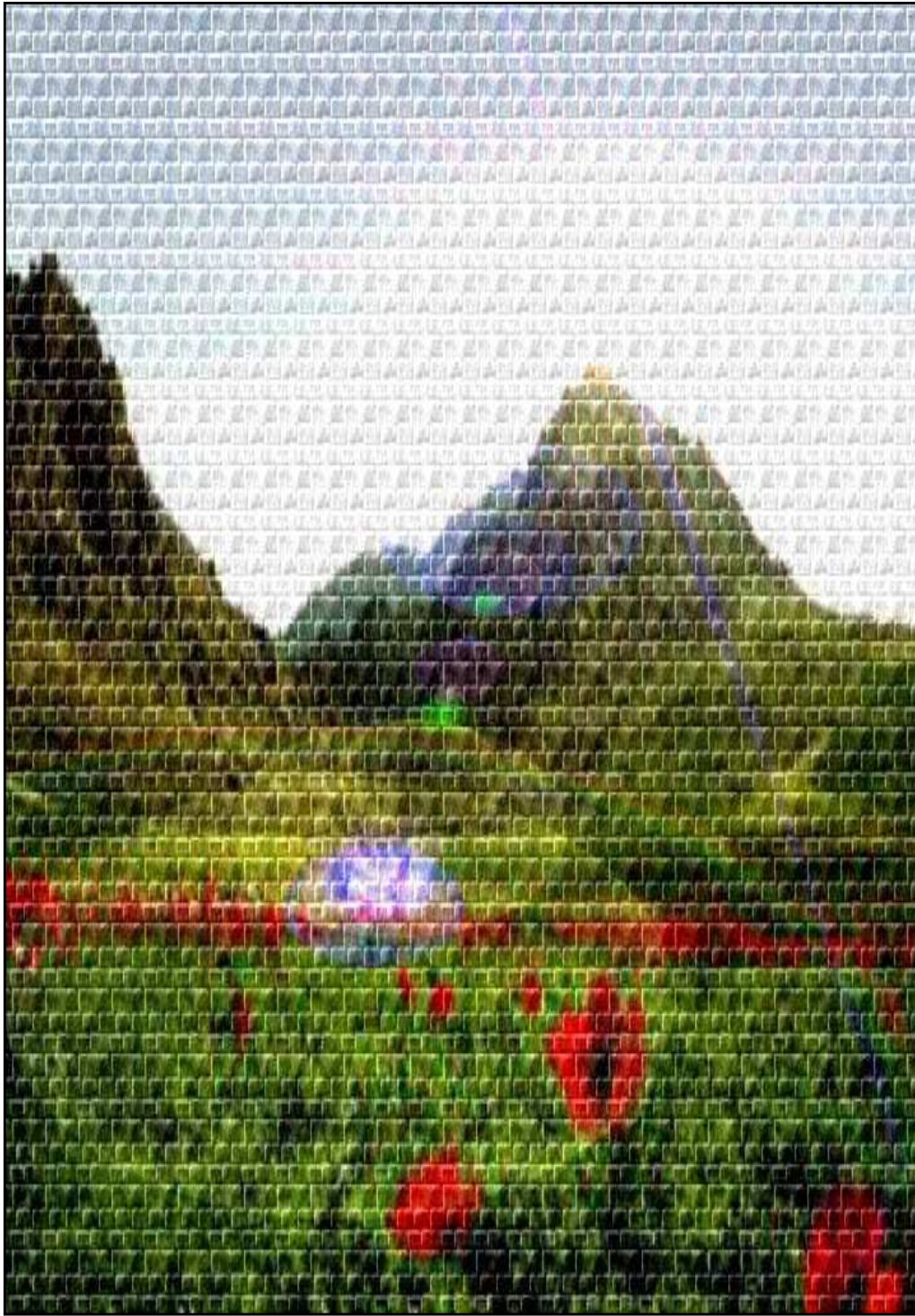
آزرم اگر به یارِ ما می داری
 پس کج روی اش نهان به او می داری
 تو به چهره اش، آینه بودی باری
 زان روست که چهر آهین می داری

آزرم: شرم

آیید به خانه چون در آن زر می جست
 نایافت زری، سرایِ دیگر می رفت
 با فتنه ی افسون شده اش همانندت
 با لاله ی هر گلی نمی باشی جفت

رُفتن: رویدن، جاروب کردن

لاله: اینجا گرده یا حلقه، و نیز چراغدانِ درخشیده از گلبرگ



گُردان به زمین، زمین به ما نامِهری
 تو گُردِ چه کوهی که چنین مِهرانی
 با فَر رُخ ات به مِهرگان تابانی
 می کوچ تو فرخنده، خزان کوچانی!

گُردِ کوه: نیز آمازه و اشاره به نَفنگرانِ کوچنده تبارِ زاگرس

مِهران: مِهرنده، مِهر ورزنده، از مِهریدن

فر: فروغ، داد

مِهرگان: بزرگترین جشن ایرانیان جنوب باختری، که در پیوند می باشید

با فرشته ی فَر یا فروغ یا داد، همانا مِهر یا میترا

تابان: تابنده، از تابیدن

کوچاندن: کوچیدن کنانیدن، کوچ دادن

با شورِ تو، شهرِ مردگان زنده شود
 تا زنده شود، هُمای تازنده شود
 آنجا که به بادِ بال، کار، و رزنده شود
 مُردار خورِی شهر، بازنده شود

همای: مرغ کامران و فرخنده



نی مالِ گزافِ دم به دم، بربالد
 نی خشمِ نهانِ بردگان، تش کاهد
 با این تبِ ترگ تازی ات در همه توی
 این هم تو بخوان! به مخزن آتش آید

تش: آتش

ترگ: کلاه خُود

تُوی: اندرون یا درون خانه

پُرپُشته بیا که روزِ رزمنده گی ام
 در کوس و دُهل، نوایِ جان داره گی ام
 با هر چه به جانِ داد پیچد زنجی
 پیمانِ بِشِکِن! پگاهِ توزنده گی ام

پرپشته: انبوه، فراوان

جان داره گی: توانایی، زورمندی

زنج: نوحه، مویه، ناله

پگاه: بامداد، سپیده دم

توزنده گی: اینجا جوینده گی، جستجوگری



ای دوست بدان، شکار، پِژمانه گی است
 با بهره کشان، نه جایِ هم لانه گی است
 آماجِ چنین شکارِ در شبِ دشوار
 یوغنده ی سازنده ی غم باره گی است

پِژمانه گی: ناامیدی، غمگینی

آماج: هدف

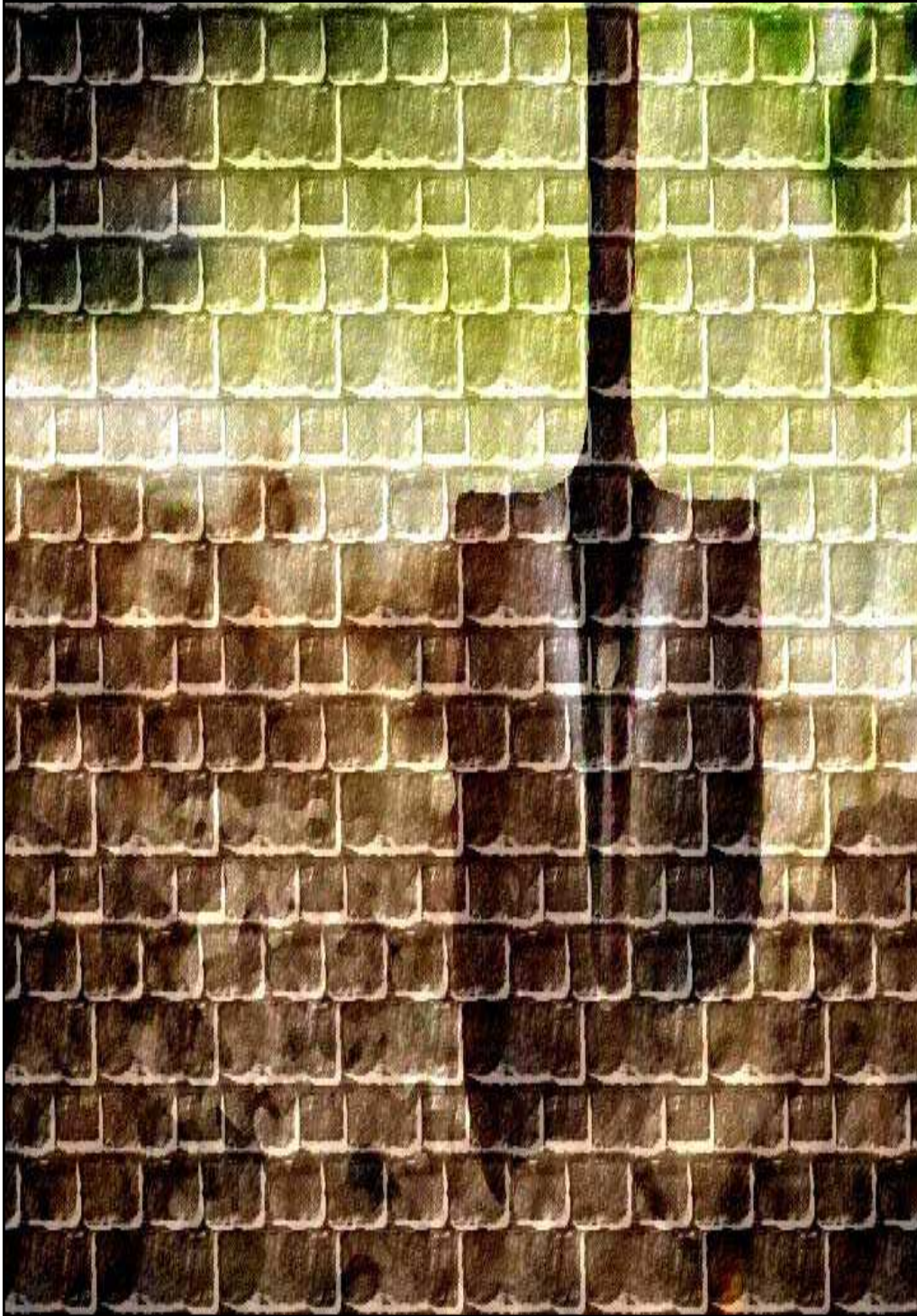
یوغنده: یوغ گذارنده، بهره کش، از یوغیدن

آن کِشتگری که پَروردِ کارگری
 کاریزه ی داد سازد و کاربری
 پیوسته نویسد به درِ بُستانبان
 فَر! کاره گری، کاره بری، کارشهی

کاریزه یا کاریز: قنات

بستانبان: نگاهبان بستان، پاسدارنده ی باغ

فر: فروغ، داد، سترگی، زیبایی



زیبیده شوی، روان به سویِ زیبی
 وَرزیده شوی، دوان به سویِ راهی
 باریک به گوش گویم ات: با زیبان
 همراز شوی، وزان به سویِ کانی

زیبیده: زیب گردیده، از زیبیدن

باریک: اینجا دقیق

کان: معدن

زیبان: زیباییان، از زیبیدن، نیز بنگرید به پانویس^۱

گُل باید و گُردِ بیل زن، ورزیدن
 گُل باید و یارِ هرز کن، بالیدن
 می باید و ماهِ لاله تن، کامیدن
 کاماندن و بالاندن و ترورزاندن

کامیدن: کام یابیدن

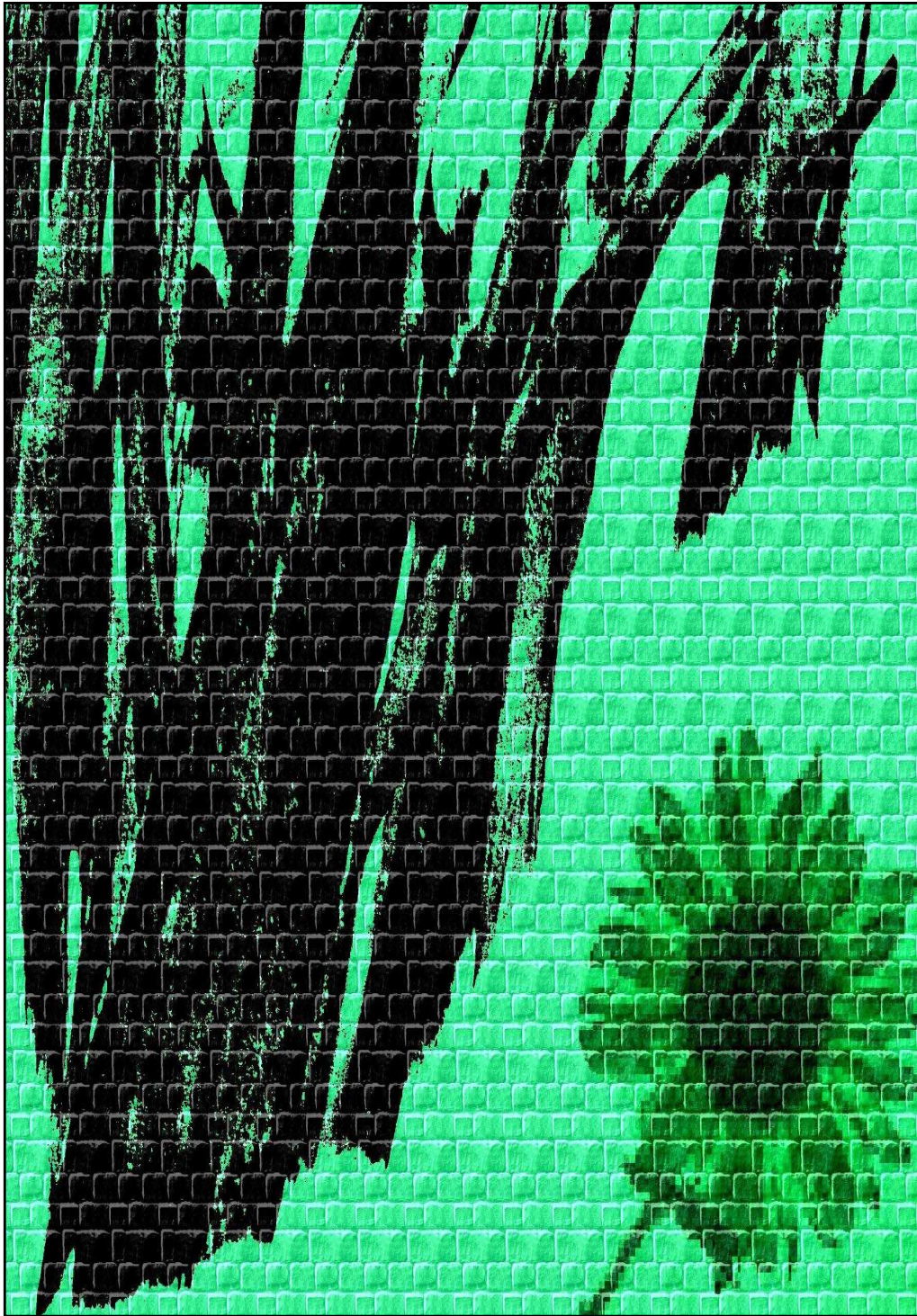
کاماندن: کامیدن کنانیدن

بالاندن: بالیدن کنانیدن

تر: تازه، نو

ورزاندن: ورزیدن کنانیدن

¹ "که زیباست؟ آنی که راستی را آراست، از درون ناب تابنده، بر پلشت ترین تازنده"
 (بُریده ای از دگرچکامه ی همین سراینده)



این تونده، اگر چه پُر گِل و پُر پیچ است
 در هر کمر آش، پرسش پُر استیغ است
 از دور نشاید نگری! مرغ بگفت:
 بس پویه به سوی باغ، پاسخ خیز است

تونده: دامنه ی پُر شیب کوه
 استیغ: ستیغ، بلندی سر کوه
 شاییدن: شایستن
 مرغ: چمن، و نیز گیاهی دارویی
 پویه: رویدن، رفتن، از پوییدن

جویا! گذرات بود به راهان امید؟
 رویا! نگه ات بود به باران نوید؟
 زایا! که گلی در گل فر می جویی
 بی غم سفرت باد به باغان فرید!

جویا، رویا، زایا: جوینده، روینده، زاینده
 فر: فروغ، روشنایی، و نیز داد، عدل
 فرید: بافروغ، بافر، باداد، از فریدن^۱

^۱ "فرید" مصدر مرخم یا پایواژه ی بریده از "فریدن"، چون "تراوید" از تراویدن به معنای شیره ی روان یا عصیر.



بر تخته ی زور، زرخران تفتان اند
 بر سفره ی روز، زردیهان سوزان اند
 پایا که در این پرده ی گردون کاوم
 بر تخت، همه مال خران لرزان اند^۱

زرخر: خریدارِ زر

تفتان: خشمناک، و نیز داغ شونده، از تفتیدن

سوزان: برافروخته، و نیز سوزنده، از سوزیدن یا سوختن

پایا: پاینده، دایم، از پاییدن

گردون: گردنده، از گردیدن یا گشتن

کاویدن: کاوش کردن

مال خر: خریدارِ مالِ دزدی

^۱ اینجا "زر" افزا ارزش یا ارزش اضافه، "زر خر" رُباینده ی افزا ارزش، "زر ده" آفریننده ی افزا ارزش، "مال خر" گرداننده ی کانون مالی سامانه ی سوداگرانه و سترگ-رُباینده ی افزا ارزش. "پایینی" ها.

پیوست یکم

رباعی هایی از خیام، حافظ، سعدی، مولوی، نیما
در این گزینش ها کوشیده ام کُنج هایی از
جهان بینی چامه سرایان را فرادید آوریم



خیام^۱

در دهر هر آنکه نیم نانی دارد
 از بهر نشست آشیانی دارد
 نه خادم کس بود نه مخدوم کسی
 گو شاد بزی! که خوش جهانی دارد

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن
 به زانکه طفیل خوانِ ناکس بودن
 با نان جوینِ خویش حقا که به است
 کالوده به پالوده ی هر خَس بودن

ماییم که اصلِ شادی و کانِ غمیم
 سرمایه ی دادیم و نهادِ ستمیم
 پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم
 آیینه ی زنگ خورده و جامِ جمیم

^۱ خیام را "سرآمد رباعی سرایان" خوانده اند. شمار چارپارهای نسبت داده به وی بسیار است، باری بنا به ارزیابی شماری از پژوهشگران، چیزی نزدیک به دویست رباعی را می توان سراییده ی وی دانست. ما از میان این چارپارها شماری را برگزیده ایم.

خورشید به گلِ نهفت می نتوانم
 و اسرارِ زمانه گفت می نتوانم
 از بحرِ تفکر برآورد خرد
 دُرّی که ز بیم سفت می نتوانم^۱

قومی متفکرند اندر ره دین
 قومی به گمان فتاده در راه یقین
 می ترسم از آنکه بانگ آید روزی
 کای بی خبران راه نه آنست و نه این

بر چشم تو عالم ارچه^۲ می آریند
 مگرای بدان! که عاقلان نگریند
 بسیار چو تو روند و بسیار آیند
 بر بای نصیب خویش کت بر بایند

^۱ می دانیم که "معاصران زبان به قدح او گشودند و در دین و اعتقادش سخن گفتن آغازیدند، چندان که خیام به وحشت افتاد و عنان زبان و قلم بگرفت و به عزم حج از شهر نشابور برون رفت و پس از آن که از کعبه بازگشت، در کتمان اسرار خویش اصرار ورزید" (از قفطی در تاریخ الحکما). ارنست رنان، فیلسوف و تاریخ شناس فرانسوی سده ی نوزده میلادی، می نویسد: "این خیام یک نفر عالم ریاضی و شاعر بوده است که در نظر اول ممکن است صوفی و اهل اسرار پنداشته شود، ولی در حقیقت رندی هشیار بود که «کفر» را با الفاظ صوفیانه، و خنده را با استهزا آمیخته است، و اگر برای فهم این امر که یک نابغه ی ایرانی، در زیر فشار عقاید اسلامی، به چه حالی ممکن است بیافتد، کسی را بجوییم که در احوال او بخواهیم تحقیق کنیم، شاید بهتر از خیام نیابیم. چیزی که «بسیار شگفت انگیز» است، آن است که چنین دیوانی در یک کشور محکوم به مذهب اسلام رایج و ساری گردد که حتی در آثار ادبی «هیچ یک از ممالک اروپا»، کتابی نمی توان سراغ داد که نه تنها عقاید نافذ مذهبی را، بلکه کلیه ی معتقدات اخلاقی را نیز به طنز و طعن و استهزایی چنین لطیف (گرفته) و چنین شدید نفی کرده باشد.

^۲ اگر چه

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت
 از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت
 جامی و بتی و بربطی بر لب کشت
 این هر سه مرا نقد و ترا نسیه بهشت

گر شاخ بقا ز بیخ بخت ات رُست است
 و بر تن تو عمر لباسی چُست است
 در خیمه ی تن که سایه بانی ست تو را
 هان تکیه مکن! که چارمیخش سُست است

بر من قلم قضا چو بی من رانند
 پس نیک و بدش ز من چرا می دانند
 دی بی من و امروز چو دی بی من و تو
 فردا به حجتم به داور خوانند

می خوردن و شاد بودن آیین من است
 فارغ بودن ز کفر و دین دین من است
 گفتم به عروس دهر کابین تو چیست
 گفتا دل خُرّم تو کابین من است

هر راز که اندر دل دانا باشد
 باید که نهفته تر ز عنقا (سیمرغ) باشد
 کاندرا صدف از نهفتگی گردد دُر
 آن قطره که راز دل دریا باشد

حافظ^۱

نی دولت دنیا به ستم می ارزد
 نی لذت مستی اش الم می ارزد
 نه هفت هزار ساله شادی جهان
 این محنت هفت روزه غم می ارزد

خوبان جهان صید توان کرد به زر
 خوش خوش بر از ایشان بتوان خورد به زر
 عالم همه سر به سر رباطی ست خراب
 در جای خراب هم خراب اولی تر

عشق رخ یار بر من زار مگیر
 بر خسته دلان رند خمار مگیر
 صوفی چو تو رسم رهروان می دانی
 بر مردم رند نکته بسیار مگیر

¹ در "دیوان حافظ" رباعی های فراوانی نمی یابیم، باری در همین کم شمار چارپارها نیز می توان بخشی از بایش سراینده را بازتابانید.

ای دوست دل از جفای دشمن درکش
 با روی نکو شراب روشن درکش
 با اهل هنرگویی گریبان بگشای
 وز ناهلان تمام دامن درکش

عمری ز پی مراد ضایع کردم
 وز دور فلک چیست که نافع کردم
 با هر که بگفتم که ترا دوست شدم
 شد دشمن من وه که چه طالع دارم

برگیر شرابِ طرب انگیز و بیا
 پنهان ز رقیبِ سفله بستیز و بیا
 مشنو سخن خصم که بنشین و مرو
 بشنو ز من این نکته که برخیز و بیا

گر همچو من افتاده ی این دام شوی
 ای بس که خراب باده و جام شوی
 ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم^۱
 با ما منشین اگر نه بدنام شوی

^۱ نیز از "آتش" حافظ "خوش خوان" اُمت ناپرور، و دود "عالم سوزی" اش: خیز و در کاسه ی زر آب طربناک انداز - پیشتر زانکه شود کاسه ی سر خاک انداز عاقبت منزل ما وادی خاموشان است - حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز ملک این مزرعه دانی که ثباتی ندهد - آتشی از جگر جام در افلاک انداز یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید - دود آهیش در آینه ی ادراک انداز

سعدی^۱

گر در همه شهر یک سر نیشترست
در پای کسی رود که درویش ترست
با این همه راستی که میزان دارد
میلش طرفی بود که آن بیشترست

با گل به مثال خار می باید بود
با دشمن، دوست وار می باید بود
خواهی که سخن ز پرده بیرون نرود
در پرده ی روزگار می باید بود

هر دولت و مکننت که قضا^۲ می بخشد
در وهم نیاید که چرا می بخشد
بخشنده نه از کیسه ی ما می بخشد
ملک آن خداست تا که را می بخشد

^۱ در "کلیات سعدی" به رباعی های فراوانی برنمی خوریم، که آنان نیز در پیوندند با "اخلاق و موعظه".

^۲ سعدی به زندگی خود نیز اینگونه می نگرید:
قضا روزگاری ز من دررُبود - که هر روز از وی شب قدر بود ("شب قدر" شب فروافتیدن کتاب آسمانی مسلمانان، و رویاروی. "شب یلدا" شب فرابالیدن مهر یا میترای خرم خویان).

در مرد چو بد نگه کنی زن بینی
 حق باطل و نیکخواه دشمن بینی
 نقش خود توست هر چه در من بینی
 با شمع در آ که خانه روشن بینی

شاهها^۱ سم اسبت آسمان می سپرد
 از کید حسود و چشم بد غم نخورد
 لیکن تو جهان فضل و جود و هنری
 اسبی نتواند که جهانی ببرد

مردان همه عمر پاره بردوخته اند
 قوتی به هزار حيله اندوخته اند
 فردای قیامت به گناه ایشان را
 شاید که نسوزند که خود سوخته اند

دادار که بر ما در قسمت بگشاد
 بنیاد جهان چنانکه بایست نهاد
 آن را که نداد از سببی خالی نیست
 دانست (که) سُرُو به خر نمی باید داد

^۱ به گمان بسیار در همین پیوند، از سعدی:
 روزی دو سه شد که بنده نخواستی ای
 اندیشه به ذکر وی نپرداختی ای
 زان می ترسم که دشمنان اندیشند
 کز چشم عنایتم بینداختی ای

مولوی^۱

خوش باش که خوش نهاد باشد صوفی
 از باطن خویش صاف باشد صوفی
 صوفی صاف است غم بر او ننشیند
 کیخسرو و کیقباد باشد صوفی

رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین
 نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین
 نی حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین
 اندر دو جهان که را بُود زهره ی این؟

آن نور مبین که در جبین ماه است
 وان ضوء یقین که در دل آگاه است
 این جمله ی نور، بلکه نور همه نور
 از نور محمد رسول الله است

^۱ در "کلیات شمس تبریزی" نزدیک به دو هزار رباعی آمده است، که ما از میان آنان شماری را آورده ایم که می توانند بر گنج هایی از جهان بینی چامه سرای پرتو افکنند.

مردان رهِت که سَرّ معنی دانند
 از دیده ی کوتاه نظران پنهانند
 این طرفه تر آنکه هر که حق را بشناخت
 مومن شد و خلق کافرش می خوانند

ای خواجه ترا غم جمال و جاه است
 وندیشه ی باغ و راغ و خرمنگاه است
 ما سوختگان عالم توحیدیم
 ما را سر لا اله الله است

از عشق تو من بلند قد می گردم
 وز شوق تو من یکی به صد می گردم
 گویند مرا به گِردِ او می گردی
 ای بی خبران! به گِردِ خود می گردم^۱

در ظاهر و باطن آنچه خیر است و شر است^۲
 از حکم حق است و از قضا و قدر است
 من جهد همی کنم قضا می گوید
 بیرون ز کفایت تو کار دگر است

^۱ نیز آمازه و اشاره ای ست رو به عاشقان. "از اندیشه بیزار" و از "زن و زر" گریزان، درباره ی "حلاج". مولوی دگر جای می سراید: "بیار جام انالحق شراب منصورى - درین زمان که چو منصور زیر دار توام".

^۲ رباعی خیام را که پیشتر آوردیم، واژگونه ی دیدگاه مولوی امت پرور است:
 بر من قلم قضا چو بی من رانند
 پس نیک و بدش ز من چرا می دانند
 دی بی من و امروز چو دی بی من و تو
 فردا به حجتم به داور خوانند



نیما^۱

شعر آیتی از خیال صحرایی ماست
 عشق آفتی از نهاد دریایی ماست
 گفتم به اجل: در این میان حکم تو چیست؟
 گفت آنچه که با سرشت دنیایی ماست

از شعرم خلقی به هم انگيخته ام
 خوب و بدشان به هم درآمیخته ام
 خود گوشه گرفته ام تماشا را کاب
 در خوابگه مورچگان ریخته ام

گفتم ز حدیث رخ تو ای دلجو
 گفتا سخنی به خلق گو رویارو
 گفتم چو پسندشان نباشد؟ گفتا:
 بی واهمه می گوی که او گفت بگوی

^۱ در "مجموعه شعرهای نو" ششصد رباعی از نیما یوشیج آورده اند. گزیدن چارپارهای نیما در این دفتر نه تنها به انگیزه ی جایگاه ویژه ی آنان در زندگی سراینده است (نیما می نویسد: "رباعیات یک رازنگهدار عجیبی برای من شده است ... - در آن ها - حقیقت مسلک خود را که طریقت است به اشاراتی گفته ام")، بلکه بدان روی است که وی موج نوینی را در شعر دری یا فارسی خیزانید که هنوز در کرانه ها می خیزد.

اسباب هنر یکسره بر گرد من است
 حرفی که دلی جوشد از آن ورد من است
 شادم که پس از پنجه و اندی با من
 آنی که معاند است، شاگرد من است

 گفتم: غم تو؟ گفت گران باشد به
 گفتم: وصلت؟ گفت نهان باشد به
 گفتم کس از این نهضت اگر پرسد حرف؟
 گفتا اگر این نه بر زبان باشد به

 افروخت که افروختنم آموزد
 آموخت که آموختنم آموزد^۱
 چون این همه کرد روی بنهفت و برفت
 تا در غم خود سوختنم آموزد

 آمد به سوی مسجد زاهد مردی
 و آمد به سوی میکده می پروردی
 این جام همی گرفت و آن نوحه به کف
 هر دو ز پی خلاص جان از دردی

^۱ دو رباعی از نیماگرایان، اخوان ثالث و سایه، که در سرایندهگی کلاسیک نیز دست بالایی داشتند:

قانون حکیم دهر، در پیش من است
 هم مرهم و هم زخم دل ریش من است
 پرسید ز من اهل دلی: کیش تو چیست؟
 آزادگی و صلح و صفا کیش من است
 اخوان ثالث
 چون مه که ز دشت لاله برمی خیزد
 از کشته ی شهر ناله برمی خیزد
 فردا که به رستخیز در نی بدمند
 فریاد هزار ساله برمی خیزد
 سایه

نام از که بری که از تو نامی نبرد
 با کس چه خروشی که نه کالات خرد
 آن به که خردمند چو از روی صواب
 دانست کجاست، راه خود را سپرد

هر کس به رهی شد و رهی جویا شد
 در رفتن و نارفتنشان غوغا شد
 با من نظرش بود، مرا زخمی زد
 وز زخم وی ام زبان چنین گویا شد

بنوشته به روی هر در از هشت درش
 در ناحیه ی بهشت با آب زرش
 زین در گذرد کسی که در کار جهان
 بوده ست به راه خیر مردم نظرش^۱

بیچاره ندانست که چون می‌گیریم
 گریید و نه آگاه که خون می‌گیریم
 چون شب بگذشت و مستی آرام گرفت
 دانست که من با چه جنون می‌گیریم^۲

^۱ نیما که "رساننده ای" بود سترگ ("پل لرزانی ست زندگی، برای رساندن، نه رسیدن")، با شماری از چامه سرایان جوان در آغاز ده ی سی خورشیدی: از راست به چپ هوشنگ ابتهاج (سایه)، سیاوش کسرایی، نیما یوشیج، احمد شاملو، و مرتضا کیوان که پس از کودتای سیاه بیست و هشت مرداد تیرباران شد.



^۲ گویا نیما این رباعی را در سوگ مرتضا کیوان سراییده بود.

پیوست دوم

برای رسیدن، نه رساندن



پل لرزانی ست زندگی
 برای رساندن، نه رسیدن.
 نه در آستانه، ایستگاهی
 نه در میانه، رستگاهی
 نه در پایانه، پایگاهی

آشنایی با نازکه های وزن ها و آهنگ ها در شعر فارسی را وامدارِ "سایه" ام، که آنان را ویژگی‌گون می‌شناخت، و در رساندن این باریکه ها به دوستداران بی دریغ بود. به یاد این چامه سرایِ ماندگار چند سروده ام را برگزیده ام، که در سرایش شان از این نازکه ها نیز سود ستانده ام، بدان آرزوی که بویژه به چامه سرایان جوان یارمند آیند.

"برگ های زمان" نخستین سروده ام با وزن نیمایی بود، که پیش از انتشار آن را در دیداری برایش خواندم (دفتر "راز چشم ها"، انتشار تهران 1383 خورشیدی، 2004 میلادی).

در سروده ی "سه نسل" وزن را جایجای کارگرفته ام، که این خود از ویژگی های چامه هایم است (دفتر "سه نسل"، انتشار آلمان 2007 میلادی). در چکامه ی "دیر چیست" هم از وزن بهره برده ام و هم از آهنگِ بندواژه ی "د" (دفتر "به یاد آر"، انتشار آلمان 2016 میلادی). آن را در دیداری برای "سایه" خواندم، آنهم با آوردن دو نمونه با بندواژه های "ز" و "ش": یکی از

خود او (زندگی زیباست ای زیباپسند - زنده اندیشان به زیبایی رسند / آن قدر زیباست این بازگشت - کز برایش می توان از جان گذشت) که با بندواژه ی "ز" سروده آهنگین تر شده است، و دیگری از فردوسی (هر آنکس که دانش فرامش کند - زبان را ز گفتار خامش کند) که با بندواژه ی "ش" چکامه آوای بیشتری ستانده است.

در سروده های "باغ پر می شوید"، و نیز "خمیازه" وزن جایایای آمده است (دفتر ششم سروده ها "نارستان"، انتشار آلمان 2020 میلادی).

برگ های زمان

چکه چکه

از دست واژه ها

بر صفحه می چکد،

لحظه لحظه

برگ های سبز

بر دشت های زرد،

تکه تکه

بر دشت بی گُدار

زنگار می خورد

بی اسب و بی زمام

ارابه ی زمان.

سه نسل

سه نسل در پی هم.

آن که

در وهم زاده شد،

و کار آشنایش بود:

در خشم پایدار

با مرگ سازگار.

زمین را شیار زد

و بی مهر دانه کاشت.

تبرها که واشدند،

در پشتِ کنده ها شکست.

آن که

با درد زاده شد

و ترس کابوس اش بود:

همسایه ی کیش

بیگانه ی خویش.

عجز را ناله کرد
و درد را خو گرفت
تا در دود غوطه ور
معجزه را چشم به راه شود.

آنی که
در راه زاده شد
و شبگیر شادمانش بود.

کار را با علم
مهر را با نور درهم آمیخت،
تا در پایان و آغاز راه
رها از وهم و وهن نیا
خودباوری پیشه کند.

دیر چیست؟

دیر چیست
دیوانی ست
دیوانه ترین دیوان،

افراشته

بر دروغینه ترین بنیان،

خراب آبادی ست

خراب آباده ترین سوگستان.

دیوانه: اینجا دیوگون، دیووش، دیومانند

سروده ی «دیر چیست؟»، در پیوند بود با سیاهکاری های کلیسای کاتولیک روم در آستانه ی سده ی بیست و یک میلادی و ساختن کاخ-کلیساهای چندین میلیون یورویی در گوشه و کنار آلمان، آن هم در کوران بحران اقتصادی و ناداری پایینی ها، که به رسوایی سترگ در رسانه های آن کشور انجامید (پس از درافکندن آن همه گرسنگی و ناداری و آدم سوزی و دانش ستیزی و تفتیش عقاید در سده های میانی). کلیسای روم در سده های نوزده و بیست میلادی نقش چشمگیری داشت، بویژه در سرکوب جنبش کارگری اروپا؛ دست در دست سرمایه داران و زمینداران بزرگ. بر پایه ی سندهای فراوان تاریخی، آنان در کنار لردهای انگلیسی و کابوی های امریکایی، در روی کار آمدن فاشیست ها در آلمان، و به خاک و خون کشاندن توانمندترین و سامانیده ترین جنبش کارگری باختر اروپا، جایگاه بالایی داشتند. بنا به داده های ناپوشیدنی تاریخی، شمار چشمگیری از جانیان فاشیست در سال های پایانی جنگ جهانی دوم با کمک کلیسای کاتولیک روم در امریکای لاتین جاسازی شدند. به دگرگفت، آنان «شریک جرم بزرگی» بودند در برپایی اردوگاه های آدم سوزی فاشیست های هیتلری در جای جای اروپا.

خمیازه

آنان را باوریدیم

بر سفره ی شان خودخاییدیم

و خوراک ها و خیال هاشان را وابستیم

به خامی های تمنان و جانمان

چه به آسانی

چه به ناتابی.

سفره ی نیرنگ
 زنگ بر دروازه ی سفر
 به دورابُستانمان زد.

تا خودآمدیم و خودجُستیم
 و خُمره و خُمیازه تن زدیم
 چه به رنج
 چه به تب
 ساطورها برآهیختند
 چه ستبر
 چه شکنج،
 نه تنها برای مان
 نیز همتایانمان.

پیشا که تیغ برکشیم و
 خود آراییم
 دریغا
 در تنورها تفته بودیم
 چه دهان دوخته
 چه جگر سوخته.

نیرنگ: به دو معنا، افسون و نیز رنگ و طراحی نگارگران
 خاییدن: جویدن
 آهیختن: کشیدن، برکشیدن

باغ پر می شوید

شاخی نمی خزد

مرغی نمی رمد

ابری نمی دود.

در سکوتِ لخت

تنها پرنده ای

باغ را آوازِ راز می شود.

آسمانِ رام

در پیِ غوغایی خام

گویی رویایی

در جانِ کاج بیدار می کند.

شب

بر پلکِ پرنده می افتد

و ناودان می خواند.

باغِ خسته

زیرِ بارانی نرم

در خوابی بی کابوس

پر می شوید.

پایانه

در پایان سروده ای از مولوی برگزیده ام که در آن نازکه هایی از شعر فارسی ماهرانه و هنرمندانه بازتابیده است، بویژه رو به جوانان چامه سرای. بسیاری از این باریکه ها را، که در گنجینه ی ادبی تاکنونی مان فراوان اند، می توان امروز نیز نوگرایانه در هر گون چکامه ای جایجای کارگرفت. گنجینه ی ادبی پارینه و کنونه ی ما در گستره ی سرایندگی، بی گمان یکی از ارزشمندترین اندوزیده های ادبی گیتی ست.

رو قرار از دل مستان بستان - رو خراج از گل بستان بستان
 کله مه ز سر مه برگیر - گرو گل ز گلستان بستان
 سخن جان رهی گفתי دوش - آن توست این هله بستان بستان
 ای که در باغ رخس ره بردی - گل تازه به زمستان بستان
 ای که از ناز شهان می ترسی - طفل عشقی سر بستان بستان
 دل قوی دار چو دلبر خواهی - دل خود از دل سستان بستان
 چابک و چست رو اندر ره عشق - مهره را از کف چستان بستان
 از "کلیات شمس تبریزی"

پیوست سوم

پیرامون شیوه ی سرایش در بخشی از این دفتر

یادداشت یکم:

واژه های آمیزده یا مرکب را دانسته، گاه پیوسته و گاه گسسته نویسیده ایم، چرا که شماری از آنان در نوشته ها این گون جافتاده اند. با این همه می توان در نگارش آنان نیز روشی یکسان برگزید. از پیشوندها، پیشواژه ها، پسوندها^۱ و نیز پسواژه ها نه در یک معنا، بلکه در چند معنای جافتاده^۲ در زبان امروزی، سودستاده ایم.^۳ در گزینش کارواژه ها و واژه ها به فشردگی و رسایی و نیز امکان جاناندازی آنان ویژنگریسته ایم.^۳ بدین روی، از کاربرد شماری از کارواژه ها و واژه های درست اما بسیار ناآشنا برای خوانندگان کنونی (جز چند کارواژه و واژه) پرهیزیده ایم. آزمون های آینده خواهد آشکاراند که تا کدام کرانه ها می توان برای "رستاخیز" در ساختار زبانی و "مرزبندی" در دستور زبانی - همانا دگرگونی هایی ناگزیر و بنیادی برای امروزاندن زبان مان - نوردید. در هر دوی این پهنه ها، پایواژه ها یا مصدرها جایگاهی دارند بسیار برجسته و دراندازنده.

^۱ پسوند را «مزید موخر» یا افزوده ی پسین نیز خوانده اند، که اکنون کمابیش ورافتاده است. در واژه نامه های کنونی، مزید را «افزون کرده شده» (و نه افزوده)، و موخر را «خلاف مقدم» (و نه پسین) هم نوشته اند.

^۲ برای نمونه، پسوند «وار» برای چگونگی و دارندگی و ماندگی و چندبارگی در زبان دری، جافتاده و برای خواننده و شنونده تا اندازه ای رسا شده است، بدین روی آنان را در این معناها کاربرده ایم. هستند پژوهشگرانی که در این پهنه و دیگر گستره های واژه سازی، دگرمی اندیشند: «این قاعده ای است، هر واژه (با پیشوند و پیشواژه و پسوند و پسواژه، یا بدون آن) برای یک معنی و هر معنایی برای یک واژه». این هنجاره یا «قاعده» را می توان بیشتر در زبان دانشورانه - و بساکمتر در زبان نادانشورانه - کاربرد، تا دریافتن دانش-واژه ها آسان تر گردد: برای نمونه سامانیدن واژه هایی چون واقعی و حقیقی و درست و راست، که حتی در نوشته های امروزین اجتماعی-اقتصادی-فلسفی، «هرج و مرج» گونه می آیند.

^۳ نگرش ویژه داشته ایم، یا ویژنگریسته ایم (ویز از ویزیدن: «بیامیزد و بگوید و بویزد»)

یادداشت دوم:

نزدیکا همه ی واژه ها یا نواژه های کارآییده در واپسین کتاب های نگارنده ی این دفتر، روشمندانه و با آغازیدن از پایواژه ها یا مصدرهای ساده ی پارینی یا کنونی یا ساختگی، رده آراسته یا ساخته شده اند. در این زمینه نمونه ای می آوریم از نوپایواژه ی "سامانیدن":

سامانیدن - بسامان شدن	مصدر ساختگی	منظم شدن
ساماناندن - سامان دادن	مصدر ساختگی	منظم کردن
سامانیدن - سامان داشتن	مصدر ساختگی	نظم داشتن
ساماناندن - سامان دادن	مصدر ساختگی	نظم دادن
سامانیدن - سامانه داشتن	مصدر ساختگی	نظم داشتن
ساماناندن - سامانه دادن	مصدر ساختگی	نظم دادن
سامانیدن - سامانش داشتن	مصدر ساختگی	انتظام داشتن
ساماناندن - سامانش دادن	مصدر ساختگی	انتظام دادن
سامانه	system	نظام
سامان		نظم
ناسامان - بی سامان		بی نظم
سامانیده - بسامان		منظم
سامانش		انتظام
سامانیدنی - سامان پذیر		قابل انتظام
سامانیدنی - سامان پذیر		نظم پذیر
ناسامانیدنی - سامان ناپذیر		نظم ناپذیر
سامانیدنی - سامانه پذیر		نظام پذیر
ناسامانیدنی - سامانه ناپذیر		نظام ناپذیر
سامانمند - سامانه-مند	orderly; systematized; in good order	نظام-مند
سامانمندی - سامانه-مندی		نظام-مندی
سامانندگی - سامان دهی - سامان بندی	systematization	نظم دهی
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		نظم پرداز
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		منظم کننده
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		نظم دهنده
ساماننده - سامانگر - سامانه پرداز - سامانه دهنده		نظام دهنده
ساماننده - سامانگر - سامانشگر - سامانش دهنده		انتظام دهنده

در این روشِ واژه‌سازی، نمونه وار، پذیرفتن را با قبول کردن، درپذیرفتن را با اعتراف کردن، و پذیرفتن را با ضمانت گشتن برابر نهاده ایم، و به کمک آنان جداییدها^۱ یا جداشده‌هایی برای قبول و اعتراف و ضمانت و دگره، برستانده ایم (یا چون پاییدن و پایاییدن برابر با ثبات داشتن و ثبات دادن، با جداییدهای آنان: پایید یا تثبیت، پایا یا ثابت، پاییدگی یا ثبات، ناپاییدگی یا بی‌ثباتی، پایایش یا اثبات).

همین هنجاره و روش را درباره‌ی واژه‌های درآییده به زبان کنونی کارگرفته ایم.

بدین گونه "چالشیدن" و "چالشاندن"، برگرفته از واژه‌ی ترکی چالش، برابر با "چالش کردن یا زد و خورد کردن" و "به چالش کشاندن یا به زد و خورد کشاندن" آمده اند (چون رقصیدن و رقصاندن).

بسیاری از تک-واژه‌های آسان و رسا از همسایگان و خویشاوندانمان در باختر آسیا را نیز از این راه می‌توان، و از دیدگاه نویسنده می‌بایید، به زبان دری^۲ کنونی روشمندانه و مرزدارانه افزایش داد.

^۱ جداییید (چون تراوید از تراویدن) یا جدایییده یا جداشده، از جدایییدن و جدایاندن
^۲ در این نوشتار دانسته این زبان را، که می‌توان "زبان لاتین" ساده‌ی باختر آسیا نامیدش، بویژه دری خوانده ایم و نه تاجیکی یا فارسی یا پارسی و دگره. ما به انگیزه‌ی آنکه این زبان "درگاهی" یا "درباری" ("دری" برگرفته‌ی آنان) ریشه در دیوانخانه‌های آسیای میانه (بویژه بلخ، بخارا، بدخشان، مرو) دارد و هم اینک در کشورها و سرزمین‌های گوناگونی برون از ایران بدان سخن می‌گویند آن را دری نخوانده ایم، بلکه ویژگی‌گون بدین روی که آراییده و ویرایییده‌ی این زبان "دیوانی"، علیرغم سترگ-آسیب‌های رسیده بدان در سده‌های گذشته، می‌تواند در "بازارهای همگرای باختر آسیا" و آیندنهادهای برآمده از آن، اندک اندک جایی را بیابد که زبان انگلیسی در بازار مشترک اروپا: جافتادن یک زبان منطقه‌ای در باختر آسیا، به معنای برچیدن گویش‌ها و زبان‌های سرزمینی نیست، بلکه در راستای گسترش همگرایی اجتماعی-فرهنگی در یک پهنه‌ی بزرگ اقتصادی است با تاریخ درخشان چند هزارساله، باری هنوز بسیار واپس مانده و در کشاکش فرورفته.

برای ساختن پایواژه های ماده ی آینده و نیز پایواژه های فراگذارده، می توان پسوندهای "یدن" یا "دن" (چون چالشیدن یا چالشدن) و "اندن" یا "انیدن" (مانند چالشانیدن یا چالشاندن) را کارگرفت.

ما دانسته از پسوندهای "یدن" و "اندن" بیشتر سودستاده ایم، چرا که نزدیکاً در همه ی پایواژه های ساختگی گذشته و اکنون آنان را افزاتر کاربرده اند: هم سراینندگان و نویسندگان (چون طلوعیدن و قبولاندن) و هم مردم کوچه و بازار (مانند لاسیدن و لنباندن).

یادداشت سوم:

در زبان دری چون همه ی زبان های پیشرفته ی جهان، بجا و بایسته است که بویژه یک دستورزبان^۱ روان باشد. در زبان دودبیره ی کنونی،^۲ همزمان دو دستورزبان دری و عربی کارآیند. بدین روی نه تنها تک-واژه های سودمند و نیازیده، بلکه انبوه-واژه های ناآشنا و نانیازیده به زبان افزوده می شوند. دبیره ی کنونی و روان در باختر آسیا، دبیره ای میرا و "قرون وسطایی" است و با کناراندن همه سویه ی کاتوزیان و همتایان بنیادگرای شان از نهادهای آموزشی-دیوانی-دادگستری، به گمان بسیار به تاریخ خواهد پیوست.

یکی از برجسته ترین شیوه ها برای دستیابی به "مرزبندی" در زبان دری، که فرهیختگانی چون احسان طبری و احمد کسروی نیز بر بایستگی آن پافشرده اند، از دیدگاه نگارنده، بهره گیری روشمندان از زبان "یک دبیره" یا "یک دستورزبانی" است.^۳

^۱ از دستورزبان های دیگر می توان آنجا که بایسته و بجاست (از آن میان، برای ساختن دانشواژه ها) بهرستانید، باری نه بدانگون که در زبان کنونی روان است.

^۲ ما در اینجا "دبیره" را کمابیش همسان با دستورزبان گرفته ایم.

^۳ این بدان معنا نیست که بر بهره گیری جایجای از دستورزبان های دیگر جهان برای واژه سازی، چشم پوشیم.

از این راه می توان تک-واژه هایِ سودمند و نیازیده را بویژه از گُدارِ پایواژه ها به زبان دری افزایشید، و روشمندانه از آنان واژه های روزمره و دانشورانه سازید: مانند پایواژه های فهمیدن و فهماندن از واژه ی عربیِ آسان و رسایِ "فهم"، و ساخت-واژه هایِ آنان، چون فهمنده و هم فهمی و فهمیدنی و نافهمیدنی و فهمانیدنی، به جای واژه هایِ برآمده از دستورزبان عربی چون فهیم و تفاهم و دگره.

با بهرستانی از روش یک دبیره، آموزنده ی زبان دری بی نیاز است از یادگیریِ دستورزبانی دیگر، و این گامی است بلند در گُدارِ آسانیدنِ زبانِ کنونی بویژه برای آن دسته از مردمان باختر آسیا که عربی نمی دانند.

یادداشت چهارم:

به باژگونِ دیدگاهِ شماری از پژوهندگانِ زبانِ دری درباره ی پرهیزیدن از پایواژه هایِ دوریشه ای یا چندریشه ای (چون انباشتن و انباریدن، یا گفتن و گویدن، یا سوختن و سوزیدن)، ما بهره برداری از آنان را بویژه در زبان ادبی بجا و درست می دانیم، نه تنها برای ساختن نوواژه هایِ بیشتر، بلکه برای آفریدنِ نوشته هایِ رنگین تر.

بویژه سُرودارها و نویسارهای^۱ آهنگین و قافیه-مند نیازمندند به این انبان-واژه هایِ همگون اما ناهموزن. دو نمونه از مولوی: برق می انداخت می "سوزید" سنگ - ابر می غرید رخ می ریخت رنگ^۱، و نیز، می "شکافیدند" تن هاشان به نیش - تا برون آرند پیکان ها ز ریش^۲ (همانا

^۱ در این پژوهش، کتبی و شفاهی را نویسه ای و گویه ای، و نثری و نظمی را نویساری و سُروداری خوانده ایم: از نویسیدن، گویدن، و سُرودن (سراییدن).

کارگیری "سوزیدن" و "شکافیدن" به جای "سوختن" و "شکافتن" به انگیزه‌ی وزنِ چکامه^۱).

با این همه، همانگون که بارها آمازه و اشاره کرده ایم، برای دراندازیِ زبانِ آسان باری توانا، بجاست که بر بهره‌گیری از پایواژه‌های برآییده از ماده آینده (چون خوابیدن بجای خفتن) بیشتر پافشاریم، چرا که با یادسپاری تنها و تنها یک پایواژه یا مصدر می توان همه‌ی کارواژه‌ها یا فعل‌های ناگذرا و گذرا و بازگذرایِ زمان‌های گذشته و کنونه و آینده را صرف کرد.

این توانایی در کمتر زبانی می باشد. برای نمونه در زبان انگلیسی و آلمانی برای صرفِ زمان‌های گذشته و کنونه و آینده‌ی بسیاری از پایواژه‌ها می بایست چندین کارواژه یا پارکاواژه را یادسپرد،^۲ آن هم کمابیش بدون

^۱ گمانیدنی است که "مولوی بلخی" از دستورزبان پهلوی نیز در چکامه‌های اش بهرستاده باشد، چرا که "جامی" می سراید: "مثنوی مولوی معنوی - هست قران در زبان پهلوی".
^۲ کسانی زبان انگلیسی را "ساده‌ترین" زبان جهان برای یادگیری شماریده اند. دست کم در این زمینه‌ها، می توان زبان دری را آسان تر، و نیز رساتر، از زبان انگلیسی دانست: یکم: توانایی بیشتر در بکارگیری سرافزودها و پی افزودها برای ساختن آسان نوپایواژه‌ها و نوواژه‌هایی که می توان به سادگی ریشه‌ی شان فهمید و دریابید (نمونه: بنگرید به پایان یادداشت‌ها). دوم: صرف کردن ساده‌ی همه‌ی زمان‌های پایواژه‌های ماده‌ی آینده بیشتر به کمک خود آنان (نمونه: می خوری، خورده‌ای، خورده بودی، خواهی خورد)، انگلیسی اغلب نیازمند به کارواژه‌ی دیگر (نمونه: eat, ate, eaten). سوم: صرف کردن همه‌ی پایواژه‌های ماده‌ی گذشته برای زمان‌های گذشته و آینده بیشتر به کمک خود آنان (نمونه: رفته‌ای، رفته بودم، خواه رفت)، و برای کنونه و امر و دیگره تنها با یادگیری یک کارواژه (نمونه: "رو" در می روم، برو)، انگلیسی اغلب پیچیده تر و نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: پایین بنگرید). چهارم: پرسشی کردن ساده‌ی پایواژه‌ها، از آن میان، با واگرداندن آهنگ در گفتار یا آوردن نشانه‌ی پرسش در نوشتار (نمونه: می خوری؟ خورده‌ای؟ خورده بودی؟ خواهی خورد؟)، انگلیسی اغلب پیچیده تر و نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: به پایین بنگرید). پنجم: منفی کردن کارواژه‌ها تنها با افزودن "ن" به آغاز آنان (نمونه: نمی خوری، نخورده‌ای، نخورده بودی، نخواهی خورد)، انگلیسی اغلب پیچیده تر و نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: به پایین بنگرید). ششم: توانایی در "جمع بستن با "ها"، تقریباً همه جا (نمونه: گفتن‌ها، کلاه‌ها، خوب‌ها در کنار خوبان، مدرسه‌ها در کنار مدارس)، انگلیسی کمابیش نیازمند به دیگر واژه‌ها (نمونه: Women, Men, Children). هفتم، "تفضیلی" یا "عالی" کردن آسان و هنجارمند اغلب ساخت‌ها یا صفت‌ها با "تر" یا "ترین" (نمونه: زیباتر و زیباترین، خوبتر و خوبترین، بدتر و بدترین، کم بهاتر و کم بهاترین، پر بهاتر و

توانایی در ساختن پایواژه های فراگذارده از ماده ی آینده ی پایواژه ها (چون خواباندن از خوابیدن، یا افروزیدن و افروزاندن از افروزندن).
 رده آرای پایواژه ها بر پایه ی ماده ی آینده - به جای دسته بندی آنان به پایواژه های "باقاعده" و "بی قاعده" و دگره - و کارگیری آماجمند و پیگیر آنان نه تنها به آسان تر شدن زبان دری می انجامد (زیرا بدینسان همه ی پایواژه ها کماکم باهنجاره و "باقاعده" نیز بکار می روند و فهمیده می شوند)، بلکه بر رسایی آن می افزاید، چرا که با اینگون رده آرای

پربهاترین)، انگلیسی اغلب پیچیده تر و نیازمند به دیگر واژه ها (نمونه: به پایین بنگرید). هشتم: "تعلق" گرفتن به کمک خود ضمیرهای شخصی ("من، تو، او، ما، شما، ایشان"، نمونه: کتاب من، کتاب او) یا با پی افزوها ("م، ت، ش، مان، تان، شان"، نمونه: کتابم، کتابش)، انگلیسی نیازمند به واژه های دیگر (نمونه: her, his, their). نهم: توانایی بیشتر زبان دری در "پیوند" دادن ساده ی چندین واژه ی بهم وابسته، بویژه به کمک "کسره" یا "ی"، برای رساندن رساتر درونه ی جمله به شنونده (جمله ی نمونه: کارگر دانای عضو سندیکا، بررسی دفتر شرکت را در دستورکار شورای کارخانه ی خود گذاشت)، در زبان انگلیسی گاه نآسان تر بودن و گاه نبودن اینگون "پیوند" ها (نمونه: به پایین بنگرید). در زبان توانای آلمانی که به زبان فلسفه نامور است، "پیوند" دادن گسترده ی واژه های بهم وابسته، که برای گشاییدن و فهمانیدن رساتر گفتارهای گوینده بایسته اند، دسترس اند، باری پیچیده. گونه گونه در مذکر و مونث و خنثی و جمع، آنهم به چهارگونه Nominativ, Genitiv, Dativ, Akkusativ. دهم: توانایی بیشتر زبان دری در گذرا یا بازگذرا کردن آسان و سامانمند پایواژه ها (نمونه: خوراندن از خوردن، جهانندن از جهیدن) برای پروریدن نوکارواژه ها و نوواژه های فشرده و رسا. یازدهم: توانایی بیشتر در واگرداندن آسان پایواژه ها، از آن میان، پایواژه های ماده ی گذشته (نمونه: بیزیدن از بیختن، باشیدن از بودن، خیزیدن از خاستن)، برای ساختن نوکارواژه ها و نوواژه ها، بویژه به کمک "وندها"، که می توان به آسانی ریشه ی شان یابید و فهمید. و اینهم چند نمونه ی برای سنجش سادگی و پیچیدگی دو زبان بویژه در پهنه ی کارگیری کارواژه ها:

She ate - Did she eat? - She didn't eat (او خورد - او خورد؟ - او نخورد)

She has eaten - Has she eaten? - She hasn't eaten (او خورده - او خورده؟ - او نخورده)

She eats - Does she eat? - She doesn't eat (او می خورد - او می خورد؟ - او نمی خورد)

She will eat - Will she eat? - She won't eat (او خواهد خورد - او خواهد خورد؟ - او نخواهد خورد)

where were you on Thursday at nine in the evening (پنج شنبه شب ساعت نه کجا بودی؟)

bad, worse, worst - beautiful, more b., most b. (بد، بدتر، بدترین - زیبا، زیباتر، زیباترین)

my beautiful wife, the colour of his car, her friends' car (زن زیبای من، رنگ ماشین اش، ماشین دوست اش)

ما اینجا نمونه هایی از گذشته ساده (ماضی مطلق)، گذشته نزدیک (ماضی نقلی)، کنونه (مضارع اخباری) و آینده ساده (مستقبل) آورده ایم. در دیگر زمان ها، گذشته دور (ماضی بعید)، گذشته روان (ماضی استمراری)، آینده همراه (مضارع التزامی) و دگره نیز هنگامه بیشاکم اینگونه است.

می توانیم پایواژه هایِ هم‌ریشه را کمابیش به سادگی دریابیم، و در پی آن، کاربن‌دیم.

نمونه ای جافتاده از آن در زبان امروزه: "خوابیدن" و خواباندن (کنار "خفتن" و خواباندن).

نمونه ای جانیاقتاده از آن در زبان کنونی: "بخشاییدن" و بخشایاندن (در کنار "بخشودن" و بخشایاندن)، تا با بخشیدن و بخشاندن اشتباه نشود.^۱ نمونه ی کوتاشده ی جافتاده ای از آن در زبان امروزی: "آوردن" کنار "آوریدن" ("آورانیدن" به معنای شدنی "احضار کردن" شوربختانه بکار گرفته نمی شود).

در شماری از گویش هایِ سرزمینی، از آن میان گویش یغوبی، هنوز شیوه ی پارین و آسان سازیدن و گوییدن کارواژه ها از ماده ی آینده روان است.^۱ نمونه هایی از زمان های گذشته و کنونه و آینده:

افتیده ام	می افتم	خواهم افتید
افتانده ام	می افتانم	خواهم افتاند
پروریده ام	می پرورم	خواهم پرورید
پرورانده ام	می پرورانم	خواهم پروراند
پیچیده ام	می پیچم	خواهم پیچید
پیچانده ام	می پیچانم	خواهم پیچاند
جهیده ام	می جهم	خواهم جهید
جهانده ام	می جهانم	خواهم جهاند

^۱ بخشودن برابر نرم دلی کردن، بخشیدن برابر دهش کردن

چرخیده ام	می چرخم	خواهم چرخید
چرخانده ام	می چرخانم	خواهم چرخاند
رَویده ام	می رَوم	خواهم رَوید
رَوانده ام	می رَوانم	خواهم رَواند
روییده ام	می رویم	خواهم روید
رویانده ام	می رویانم	خواهم رویاند
دویده ام	می دوم	خواهم دوید
دوانده ام	می دوانم	خواهم دواند
فهمیده ام	می فهمم	خواهم فهمید
فهمانده ام	می فهمانم	خواهم فهماند
کشیده ام	می کشم	خواهم کشید
کشانده ام	می کشانم	خواهم کشاند
گیریده ام	می گیرم	خواهم گیرید
گیرانده ام	می گیرانم	خواهم گیراند
گوییده ام	می گویم	خواهم گوید
گویانده ام	می گویانم	خواهم گویاند
وزیده ام	می وزم	خواهم وزید
وزانده ام	می وزانم	خواهم وزاند

¹ جهیدن و جهانندن یا جهانیدن، دویدن و دواندن یا دوانیدن. نمونه ای از گلستان سعدی: اسب در میدان "وقاحت جهانید و بر من دوانید".

² نمونه ای از کاربرد "گیرانندن" در ادبیات پیشین ما: "شاهی که زمین را به ز من گیرانده - دنباله ی چین را به ختن گیرانده" (ملاطفر از آندراج - گیرانندن به دو معنا، مشتعل ساختن و ملحق کردن).

³ نمونه هایی از پایواژه های برگرفته از ماده ی آینده بدون بندواژه ی "ی": افشانندن کنار افشانیدن، پراکندن کنار پراکنیدن، خوانندن کنار خوانیدن. نمونه هایی از پایواژه های فراگذارده

نمونه ای نویساری یا نثری از واره ی شکوفایی زبان دری: "باد می وزانیم و نبات می رویانیم و آب می رانیم ... که خوب می وزانیم و می رویانیم و ایشان را از تو هیچ خبر نی" (کتاب المعارف).^{۱۷}

نمونه ای از بیهقی و برگردانی به دو شیوه: "جهان بر سلاطین گردد. هر کسی را برکشیدند، نرسد کسی را که گوید: چرا چنین است؟ که مامون گفته است: نحن الدنيا، من رفعا ارتفاع و من وضعنا اتضع". برگردان یک نویسنده ی ایرانی: ما جهانیم، هر که را برکشیم و مقام دهیم برکشیده می شود و هر که را فرو گذاریم و دچار خذلان سازیم، افتاده می شود.^{۱۸} برگردان به شیوه ی بالا: "ما جهانیم، آنکه برکشانیم برکشد و آنکه فروفتانیم فروافتد"^{۱۹} (رسا و فشرده، کمابیش به رسایی و فشردهگی عربی).

یادداشت پنجم:

برای شماری از پایواژه هایی که به انگیزه ی الفبای امروزی نمی توان آسان فهمید و کارگرفت، دیگرگونی در خط بایسته است:^{۲۰} پایواژه هایی چون "بریدن" baridan یا بُردن و براندن barāndan که در نوشتارها با "بریدن" boridan و بُراندن borāndan اشتباه می شوند، هم چنین، سپاریدن sepāridan یا سپردن (نمونه: سپرده بانکی) و سپاراندن

بدون بندواژه ی "ی": گرداندن کنار گردانیدن، چرخاندن کنار چرخانیدن، خواباندن کنار خوابانیدن.

^۱ برگردان از احسان طبری.

^۲ دگرنمونه: آنکه افرازانیم افرازد و آنکه فرویانیم فروید (افرازاندن و افرازیدن اینجا برابر بلندگردانیدن و بلندگردیدن - فرویاندن و فرویدن اینجا برابر کوتاه گردانیدن و کوتاه گردیدن).

^۳ از نامه ی یکی از پژوهشگران سده ی نوزده میلادی: گر خط "عربی که در آن تا شش حرف پی در پی قیافه ای همانند دارند و برای حروف مصوته نیز علامتی نیست، نمی بود، من می توانستم سرپای دستور زبان فارسی را در عرض چهل و هشت ساعت حفظ کنم ... برای «وایت لینگ» (نویسنده ی کتاب منطق و دستور عمومی زبان، در پیوند با مختصات بنیادی یک زبان ساده ی جهانی) یک بدبختی است که فارسی نمی داند، اگر می دانست، آن گاه در این زبان، «زبان جهانی» مطلوب خود را به شکل کامل می یافت."

sepārāndan که در نوشته ها با سپَردن separidan یا سپردن (نمونه: سپری کردن سفر) و سپراندن separāndan جابجا می گردند. شماری از پژوهندگان زبان دری، بر پیاده سازی خطِ جانشینِ لاتین پای فشرده اند. بنگریم به دو دیدگاه درباره ی الفبای کنونی: "خط جانشین خط کنونی باید خط لاتین باشد، نه خط های ساختگی یا خطوط متداول دیگر" (طبری) ^۱ "بہتر دانستیم کہ بہ همان الفبای لاتین کہ دیگران نیز اقتباس کردہ اند، قانع باشیم" (کسروی) ^۲.

می توان همزمان دو خط را نیز برگزید، آنچه در تاریخ ایران و جهان بی پیشینه نبوده استلاً برای نمونه، خط کنونی (آنهم ویراییده و آراییده)، برای جلوگیری از بُردنِ پیوندِ تبارهایِ امروزی و فردایی با گنجینه ی هزاره ی گذشته، و خط لاتین (آنهم دگریده، چون ترکیه)، برای خواندنی شدنِ نویسارها و سرودارها نزدِ گویشگران زبان دری در چارسوی سپهر (از هندوستان و آسیای مرکزی و قفقاز گرفته، تا امریکا و اروپا و استرالیا).

یادداشت ششم:

برای نمایاندنِ امکان ها در ساختنِ واژه ها و پایواژه ها از پایواژه های ساده، نمونه ای می آوریم: گزیدن یا انتخاب کردن، و گزیناندن یا انتصاب کردن (برای داده های بیشتر به کتاب "کارواژه ها در زبان ما" از نویسندہ ی این دفتر بنگرید).

برگرفته از گزیدن یا انتخاب کردن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیدن، بازگزیدن، درگزیدن، فراگزیدن، فرازگزیدن، فروگزیدن، واگزیدن، ورگزیدن، برون گزیدن، درون گزیدن، پس گزیدن، پیش گزیدن، بس گزیدن، بیش گزیدن، دورگزیدن، دیرگزیدن، زودگزیدن، روگزیدن، زیرگزیدن، ناگزیدن

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیدن، دشوار گزیدن، تک گزیدن، تهی گزیدن، جدا گزیدن، خرد گزیدن، هیچ گزیدن، هرگز گزیدن، پی گزیدن، پا گزیدن، چشم گزیدن، دست گزیدن، خون گزیدن، دل گزیدن، سرگزیدن، برباد گزیدن، چند گزیدن، چون گزیدن، چه گزیدن، کس گزیدن، همان گزیدن، هیچیک گزیدن، نیمه گزیدن، یگانه گزیدن، تاگزیدن، تک گزیدن

نمونه هایی از گروه سوم: گزید، گزیده، گزیدگی، گزیدمان، گزیدمانی، گزیدی، گزیدنی، گزیدار، گزیداری، گزیدگاه، گزیدگاهی / گزین، گزینی، گزینش، گزینشی، گزینشگاه، گزینه، گزینا، گزینایی، گزینان، گزینانی

برگرفته از گزیناندن یا انتصاب کردن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیناندن، درگزیناندن، فراگزیناندن، فراگزیناندن، و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیناندن، دشوار گزیناندن، تک گزیناندن، تهی گزیناندن و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه سوم: گزیناند، گزینانده و ... (هم چون بالا)

از پایواژه ی گزیدن هم چنین می توان نوپایواژه ساخت (بنگرید به دنباله ی ارزیابی).

چرا می بایست از چنین انبانی از واژه ها و کارواژه ها^۱ کمابیش درگذشت (صرف نظر کرد) و با آسان گیری، به کارواژه های آمیزده ی کم زا رو آورد. بنا به یک پژوهش، از نزدیک به سه هزار

^۱ آنچه برای هنگامه ی کنونی تاریخ کشورمان سروده ام، برای زبان دری نیز کمابیش سرابیدنی است:

پیمابیدن است همان چبستان
و پاسخ آن.

مپرسید مرا راهی و نیمراهی،
گذاری نیست

مگر به سر نوردیدن.

(به سرنوردیدن به دو معنا: هُش نوردیدن و نیز تا پایان. راه رفتن)

کارواژه‌ی آمیزده یا مرکب، هزار و پنجاه و شش کارواژه با "کردن" ساخته شده اند، کارواژه‌هایی که زایایی کمی دارند.

یادداشت هفتم:

دری چون آلمانی‌زبانی است آمیزده‌ای یا ترکیبی، و نه "اشتقاقی"^۱. زبان آلمانی که به زبان پیچیده‌ی فلسفه نامور است، در ساختارهای واژه‌سازی تواناتر است از زبان‌های انگلیسی و فرانسه. نگرستی اینک، زبان دری در بافتارهای واژه‌سازی از زبان آلمانی توانمندتر است، و افزون بر آن، آسان‌تر. توانایی بیشتر زبان آلمانی در سنجش با زبان دری، از آن میان، استوار است بر بهره‌گیری افزاتر آن از ساخت-واژه‌های پایواژه‌ای از سوئی، و شمار بیشتر پایواژه‌های ساده از دگرسویی. شمار پایواژه‌های ساده‌ی فراگیر یا متداول (که بسیاری شان ساختگی هستند) در زبان کنونی آلمانی نزدیکند به هزار و پانصد، و شمار پایواژه‌های ساده‌ی پیشوندی دو برابر آن، همانا نزدیک به سه هزار.

در زبان آلمانی شماری پایواژه‌ی آمیزده یا مرکب چون "خشک کردن trocken machen" در کنار "خشکاندن trocken" نیز هست، باری آنان در نوشته‌ها، بویژه دانش‌نوشتارها، کم می‌آیند، و بهره‌گیری از اینگون پایواژه‌ها در گفتگوهای روزمره نیز فراوان نیست.

ما در دنباله‌ی این دفتر فهرستی از ده‌ها نوپایواژه‌ی ساده‌ی دری را دست‌رسانده‌ایم. شمار چشمگیری از این پایواژه‌ها در واپسین کتاب‌ها و نوشتارهای پژوهشی-ادبی نویسنده آمده‌اند. درین نوشته‌ها کوشیده‌ایم هم‌روش‌های نوین پیشنهادی را کارگیریم، و هم آنان را برای خوانندگان - تا آنجا که شدنی است - دریابیدنی کنیم. آینده خواهد آشکاراند که با چه

^۱ زبان عربی‌زبانی است "اشتقاقی".

شتابی و چو چمانی^۱ می توان در گدار پرسنگلاخ امروزاندرن زبان دری،
نوردید.

یادداشت هشتم:

برای ویراییدن پایواژه های آمیزده ی کم زای دری که بسیارند، و
شوربختانه بر شمارشان پیای افزایشده می شود،^۲ زمینه هایی در بافت
پایواژه ها فراهم است.

نمونه هایی ویراییده از آنان: ارزیابیدن و ارزیابانیدن از ارزیابی کردن،
پافشریدن و پافشرانیدن از پافشاری کردن، بازگویندن و بازگویانیدن از
بازگویی کردن، آیندنگریدن و آیندنگرانیدن از آینده نگری کردن، پاداریدن و
پادارانیدن از پایداری کردن، پی بندیدن و پی بندانیدن از پی بندی کردن، پی
رویدن و پی رواندن از پیروی کردن، جلو داریدن و جلو دارانیدن از جلو داری
کردن، جلو گیریدن و جلو گیرانیدن از جلوگیری کردن، چهرپردازیدن و
چهرپردازانیدن از چهره پردازی کردن، خودکشیدن و خودکشاندن از
خودکشی کردن، خودخواهیدن و خودخواهانیدن از خودخواهی کردن، راه
گستریدن و راه گسترانیدن از راه گستری کردن، زمینه چینیدن و زمینه
چینانیدن از زمینه چینی کردن، سرشماریدن و سرشمارانیدن از سرشماری

^۱ خرامی: از چمیدن و چماندن همبر خرامیدن و خرامانیدن

^۲ نمونه ای از نوپایواژه های آمیزده در نوشتارهای ایران: "روزآمد کردن" (روز + آمدن +
کردن) به جای کارواژه ی ساده ی "امروزانیدن" که بر پایه ی دستورزبان دری ساخته شده و از
آن می توان فراوان واژه آفرید. جانندازی اینگون نوکارواژه های نازا یا کم زا را
"کارشناسان زبان"، زمینه می چینند. بنگریم به باورهای یکی از آنان: "برطرف کردن کمبود
فعل های بسیط بسیار آسان است ... (و آن) لغت سازی با افعال مرکب و گروه-فعلی است و نه
جعل فعل." (همانا پرهیز از ساختن نوکارواژه های ساده با نمونه برداری از کارواژه های
ساختگی جافتاده ای چون چرخیدن و چرخاندن از چرخ، فهمیدن و فهماندن از فهم، رقصیدن و
رقصانیدن از رقص، یا پرهیز از ساختن پایواژه های ساده از دگرراه ها - که بسیارند و ما
شماری از آنان را در این پژوهش دست رسانده ایم - بر بنیان دستورزبان دری).

کردن، گنج کاویدن و گنج کاواندن از کنجکاوای کردن، لاپوشیدن و لاپوشاندن از لاپوشی کردن.

از پایواژه های ویراییده ی دری بالا می توان شمار کمی نادانش واژه و دانش واژه بارآورید.

کارواژه های آمیزده ی عربی-دری را نیز که فراوانند، می توانیم اندکی بویراییم، باری به سختی می توانیم از آنان واژه ستانیم، مگر آنکه شماری از آنان را به پایواژه ی ساختگی یا مصدر جعلی واگردانیم.

برخی واگردانی های شدنی: جمعیدن و جمعاندن از جمع شدن و جمع کردن، حسیدن و حساندن از حس کردن و حس دادن، خطریدن و خطراندن از خطر داشتن و به خطر انداختن (چون فهمیدن و فهماندن با واژه های برگرفته ی شان، فهمیدگی و فهمیده و فهماندنی و نافهم و دگره).

یادداشت نهم:

برای فشردنویسی و آسان گویی، در گزینش نوواژه ها در آغاز به افزودن پیشوندها و پسوندها روآورده ایم، و «سپس» به پیشواژه ها و پسواژه ها. نمونه ها و آزمونیهایی در این زمینه از واپسین کتاب هاب نویسنده: آزادمندانیه ممبر آزادی خواهانه (دمکراتیک)، دادورانیه ممبر دادجویانه (عادلانیه)، ریاواری ممبر ریاکاری، تکاگری ممبر انحصارگرایی، تکابنگاه ممبر انحصار و دگره.

در این کنکاش از واژه سازی های عربی-دری چشم پوشیده ایم، بدان روی که فهمیدن نوواژه ها برای تبارهای آینده آسان باشد.^{۱ ۲۲} روند دری-سازی واژه های آمیزده در دهه های گذشته کمابیش شتابیده است، برای نمونه

^۱ دیدگاه درست یکی از کارشناسان درباره ی واژه سازی ها و برابرسازی ها: "گاه در عبارات فارسی تنها برخی افعال و حروف دال بر آنست که زبان، عربی نیست (افزوده ی ما، نمونه وار از سعدی: "طلعت مکروهست و هیات ممقوت و منظر ملعون و شمایل ناموزون") در معادل ها ... اصل و قاعده ... جستجوی ترکیبات فصیح و بلیغ پارسی است".

امروزه جای "تجدد خواهی" را "نوگرایی" و جای "منورالفکر" را "روشنفکر"^۱ گرفته است. می توان چشم داشت که در آینده به جای "روشنفکر" نیز واژه هایی چون "روشن اندیش" و "اندیشگر" (اندیشگر یا "اندیشه گر"^۲، برگرفته از افضل الدین کاشانی در مدارج الکمال) کارگرفته شوند.^۳

در واژه سازی ها، پسوندهایی چون "مدار" در "دولتمدار" (یا "شریعتمدار"، کسی که "مدار شریعت" است) را کارنبرده ایم، چرا که پسوندهای دری بسیاری را می توان جای اینگون پسوندها نشانید.

یادداشت دهم:

در پسوندهای پایواژه ای ودایی و سنسکریت، و نیز اوستایی و پهلوی مانی و پهلوی زرتشتی از بندواژه ی "ت" (سواي کم شماری) سودستاده اند، در پهلوی پارتی از بندواژه های "ت" و "د"، و در زبان دری بیشتر از بندواژه ی "د" و کمتر از بندواژه ی "ت". با گذشت زمان، در شماری از پایواژه ها یا مصدرها بندواژه ی "ت" به "د" واگردیده است.

شماری از کارشناسان زبان دری در درون و برون مرز انگیزه های "آوایی" این دگردیسی را کاویده اند. انگیزه ی برجسته در این دگردیسی ها باری، کوشش برای ساده تر و روان تر و یکدست تر کردن زبان بوده است.

^۱ روشنفکر به انگلیسی intellectual و به آلمانی Intellektuell برگرفته از Intelekt است، به معنای دریافت، فهم، توانایی اندیشیدن.

^۲ اندیشگر از اندیشیدن، چون آموزگر از آموزیدن

^۳ برای واژه های همراج بسیار جافتاده ی جهانی که نیازی به برابر دری ندارند، گاه بناچار واژه ساخته ایم. نمونه وار برای "تاکتیک"، "تاکتیکی"، "استراتژی" و "استراتژیک" واژه های اجتماعی-سیاسی. "کوتابرد"، "کوتابردی"، "درازبرد" و "درازبردی" برگزیده ایم (چرا که "راهبردی" - و نه "راهبرد" - را برابر نهاده اند با "استراتژی" که بردارهای "یک مرحله" ی کمابیش درازگاه اجتماعی را می نمایند، بی آنکه برای "تاکتیک" که "دوران کوتاهی در درون یک مرحله ی استراتژیک" را پرداز می زند، واژه ای کمابیش همراج یا هماهنگ سازند).

نزدیکا در همه ی پایواژه های ساختگی یا مصدرهای جعلی دیوانی و نادیوانی، چه دیروزه و چه امروزه، بندواژه ی "د" - و نه "ت" - را کارگرفته اند: چون رقصیدن و غارتیدن و طلبیدن، یا لولیدن و لاسیدن و قلنبیدن.

نمونه ی روشن این ساده تر و روان تر و یکدست تر شدن را می توان در دگرسانی پایواژه های "گشتن" و "گاشتن" درنگریست: جای "گشتن" را در بسیاری از نوشته ها "گردیدن" گرفته است، و به جای "گاشتن" همه جا "گرداندن" یا "گردانیدن" نشسته است، چرا که صرف کردن آن ها به زمان های گذشته و کنونه و آینده، آنهم گذرا یا ناگذرا، تنها وابسته است به یادسپاری یک واژه، همانا کارواژه ی فرما یا امر "گرد".

پایواژه های پارینه و اکنون بیشتر دو تا سه، و کمتر چهار تا پنج "سیلابی" هستند. نمونه هایی از آنان: گاشتن "دو سیلابی" (گاش + تن)، گردیدن "سه سیلابی" (گر + دی + دن)، افساییدن "چهار سیلابی" (اف + سا + یی + دن)، شایستانیدن "پنج سیلابی" (شا + یس + تا + نی + دن).

در شماری از آنان، پایواژه های ناگذرا و گذرا هر دو کوتاه و "دو سیلابی" اند، چون گشتن و گاشتن (گاشتن همبر است با گرداندن: که رستم همی زآشتی سربگاشت / ز درد سیاوش به دل کینه داشت - فردوسی).

یادداشت یازدهم:

در نویسیده های تازه ی مان کوشیده ایم از کاربردن کارواژه های (فعل های) چندبخشی یا مرکب، که فراوان در زبان کنونی (دری، درگاهی، تاجیکی، پارسی، فارسی) و زبان های خویشاوند آن در چندین سده ی گذشته فراگسترده، کمابیش پرهیزیم. همکاری های روزافزون منطقه ای و داد و ستدهای فزاینده ی فرهنگی در باختر آسیا، همپا با دگردیسی های

اقتصادی-اجتماعی در برش گذار از پیوندهای کهن فئودالی به پیوستارهای نوین، «نوزایی» در زبان های محلی را ناگزیر می سازد. این امر بویژه از این دیدگاه برمی جهد، که از سوی زمامداران دست نشانده ی منطقه، کوشش هایی دیده می شود برای جاناندازی زیرکانه ی زبان انگلیسی به عنوان زبان دولتی-دانشگاهی و کشوری-منطقه ای (کمابیش چون هندوستان و پاکستان و فیلیپین و اندونزی، در برش چیرگی استعمارگران).

برای جلوگیری از این کار، بدین گروه از کارشناسان در باختر آسیا می نیازیم^۱: آنانی که چون همتایانشان «در سده های نخستین تسلط اسلام برای تنظیم و تنسیق^۲ لغت، صرف و نحو، و ادب زبان عربی به آن کوشش های ارجمند و پرثمر برخاستند و زبان عربی را به اوج شگرفی در دوران خویش رساندند ... (و) اینک برای پرورش زبان مادری خویش اگر برایشان میدان و وسایل کار و رهنمود درست و اسلوب علمی و نقشه دورنمایی آماده باشد، مسلماً نبوغی کمتر از پارینه»^۳ نخواهند داشت.

از آن جا که زبان شمار چشمگیری از مردم باختر آسیا دری است، و این زبان پس از زبان پهلوی و عربی زبان گسترده ی دیوانی در این پهنه، از جمله در میان عثمانیان و صفویان و هندیان و ترکستانیان بوده - و این خود «برآیندی بود از همبستگی بازارهای باختر آسیا» با همه ی کشاکش ها - نگرش ویژه بدین زبان و کوشش برای برابرسازی آن با دگردیسی های

^۱ نیازیدن و نیازاندن

^۲ "تنسیق" به معنای آراستن و ترتیب دادن، که دیگر در نوشته ها چندان بکار نمی آید، چون "نسق" که جای آن را "روش" گرفته است. در دهه های گذشته، در کنار واژه های "تسلط" و "تنظیم" نیز واژه هایی چون "چیرگی" و "ساماندهی" و "سامان دادن" بیش از پیش کاربرده می شوند (نمونه های دیگر: "تشعب" و "تشیع" که احسان طبری و دگران کارگرفته اند و دیگر چندان نمی آیند، و "پراکنده گردیدن" و "شیعه گری" که احمد کسروی و دیگران کاربرده اند و کمابیش جافتاده اند).

اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی بایسته است. در زبان های پیشرفته ی جهان، کارواژه ها که از پایه های برجسته ی زبان شمرده می شوند، بیشتر یک بخشی و ساده اند. در زبان ما نیز می توان آنان را آسانید، و بدین گونه زمینه را برای زایشِ نوواژه های فشرده و ساده اما پربار، همواراند.^۱

برای نمونه «ارزیابی کردن» (analyse or analyze انگلیسی، analyser فرانسه، analysieren or untersuchen آلمانی) آمیزه ایست از «سه کارواژه»: «ارزیدن و یابیدن و کردن. برای آسانیدن آن می شود دو راه برگزید: «برارزیدن (همسان با بررسییدن، و برگرفته ی آن بررسی) و ارزیابیدن. ما در واپسین کتاب ها «ارزیابیدن» را برگزیده ایم، چرا که گمانیده ایم می توان آن را ساده تر فراگستراند (مصدر را پایواژه^۲، فعل را کارواژه، کلمه را واژه، حرف را بندواژه، و جمله را گاهی رجواژه^۳ گرفته ایم).

یادداشت دوازدهم:

برای برتاباندن دشواری ها در کارواژه ها، دو نوشته برمی گزینیم از زبان انگلیسی با برگردان روزمره آن ها به زبان دری.

نمونه ی یکم:

This organisation „send“ voluntary helpers to areas in Africa to “start” schools, “educate” women, “train” people in professional skills, “help“ them to “re-build” their

^۱ همواریدن و همواراندن

^۲ این واژه را بنا بر واکنش شماری از دست اندرکاران به همتاهای پیشنهادی پیشین مان، در این کتاب دگرانده ایم.

^۳ از "رج" یا "رجه" به معنای راسته، ردیف، رده، رسته. نمونه ها: "یک رج خشت آجر" به معنای "یک ردیف خشت آجر"، یا "کج را رج می گوید" به معنای "کج را رده وار یا منظم می گوید".

villages after war, "teach" people about HIV, or "give" medical help .

در نوشته ی بالا هفت کارواژه ی ساده، و یک کارواژه ی ساده ی پیشوندی کارآییده است. بنگریم به برگردانِ امروزیِ آن:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «باز کنند»، زنان را «درس دهند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «مشغول شوند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازی کنند»، مردم را پیرامون ایدز «آموزش دهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند».

برگردانِ کنونی آن دارای تنها دو کارواژه ی ساده (فرستادن و رساندن) است و پنج کارواژه ی آمیزده یا مرکب (باز کردن و درس دادن و مشغول شدن و بازسازی کردن و آموزش دادن). اما اینگون نیز می توان نویسد:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «بگشایند»، زنان را «بیاموزانند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «بپردازند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازند»، مردم را پیرامون ایدز «بیاگاهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند» (چون زبان انگلیسی با هفت کارواژه ی ساده، و یک کارواژه ی ساده ی پیشوندی).

نمونه ی دوم^{۲۰}

برگردان امروزی: آیا هرگز از قانون «جینت» چیزی شنیده ای؟ این قانون از ابتدای تمدن بوده، اما رسماً از طرف نویسنده ای دانمارکی در سال ۱۹۳۳ به «تحریر درآمده است». ده نفر حاکمی که به این شهر «وارد شدند»، به خلق گفتند چگونه «رفتار کنند»، و «به نظر می رسد» که این امر نه فقط در

«جینت»، بلکه در هر مکان دیگری جاری است. این قانون می گوید: محافظه کاری و بی اسمی مطمئن ترین انتخاب است. اگر با ما کنار بیایی، هیچ وقت به دشواری عظیمی «برخورد نخواهی کرد»، اما اگر «کوشش کنی» که «چیز دیگری باشی»، تو کسی نیستی، تو نمی توانی چیزی را درست «به انجام رسانی»، کارت مهم نیست، با این همه تا موقعی که ما را «به چالش نکشی»، در شادی «زندگی خواهی کرد». همواره آن چه را می گوئیم مهم بدان و هرگز نظره‌ایمان را «تمسخر نکن». اگر عملت بی تاثیر است، آن وقت مستحق جایزه هستی، اما اگر از محیط محافظه کاری «خارج شوی» و «موفق گردی»، قانون را «به چالش کشانده ای» و مستحق مجازات هستی.

دگرنویسی آن: آیا هرگز از قانون «جینت» چیزی شنیده ای؟ این قانون از آغاز شهرگیری بوده، باری رسماً از سوی نویسنده ای دانمارکی در سال ۱۹۳۳ «نوشته شده است». ده تن زمامداری که به این شهر «درآمدند»، به مردم گفتند چگونه «برفتارند»، و «گوییا» این نه تنها در «جینت»، بلکه در هر دگرجایی روان است. این قانون می گوید: میانه روی و بی نامی برجسته ترین گزینه است. اگر با ما کنار بیایی، هیچ گاه به دشواری بزرگی «برنخواهی خورد»، باری اگر «بکوشی» که «دگرباشی»، تو کسی نیستی، تو نمی توانی چیزی را درست «بیانجامانی»، کارت برجست نیست، با این همه تا زمانی که با ما «نچالشی»، در شادی «خواهی زیست». همواره آن چه می گوئیم برجسته بدان و هرگز به دیدگاه مان «ریش نخند». اگر کارت بی رخنه است، آنگاه جایزه را «می شایی»، باری اگر از میدان میانه روی «برون آیی» و «کام یابی»، با قانون «چالشیده ای» و کیفر را «سزیده ای».

به دگرگفت، در زبان دری کارواژه های ساده یا ساده ی پیشوندی گوناگونی هست که کم به کار می آیند یا به کار نمی آیند. این کرد یا امر زمینه می آماید برای سترونی در پروریدن آمیزه ها و افزوده های

کارواژه‌ها، و نیز کارِ واژه‌سازی به گونه‌ی همگانی. چرا که در زبان دری کارواژه‌ها جایگاه بسافرازی دارند در واژه‌سازی. برای نمونه با «بازساختن» یا «بازسازیدن» می‌توان دهها واژه برآورد، باری با «بازسازی کردن» تنها چند واژه. از همین نمونه‌اند «گزیدن» یا «انتخاب کردن»، «افزودن» یا «اضافه کردن»، «آمیختن» یا «مخلوط کردن»، «پاریدن» و «دریدن» یا «پاره کردن».

یادداشت سیزدهم:

در ایران تلاش‌هایی دیده می‌شود برای پرهیزیدن از کارگیری کارواژه‌های آمیزده یا مرکب.^{۲۶}

نمونه‌ی روزمره‌ی آوریده‌ای در یکی از پژوهش‌های ایران: "کوشش کردم مطالب را «بررسی کنم» و در پایان «نتیجه‌گیری کردم» که این موضوع «قابل بررسی» نیست".

پیشنهاد یکی از دست‌اندرکاران زبان در درون مرز برای ویراییدن آن: "«کوشیدم» مطالب را «بررسم» و در پایان «نتیجه‌گرفتم» که این موضوع «قابل بررسی» نیست".

پیشنهاد ما: "«کوشیدم» مطالب را «بررسم» و در پایان بدین «برآیند رسیدم» که موضوع «بررسی‌دنی» نیست".

می‌توان برای «مطلب» و «موضوع» نیز هم‌تاهای درخوری از زبان دری برگزید تا پژوهشگران تبارهای آینده نیز آنان را آسان‌تر دریابند. برای کاوشگران امروزی، خواندن تاریخ بیهقی از هزار سال پیش آسان‌تر است تا دریابیدن بسیاری از نوشتارهای واره‌ی صفوی از پانصد سال پیش. فهمیدن تاریخ مشروطه‌ی کسروی نیز اکنون برای ما ساده‌تر است از شماری از نوشته‌های تاریخ‌نویسان همزمان وی.

یادداشت چهاردهم:

نمونه ای «ادبی» از دگرنگاریِ کارواژه ها را در زیر می آوریم، که برگردانی است از زبان انگلیسی، برگرفته از پیش گفتارِ کتاب «کیمیاگر».^{۲۷} سروده مهدی اخوان ثالث در چکامه ی «قصه ی شهر سنگستان» نیز گونه ای است از دگرنگاریِ کارواژه ها، آن هم آهنگین و بسادلنشین: درخشان چشمه پیش چشم من «خوشید»، فروزان آتشم را باد «خاموشید».^{۲۸}

ما دانسته نمونه هایی ادبی برگزیده ایم چرا که برخی از پژوهشگرانِ زبانِ دری، به نادرست، امروزانِ این زبان را تنها در پهنه ی دانش واژه ها شدنی دانسته اند و نوسازیِ دستوریِ زبانِ ادبی را کمابیش ناشدنی یا ناپذیرفتنی ارزیابیده اند. به باژگونِ دیدگاهِ آنان، ما برآنیم که دست اندرکارانِ نویسدن و سراییدن در این زمینه ی "شدنی" می بایست بزرگ-باری بر دوش کشند، چرا که به دیوانیان و دست اندرکارانِ "بالایی" چندان امیدی نیست، دستکم تاکنون چنین بوده است.^{۲۹}

نمونه ای «ادبی»

کیمیاگر کتابی را که کسی از کاروانیان با خود آوریده بود، برگرفت. برگ زنان، داستانی یابید درباره ی نرگس. کیمیاگر، افسانه ی نرگس، جوانی که هر روز به دریایی می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد، می شناسید. او چنان خویش را می شیدااید، که در بامدادی به دریا درآفتید و دم فروبندید. در جایی که او درآفتید، گلی شکفید که نرگس خوانندش. این باری آنچه نمی باشید که نویسنده، داستان را با آن پایاناند.

^۱ پرویز خانلری، در پیوند با روش های نوین دستورزبانی اش که سپس جافتاد، می نویسد، "معلم زیرک و دانا" در اندک زمانی روش های نو را کاربردند و "به نتیجه ی مطلوب" رسیدند، باری بسیاری "که نمی خواستند چیز تازه ای بیاموزند ... به ایراد و اعتراض پرداختند ... (برای نمونه) که چرا «مسندالیه و مسند» نگفته و «نهاد و گزاره» گفته است".

او گفت، آنگاه که نرگس مُرد، فرشتگان جنگل برتافتند و دریای شیرین پیشین را بازیافتند، دگرگشته از اشک هایی شور.

«چرا می گریی؟» فرشتگان پرسیدند.

«من برای نرگس می گریم» دریا پاسخید.

«آری، جای شگفتی نیست که تو در سوگ نرگس می گریی»، آنان گفتند، «با

آنکه ما در جنگل همیشه او را می پاییدیم، اما تنها تو زیبایی او را از

نزدیک درمی نگریستی.»

«اما ... آیا زیبا بود نرگس؟» دریا پرسید.

«چه کس بهتر از تو آن را می داند؟» فرشتگان گفتند با شگفتی. «به هر روی،

در کران تو بود که او هر روز می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد!»

دریا خاموشید چندگاهی. در پایان گفت:

«من برای نرگس می گریم، اما هرگز درنیافتم که نرگس زیباست. من در

ژرفای چشمانش، زیبایی خویش را بازمی یافتم.»

آنچه او هیچگاه ندانست آنکه، نرگسی که غرق تماشای دریا بود، هر

روز گنج های زیبای ناپیدا و ژرف زندگانی را می کاوید، و نه زیبایی خویش

را.

«چه داستان دل انگیزی»، کیمیاگر اندیشید.

زندگی زیباست ای زیباپسند

زنده اندیشان به زیبایی رسند

آنچنان زیباست این بی بازگشت

کز برایش می توان از جان گذشت

دگرنگاری کارواژه ها: خوشید^۱ (خشک شد)، خاموشید^۲ (خاموش شد)، برگرفت (به دست گرفت)، بنگرد (نگاه کند)، می خمید (خم می شد)، خویش را می شیدایید (شیدای خویش می بود)، پایاناند (به پایان رساند)، برتافتند (پرتو انداختند)، می گریی (گریه می کنی)، پاسخید (پاسخ داد)، می پاییدیم (مراقبت می کردیم)، درمی نگریستی (زیر نظر داشتی)، باز یافتند (دوباره یافتند)، درنیافتم (درک نکردم)، می کاوید (کاوش می کرد) / در بخش پایانی برگردان، افزوده هایی ادبی از نگارنده گنجانیده شده است، و نیز سراییده ای از هوشنگ ابتهاج «سایه».

یادداشت پانزدهم:

در زبان دری به واژه سازی از راه فراگذاری کارواژه ها (متعدی یا بازمتعدی کردن فعل ها) بی مهری شده است. شمار فراوانی از کارواژه های ساده را می توان - و از دیدگاه نگارنده می بایست - از این گُدار به اندوزیده ی زبانی افزایش داد: چه از راه کارگرفتن افزون تر کارواژه های جافتاده و ساختن نوکارواژه ها، و چه از گُدار سرافزودها و پی افزوده ها.

از این راه نیز می توان فشرده تر و پربارتر نگارید: برای نمونه «شکفاندن» از «شکفتن»، به جای «شکوفای ساختن» که آمیزه ایست از «دو کارواژه»، همانند کارواژه های فراگذارده ی جافتاده ای چون «رهاندن» از «رهیدن» به جای «رها کردن»، «پوشاندن» از «پوشیدن» به جای «پوشش دادن».

^۱ خوشیدن را معنای گوناگونی ست: خشکیدن و درهم شدن و ذخیره کردن توشه و دگره. می توان آن را به معنای خوشه کردن نیز کاربرد.

^۲ اخوان ثالث آن را به معنای خاموش کردن کاربرده، باری معنای درخورتر آن خاموش شدن، یا مانده و خسته شدن است. خاموشیدن را می توان به معنای خاموش یا مانده شدن کارگرفت، و خاموشاندن را به معنای خاموش یا مانده کردن.

این گون فراگذاری را می توان به همه ی پایواژه های ساده فراگستراند، و آنان را در معناهای گوناگونی کاربرد: چون «گزیناندن» برای نمونه به معنای شدنی «انتصاب کردن» از «گزیدن»، «گیراندن» برای نمونه به معنای شدنی «وصل کردن» از «گرفتن»، «آوراندن» برای نمونه به معنای شدنی «احضار کردن» از «آوردن».

شماری از پایواژه های ساده ی کاربرده نشده از ماده ی آینده، چون باشیدن از «باش» و شویدن از «شو»، را (که با افزودن «یدن» به پایواژه ی فرما یا «امر» بدست آیند) نیز می توان در معناهای درخوری کارگرفت، ویژگیون در دانش نوشتارها.

با رده آرای «دوپایه ای» پایواژه های ساده ی کنونی - چیزی نزدیک به پانصد پایواژه یا مصدر - می توان شمار پایواژه های ساده را بیشتر کرد، و با رده آرای «سه پایه ای» (برای دانش واژه ها و دانش نوشتارها) می توان شمار آنان را بسابیشتر گردانید.

در درون و برون مرز کوشش های ارزنده ای از سوی پژوهشگران برای گردآوری پارین-پایواژه های ساده دیده می شود، باری شمار فراوانی از این پایواژه های ناآشنا را به سختی می توان به اندوخته ی پایواژه های ساده ی کنونی افزود، و در نوشتن و گفتن از آنان به آسانی بهرستاند، مانند تاسیدن برابر اندوهناک بودن یا بیوسیدن برابر امید داشتن.^۱ (ما در نوشتارهای مان، نمونه وار، اندوهیدن را همبر اندوهناک بودن و امیدواریدن را همبر امید داشتن نهاده ایم).

^۱ شماری از پژوهندگان گذشته و اکنون در این زمینه دیدگاه دیگری دارند. برای نمونه درباره ی پارین-پایواژه های ساده می خوانیم: "احیا مصادر بسیط اعم از متداول یا «متروک» (چون اوساندن یا طمع کردن، پساویدن یا لمس کردن، بسائیدن یا مایل بودن) و بسط دامنه ی استعمال آن ها ... یکی از اموریست که باید در فارسی انجام گیرد".

یادداشت شانزدهم:

برای فراگذاریِ کارواژه‌ها هنجاره یا قاعده‌ای داریم، آنهم با افزودن "اندن" یا "انیدن" به کارواژه‌ی فرما یا امر، چون شکفاندن (شکف+اندن) یا شکفانیدن (شکف+انیدن) از شکفتن:

گُل شکفت (شکفته شد، ناگذرا)

باران بهاری گُل‌ها را شکفاند (شکفته کرد، گذرا)

برای باژگونه‌ی آن هنجاره و قاعده‌ای نیست.

یک روش می‌تواند افزودن "ندن" یا "نیدن" باشد به کارواژه‌ی فرما یا امر، چون افزودندن یا افزودنیدن (افروز+ندن یا نیدن) از افروختن، آنهم بیشتر برای بهرگرفتن در دانش‌نوشتارها و ساختنِ دانش‌واژه‌ها:

او چراغ را افروزید، یا افروخت (افروخته یا روشن کرد)

چراغ افروزنید (افروخته یا روشن شد)

داده‌هایی در این زمینه: افزودندن همبر "سوخته شدن" (دهخدا)، افروزیدن همبر "مشتعل کردن" (دهخدا)، افزودندن همبر "متشعشع گردانیدن" (ناظم‌الاطبا)

شیوه‌ی دیگر می‌تواند افزودن "اردن" یا "اریدن" باشد به تکاسومین گذشته‌ی ساده (سوم شخص مفرد ماضی ساده) از یک کارواژه، چون گرفتاردن یا گرفتاریدن (گرفت+اردن یا اریدن) از گرفتن:

او را گرفتند - او می‌گرفتارد

برای دستیابی به دگرشیوه‌های گذرا و ناگذرا سازیِ پارینه و اکنون در پایاژه‌های ساده یا آمیزده، بنگرید به نمونه‌ها و نمایه‌های ناآسان و آسان‌آنان در کتاب "کارواژه‌ها در زبان ما".^{۱۱}

^۱ احمد کسروی در زمینه "گذرا و ناگذرا بودن برخی ریشه‌ها (مصدرها)" به درستی می‌نویسد: "افزاری برای گذرا گردانیدن ناگذرا هست، ولی برای وارونه‌ی آن نیست. در جایی

یادداشت هفدهم:

فراگذاریِ چندگانه ی کارواژه های آمیزده یا مرکب، زبان را می سَخْتانَد^۲، چرا که به جای کارگیریِ یک هنجاره یا قاعده ی ساده در زبان کنونی، همانا افزودن "اندن" یا "انیدن" به فرما یا امرِ یک پایواژه، می بایست شمارِ فراوانی کارواژه های کمکیِ درخور یا متناسب را یادسپارید. نمونه هایی از آن: تغییر "کردن" و تغییر "دادن" (به جای دگریدن و دگرانندن)، وسعت "گرفتن" و وسعت "دادن" (به جای گستردیدن و گسترانندن)، محدود "گردیدن" و محدود "گردانندن" (به جای تنگیدن و تنگانندن)، عمل "کردن" و به عمل "واداشتن" (به جای کُنشیدن و کُنشانندن)، عکس العمل "نشان دادن" و به عکس العمل "واداشتن" (به جای واکُنشیدن و واکُنشانندن).

یادداشت هیجدهم:

با رده آرای پیواژه ها بر پایه ی ماده ی آینده و بهره گیری از آنان، می توان بر پاره ای از نابسامانی ها در پیوند با پیواژه هایی که هم گذرا هستند و هم ناگذرا، برچیرید^۳ و بدینگون پیواژه ها را، دستکم برای دانش نوشتارها، باهنجاره یا "باقاعده" کرد. سه نمونه می آوریم: نماییدن برای نماییده گردیدن (مشهود گشتن) و نمایانندن برای نماییده گردانندن (به نظر رسانندن)، افزاییدن برای افزوده گردیدن (اضافه شدن) و افزایانندن برای افزوده گردانندن (اضافه کردن)، شکنیدن برای شکسته گردیدن (مغلوب یا منهزم شدن) و شکنانندن برای شکسته گردانندن (مغلوب یا منهزم ساختن).^{۳۱}

که هر زبانی به چنین افزاری نیازمند است ... چاره آن است که یک چنین افزاری نیز گذارده شود و روان گردد، ولی ما با این کار تاکنون برنخاسته ایم و باید برخیزیم".

^۱ تنها چند نمونه: آرسن از آراستن، افرشتن از افراشتن، اندختن از انداختن (چون گذشتن یا عبور کردن از گذاشتن یا عبور دادن، پردختن یا تهی شدن از پرداختن یا تهی کردن، تفتن یا گرم شدن از تافتن یا گرم کردن، که در زبان دری کارآیییده اند).

^۲ سختیدن و سختانندن

^۳ برچیریدن و برچیرانندن

یادداشت نوزدهم:

برای سازیدن پایواژه های ساده از واژه های درآییده به زبان دری گام هایی برداشته شده است، باری هنوز آغازین. نمونه هایی از آن: قبولیدن و قبولاندن، بلعیدن و بلعاندن، طلبیدن و طلباندن. در زبان کنونی، از همین پایواژه ها یا مصدرهای کمیاب نیز برای ساختن نوواژه ها به کمک دستورزبان دری همه سویه بهرنستانیده اند، برای نمونه به جای طلبنده، کارگیری "طالب"، به جای طلبیده، کاربری "مطلوب".

واژه سازی از پایواژه های ساده ی عربی و ترکی و مغولی و دگره (مانند طلبیدن و طلباندن یا چالشیدن و چالشاندن) به کمک دستورزبان دری نه تنها "شدنی"، بلکه بایستنی ست، چرا که زبان را رساتر، و بویژه آسان تر می کند، نمونه هایی از طلبیدن و طلباندن: طلبش، طلبنده، طلبانش، طلباننده، طلبا، طلبکده، طلبمند.

واژه سازی به یاری نوپایواژه های ساده ی دری نیز (چون دگریدن و دگراندن به جای تغییر کردن و تغییر دادن) به رسایی، و ویژگیون به آسانی زبان کنونی می انجامد، نمونه هایی از آن: دگرش، دگرنده، دگرانش، دگراننده، دگرا، دگرکده، دگرمند.

یادداشت بیستم:

به جای «بجدا و بفرما» در شماری از نوشته ها، می توانستیم «جدایی بیانداز و فرمانروایی کن» را نیز برگزینیم، که از آن فروزده ایم (تن زده ایم یا صرف نظر کرده ایم). چرا که در برابر کارواژه (فعل) یک-بخشی و ساده ی لاتین imperia می بایست فرمانروایی کن را می نشانیدیم که آمیزه ایست از «سه کارواژه»: فرمودن و رفتن و کردن.

کارواژه‌ی پهلوی یک-بخشی و ساده‌ی فرمودن، که فرما و فرمان و فرمایش از آن برآییده، همبر کمابیش بجایی است برای این واژه‌ی ساده‌ی لاتین. جدابیدن^۱ (لاتین divide) و جدا را نیز بر پایه‌ی ساختار زبان دری، می‌توان درست انگارید (جدا و جدابیدن مانند جنگ و جنگیدن یا بلع -عربی- و بلعیدن).

جدا که واژه‌ایست پهلوی، شاید برتافته باشد از کارواژه‌ای از همان زبان یا زبان‌های کمابیش خویشاوند آن، که در گذر زمان میرییده^۲ است. برآیند این میریدگی چیزی نمی‌باشد جز روآوری ناچاره به کارواژه‌های دوبخشی‌ای چون جدا کردن، جدا ساختن، جدا نمودن، جدا افکندن، جدا انداختن و دگره (غیره).

افزوده: به جای «فرما» شاید بتوان «فرمان» را نیز برپایه‌ی نوکارواژه «فرمانیدن» برگزید تا با «فرمودن» به معنای «گفتن بزرگوارانه» اشتباه نشود.

یادداشت بیست و یکم:

ما در این کتاب دانسته به معنای پایواژه‌ها و نوپایواژه‌ها و سرافزودها و پی‌افزودها، مگر آن جا که بایسته بوده، نپردازیده‌ایم، چرا که می‌توان آنان را در معناهای بسیاری کاربرد. پردازیدن به معناهای گوناگون آنان، پهنه‌ای است برای یک کار پژوهشی گسترده، و نیز گستره‌ای برای برز و ورز فرهنگستان براستی کارای آینده.

^۱ "بگسل" از گسلیدن یا گسستن را نیز می‌توان برگزید، باری به گمان ما، اینجا جدابیدن دریابیدنی‌تر است برای خوانندگان، و درخورتر.
^۲ میریدن یا مردن و میراندن یا مردن کنانیدن

یادداشت بیست و دوم:

درباره ی افزودن گونه های نوینی از کارواژه ها به زبان کنونی، دیدگاه هایی هست. باری فرودینی^۱ اینکه، با گونه های در دسترس می توان کارواژه های بکارآییده در دانش-نوشتارهای دگرزبان های پیشرفته را کمابیش آسان در زبان دری صرف کرد یا برای آنان کارواژه های همتا آورد. با این همه می توان این پهنه را نیز بیش کاوید، باری، با پرهیز از دشواراندن^۲ بیهوده ی زبان کنونی.

یادداشت بیست و سوم:

درباره ی دسته بندی سرافزودها به دیدگاه های بسیار گوناگونی برمی خوریم. ما آنان را در دو گروه گنجانیده ایم: گروه یکم، سرافزودهای گونه گونه ی نیازیده ای که در کنار پیشوندهای جافتاده - مانند "بر" و "در" و "اندر" و دگره - نشانده ایم، بدان آرزوی که در زبان دری بیشتر کاربرده شوند، و گروه دوم، سرافزودهایی که در گروه یکم گنجانیده نشده اند، باری برای واژه سازی برجسته اند.

برای سرافزودها و پی افزودهایی که نتوانسته ایم نمونه ی پایواژه ای بیابیم، یا نمونه های هم ریشه برگزیده ایم (چون کشتمندی از "کشتمند" که دسترس بوده است)، یا نمونه ای ناکارواژه ای آورده ایم. برای بسیاری از اینگون سرافزودها و پی افزودها بی گمان می توان در نوشته های پارینی یا گویش های سرزمینی، نمونه های پایواژه ی یابید.

در گزینش سرافزودهای تازه، به سیلاب ها یا جاهای آنان ویژنگریسته ایم. سرافزودهای زبان دری، سیلاب های گوناگونی دارند:

^۱ فرودیدن یا فروبینیدن و فروبیناندن (فرودیدن: موشکافانه و به دقت نگرستن، تماشای کردن، نگاه کردن)

^۲ دشواریدن و دشواراندن

یک سیلابی "بلند"، مانند "بر" و "در"
 یک سیلابی "دراز"، چون "باز" و "بار"
 دو سیلابی "کوتاه" + "بلند"، مانند "آبر" و "بسا"
 دو سیلابی "بلند" + "بلند"، چون "اندر" و "ایدون"
 و شمار کمی دوسیلابی دیگر، یا سه سیلابی مانند "برابر" و "بسیاره"
 یک سیلابی های "کوتاه"، چون "ا" در استیزیدن و "پ" در بسامانیدن،^۱ در
 زبان دری سازگار پیشوندی چندانی ندارند، اگرچه به انگیزه ی
 کوتاهی شان، درخورترین پیشوندها هستند. بدین روی بجاست که آنان را
 در پایواژه های دانشورانه در معنای برگزیده ای کارگیریم و اندک اندک از
 شماری شان در دگربخش ها سودستاییم.
 سرافزودهای تازه ای که ما برگزیده ایم، نزدیکاً همگی یک سیلابی "دراز" یا
 "بلند" هستند^۲ - و نه دو یا سه سیلابی - تا کاربردن آنان آسان تر باشد،
 چون "ویژ" در ویژنگریستن و "چم" در چم یافتن.^۳

یادداشت بیست و چهارم:

از کارواژه های با سرافزودهای آسان و رسا که در زبان کنونی کم نیستند
 و برای رساندن معنای گوناگون، بویژه در گفتگوهای روزانه، کارمی آیند

^۱ سیلاب ها یا هجاها که وزن سروده ها، و گاه وزن پاره ای از نویسارها یا نثرهای زبان
 دری برآنان استوار است، بویژه سه گونه اند. سیلاب های کوتاه چون "ا" و "ا"، بلند مانند "آ" و
 "ای"، و دراز در واژه هایی چون "تاج" و "تار". سیلاب بلند برابرست با دو سیلاب کوتاه، و
 سیلاب دراز برابر با سه سیلاب کوتاه. در شاهنامه که تنها یک وزن روان است، فردوسی
 با زبردستی خودویژه ای، و هماهنگ با درون مایه ی رزمی یا بزمی یا سوگی و دگره ی
 داستان، به جای سیلاب های بلند و دراز، سیلاب های کوتاه آورده، و یا آنان را در دیگر
 رده بندی ها کارگرفته است. بدین روی بخش هایی از شاهنامه ی فردوسی - و نیز دیوان حافظ
 - نه تنها شاهکار چامه سرایی، بلکه شاهکاری اند در آهنگ سازی.

^۲ تا آنجا که شدنی ست، پیشوندهای دوسیلابی را نیز ویراییده ایم، برای نمونه پیشوند یک
 سیلابی "بهر" در کنار پیشوند "بهره" که دوسیلابی است و هر دو یک معنا را می رسانند:
 بهرگیری و بهرستانی در کنار بهره گیری و بهره ستانی.

^۳ "ویژ" از ویژه، "چم" از چمیدن

می توان به سادگی واژه سازید. چند نمونه: "دست رفت" و "دست رونده" از "از دست رفتن"، "سر به سر گذار" و "سر به سر گذاری" از "سر به سر گذاشتن"، "پای پیچنده" و "پای پیچیده" از "پای پیچ یا پای پیچ شدن".

یادداشت بیست و پنجم:

برای برتاباندنِ نارسایی ها در کاربردِ کارواژه ها و واژه هایِ دری در ادب خاورزمین، به شیوه ی نگارشِ سه سراینده ی سرشناس در باختر آسیا، همانا فردوسی و خیام و حافظ، نگاهی انداخته ایم. فردوسی از نمایندگانِ زبان دری است در بازه ی شکوفاییِ آن^۱، و حافظ از نمایگرانِ آن است پیش از در رسیدنِ برشِ صفوی و فروافتیِ تندوارِ آن.

^۱ از بازه ی زمامداری غزنویان به ساختارهای زبان دری با درآمدن انبوهی از واژه های عربی آسیب های سترگ رسید، و به جای کوشش برای ساختن برابرهای درخور از زبان دری با بهرستانی از ساختارهای دستورزبانی آن، به بهره گیری گسترده از دستورزبان و واژه های عربی روی آورده شد، و بدین سان از همان آستان برآیندگی و بالندگی، و علیرغم توانایی های بسیار، خودپویی و خودایستایی اش چالشانده شد. بدین باریکه بجاست درنگریست که در هزاره گذشته، سوای کوتابازه های، بنیادهای پرستشگاهی به سانه ی بخشی از نهادهای روبنایی، به بازگون. هزاره های پیشین، پراکنده ی زبان و گویش شمار چشمگیری از مردمان باختر آسیا نبوده اند. پیش از آن، زبان های بنیادهای پرستشگاهی و نهادهای روبنایی نزدیک بدانان چون اوستایی و پهلوی مانی و پهلوی زرتشتی، خویشاوند بودند با زبان های ودایی و سنسکریت و پارسی باستان و پهلوانیک پارتی و دگره که کمابیش و بساگونگون هنوز میان آرمندگان و کوچندگان پراکنده بودند. انگیزه ی گسترش زبان دری در باختر ایران از واره ی سامانی، از آن میان، ماندگاری نهادهای پرستشگاهی زرتشتی که به زبان پهلوی بکار آموزش آیینی می پرداختند، در بخش چشمگیری از فلات ایران بود تا سده ی پنجم و حتی کمابیش تا میانه ی سده ی ششم هجری. نیمه ی دوم سده ی پنجم و سده ی ششم هجری، واره ی چیرگی گاماگام تندروان دینی و "قدرت فقها"، و نیز درآمیزی گسترده ی زبان دری با واژه ها و دستورزبان عربی است. همزبان با بسته شدن آموزشگاه های پرستشگاهی به زبان پهلوی و "خلع مالکیت" آنان در کوران تندروی های آیینی، مالکیت های فنودالی چندگانه ی نهادهای پرستشگاهی نوین و "مراکز تعلیم" آنان به زبان عربی فراگسترده: "نخستین مرکز تعلیم" زبان عربی مساجد بودند، و دومین کانون، "مدارس" ("گفته اند که نظام الملک نخستین بنیانگذار "مدارس" بود). "معمولا هر یک از آن ها (مدارس) برای فرقه ی معینی"، از آن میان، حنفیه و کرامیه و شافعیه و شیعه و معتزله بناییده می شدند و "پیروان فرق دیگر را در آن اجازه ی ورود نمی دادند". آل بویه ها پیشاتر "مدارس فرقه" های شیعه و معتزله را پشت می داشتند، غزنوی ها و سلجوقی ها و خلیفه ها افزاتر "مدارس" دیگر "فرقه" ها را. درباره ی این "مدارس"^۱ که شمارشان می افزایید، آمده است: "تعلیم علوم حکمی در این مدارس ممنوع بود ... این مدارس وسیله ی

از آوردن نمونه‌ها از واره‌ی صفوی تا بازه‌ی ولایی در این یادداشت درگذشته‌ایم، چرا که در درازنای این چند سده نارسایی‌ها در کارگیری کارواژه‌ها و واژه‌های دری، سوای اندک گستره‌هایی، بسابالیده است.^{۳۲}
سروده‌هایی با سرشته‌های فلسفی:

از فردوسی

جهانا مپرور چو خواهی درود

چو می بدروی، پروریدن چه سود؟^{۳۳}

بساز و بناز و به بازی مرنج

چه یازی به کین و چه نازی به گنج؟^{۳۴}

از خیام

"ترکیب" پیاله‌ای که درهم پیوست

بشکستن آن روا نمی‌دارد مست

چندین سر و پای نازنین از سر دست

بر مهر که پیوست و به کین که شکست

نشر علوم دینی و علوم لسانی و ادبی عربی که لازمه‌ی علوم دینی بوده است، می‌شد و از رواج علوم حکمی می‌کاست ... مقدمات تضییق علما و مخالفت با علوم عقلی و آزار حکما از همین دوره شروع شده ... رغبت طالبان علم به تحصیل علوم عقلی کاسته و بر میل و رغبت آنان به تحصیل علوم دینی افزوده شد ... و (کما بیش از) همان عهد است که می‌بینیم دیگر دانشمندان بزرگ و نامبرداری در نواحی مشرق^۱ ظهور نکرده‌اند.

^۱ نویسنده‌ای از واره‌ی صفوی: "فتحعلی خان در زمان نواب مالک رقاب قوللر اقاسی بود و بعد از آن به منصب وزارت دیوان عالی سرافراز گردید. القاب مشارالیه بدین طرز بود؛ وزارت و شوکت و اقبال پناه عظمت و حشمت و اجلال دستگاه شهامت و بسالت انتباه، رکن اعظم دولت ابد مدت ظل الهی، مصاحب تربیت کرده‌ی خورشید عنایت شاهنشاهی، اعتضادالسلطنه البهیة السلطانیة، عالیجاهی اعتماد الدوله العلیه العالیة الخاقانیة، زینالوزاره و الشکوه و العظمه و الحشمة و الجلاله و الشهامه و البساله و الاقبال" (برگرفته از "القاب و مواجب سلاطین صفویه")

از حافظ^{۱ ۳۵}

این چه "استغنا"ست "یارب" وین چه "قادر" "حکمت" است

کاین همه زخم نهان هست و "مجال" آه نیست^{۳۶}

"الا یا ایهاالساقی ادرکاسا و ناول ها"

که "عشق" آسان نمود "اول" "ولی" افتاد "مشکل" ها^{۳۷ ۲ ۳۸ 6}

یادداشت بیست و ششم:

پیشواژه ها و سرافزودها را می توان دستکم سه سان با کارواژه ها

درآمیزانید، بنگریم به سه نمونه ی زیر:

یکم: وزیر، فرهاد را جانشین وی کرد (جانشین کردن)

دوم: وزیر، جای وی فرهاد را نشاند (جای ... نشاندن)

سوم: وزیر، فرهاد را بر وی جانشاند (جانشاندن)

ما در سرایس ها و نویسیش ها روش دوم و سوم را جایجای کاربرده ایم.

¹ نگارنده های سعدی که از بازه ی حافظ بود نیز همین ویژگی ها را دارند. گلستان سعدی اینگون می آغازد: "منت" خدای را "عزوجل" که "طاعتش" "موجب" "قربت" است و به "شکر" اندرش "مزید" "نعمت". سعدی آموزش دیده ی پدرش ("ملازم" و کارپرداز "علوم دینی" سعد بن زنگی، اتابک فارس) و نیز "مدرسه نظامیه بغداد" بود. در این "مدرسه" که شبانه روزی گردانیده می شد، شاگردان "دروسی از قبیل صرف و نحو عربی، قرآن، فقه، حدیث، اصول، طب، فلسفه و نجوم را فرا می گرفتند. هدف اصلی ... تربیت قاضی و فقیه و محدث اهل سنت" می باشید.

² به گمان فراوان نویسندگان و چامه سرایان چند سده ی گذشته، پیش از انقلاب مشروطه، در چنین "مکتب" ها و "مدرسه" هایی زبان دری می آموزیدند، داده هایی از پایان سده ی نوزده میلادی: "جز اعیان و توانگران و بازرگانان فرزندان خود را به درس خواندن نفرستادندی، و اینان جز خواندن و نوشتن که در دربار و بازار به کارشان آید نخواستندی. دانش هایی که امروز هست نبود، و توده ی انبوه به درس نیاز ندیدی ... یک سال کمابیش می خواست تا شاگرد الفبا را نیک بشناسد و کلمه هایی را خواندن و نوشتن تواند. بچه چون به مکتب رسیدی نخست الفبا خواندی، و پس از آن «جزوعم» (جزو واپسین قران) را از سوره ی «قل اعود» آغاز کردی، و پس از آن بازمانده ی قران را خواندی و پس از آن کتاب های گلستان، و جامع عباسی، و نصاب، و ترسل، و ابواب جنان، و تاریخ نادر، و تاریخ معجم را، یکی پس از دیگری خواندی".

یادداشت بیست و هفتم:

نه تنها همه ی کارواژه های ماده ی آینده (چون رهیدن و روییدن)، بلکه همه ی کارواژه های ماده ی گذشته (چون رستن و رُستن) را می توان با پی افزود "اندن" یا "انیدن" گذرا یا بازگذرا گردانید: رُستاندن یا رُستانیدن از رُستن (چون روییدن و رویاندن) رَستاندن یا رَستانیدن از رَستن (چون رهیدن و رهاندن)

یادداشت بیست و هشتم:

در شماری از کارواژه ها برای گذرا و بازگذرا کردن با پی افزود "اندن" یا "انیدن"، یک یا چند بندواژه را سترده اند. این رویکرد را نیز می توان، بویژه برای سازیدن دانش واژه ها، جایجای کارگرفت: "نشاندن" یا "نشاندن" (نشستن یا نشینیدن کنانیدن، همانا منصوب کردن که "نشاندن" به معنای "منصوب کننده" از آن برآییده است)، به جای کاربردن "نشینانیدن" یا "نشیناندن".^۱ ۳۹

یادداشت بیست و نهم:

آنچه را برای فرارویاندن زبان آسان و رسای دری به زبانی منطقه ای-دیوانی می توان بویژه برجهانید،^۲ اینگون پرداز می زنیم: یکم، ساده تر و روان تر کردن زبان دری با تنگاندن یا محدود کردن آن به یک دستورزبان، چرا که اینک برای یادگیری زبان کنونی می بایست دو زبان و دو دستورزبان، همانا دری و عربی را، کمابیش آموزید.^۱

^۱ نشانیدن یا نشاندن می تواند گذرای نشیدن یا نشستن نیز باشد، اگر که در نوشتارها و واژه نامه های پارینه بدان پردازیده باشند. ما اینجا، آنان را همبر نشستن کنانیدن گرفته ایم (برهان قاطع و غیاث اللغات).

^۲ برجسته کرد، از برجهیدن و برجهاندن

دوم، سامان دهی و دسته بندی پایواژه های ساده ی کهنه و نو بویژه بر بنیان ماده های آینده، و نه گذشته، و کاربرد بیشتر آنان، چرا که بدینسان آموزنده ی زبان دری با یادسپاری تنها سیصد تا پانصد پایواژه یا مصدر ساده، می تواند کارواژه ها یا فعل های گذرا و ناگذرای زمان های گذشته و کنونه و آینده را صرف کند، و نوواژه های برگرفته از آنان را آسان تر ریشه یابد.

سوم، هنجارمندانه تر و روشمندانه تر کردن گامگام ساختارهای واژه سازی به کمک سرافزودها و پی افزودها، ویژگیون بر پایه ی پایواژه ها، برای برون رفت از بخشی از نامرzbندی های کنونی زبانی (نیز بنگرید به پانویس)^۲.

چهارم، دریافتنی تر و فراگرفتنی تر کردن نوپایواژه ها و نوواژه های نیازیده^۳ با بهره گیری بیشتر از واژگان کمابیش آشنای امروزی، به جای سودستانی گسترده از پایواژه ها و واژه های بسیار کهنه و ناآشنا.^۴ پنجم، بازیابی و بازگسترانی آن دسته از پایواژه های ساده ی ناپیشوندی و پیشوندی نگارندگان هزاره ی گذشته که امروزیان آنان را کمابیش

^۱ ما "دانسته" جایجای کارواژه های برگرفته از ماده ی آینده – چون آموزیدن و نه آموختن – را آورده ایم، آنها به دو انگیزه: نخست برای آنکه بنماییم می توان این کارواژه ها و واژه های برگرفته از آنان را نیز به اندوخته ی زبان کنونی افزایش داد، و دوم – همانگون که جداگانه بدان پردازیده ایم – برای آسانی در صرف کردن کارواژه های زمان های گذشته و کنونه و آینده.

^۲ یکی از انگیزه های برجسته ی از میان رفتن مرزبندی در زبان دری و درآمدن بی سر و سامان گروه گروه واژه های نادانسی و دانسی عربی به آن، و در پیامدش، ساخته شدن ناچاره ی بسیاری از کارواژه های نازا یا کمزای عربی-دری، همان گون که جداگانه آورده ایم، افزایش شمار نهادهای پرستشگاهی-آموزشی گسترده ی زبان عربی می بود. انگیزه ی دیگر آن را باری، می بایست در نبود پایواژه های بسنده یا درخور ساده ی دری برای ساختن نوواژه های نیازیده درجوبید. بدین روی، برای دستیابی به زبانی مرزدار و سامانمند، و نیز آسان و رسا، بجاست کار را بویژه از پایواژه ها آغازانیم.

^۳ نیازیدن و نیازاندن

^۴ در درون و برون مرز کوشش هایی از سوی پژوهشگران برای گردآوری پارین-پایواژه های ساده دیده می شود، باری شمار فراوانی از این پایواژه های ساده را بسادشوار می توان به اندوخته ی پایواژه های کنونی افزایش داد.

آسان درمی یابند، و نویسندگان و سخنوران می توانند آن ها را به سادگی دوباره کارگیرند.^{۱۴۰}

ششم، همکاری و همراهی بیشتر میان زبان شناسانِ باختر آسیا، از آسیای میانه گرفته تا دریای سیاه و از مدیترانه گرفته تا هندوستان، برای دراندازی زبان منطقه ای درخور و کارایی که مردم باختر آسیا به کمک آن بتوانند یکدیگر را، بدون سودستانی از زبان انگلیسی، آسان بفهمند.

هفتم، دریافتنی تر و امروزی تر کردنِ خط کنونی یا گزیدنِ خطی نوین با بهره گیری از ارزیابی ها و دیدگاه های گوناگونِ کارشناسانِ گذشته و کنونی برای ساده تر و رساتر کردن نوشتن و خواندن و گفتن به زبان دری.

هشتم، کنکاش و سگالشِ افزاتر در زبان های کهن باختر آسیا برای بهره گیری از آنان در ساختنِ دانش واژه ها، چون زبان های ودایی و سنسکریت و پهلوی و آرامی و سریانی و اوستایی و دری میانه و عربی و ترکی و ارمنی و دگره، چرا که برای ساختنِ نوپایواژه هایی که بتوان از آنان دانش واژه ستانید، به همه ی اندوزیده هایِ زبانیِ دیروزه و امروزه ی مردمان باختر آسیا می نیازیم.

از دیدگاه نگارنده، با همه ی چالش ها و سختش ها،^۲ میتوان اندک اندک زمینه هایی فراهم سازید تا مردمان باختر آسیا، زبانِ دریِ خودساخته ی آینده را، زبان خویش یا زبان دوم خود دانند، و همگی دستادست از آن زبانی سامانمند و پیشرفته و ساده دراندازند، و در پرتو آن، به داد و

^۱ برای نمونه، واژه و پایواژه های نه چندان دشوار "دررسی" و "دررسیدن و دررساندن" (چون بررسی و بررسیدن و بررساندن - پایواژه ی ساده ی آن، رسیدن) برای معنایی چون تدارک، ادراک، الحاق، اتباع، ورود، وصول، نضح، تربیت (معنایی برگرفته از دهخدا) / بیهقی: "چنانکه این پادشاه (اردشیر) را پیدا آرد، (خداوند) با وی گروهی مردم دررساند".

^۲ از سختیدن و سختاندن (به باژگون دیدگاه شماری از پژوهندگان زبان دری، ما بر آنیم که پایواژه های ساختگی یا مصدرهای جعلی، "زایایی" دارند و می توان از آنان دانش واژه ها و نادانش واژه های بسیاری برآورد).

سندهای فرهنگی و دانشی و اجتماعی و اقتصادی منطقه ای، پهنای و ژرفایی دهند بسا نوین و تاریخی.^۱

خاورزمین به سانه ی یکی از گاهواره های فرهنگ آدمیزادی، در این پهنه، پارین-آزمون هایی نیز دارد.

یادداشت سی ام:

در پایان یادداشت ها، دیدگاه دو پژوهشگر تاریخ ایران و آشنا به دشواری های زبان کنونی، و نیز، نمونه هایی از واژه سازی های پیشینیان را دست رسانده ایم، تا انگیزه ای گردد برای ژرف-کاوی های تبارهای اکنونه و آینده در همه ی زمینه های زبان، ویژگون، در پهنه ی پایواژه ها و کارواژه ها.

از احسان طبری: زبان "نقش فراگیر مهمی دارد و در معرفت و فرهنگ ما (و مقوله ی «جامعه»، یعنی جهان زیستمند و ذیشعور و خودآگاه) تاثیر فعال می کند و تنها وسیله ی منفعل تفاهم نیست، بلکه در شکل گیری اندیشه و بینش ما موثر است^۱ ... زبان پدیده ایست بغرنج و شگرف که نقش قاطع را در تفاهم و آمیزش افراد جامعه، توارث و انتقال فرهنگ ها، لایه بندی و مجرایابی منطق و تفکر انسانی ایفا می کند و پیدایش شعور و خودآگاهی و مدنیت انسانی بدون آن محال است. زبان پارسی در یک مرحله ی بغرنج گذار و تحول کیفی است. در کشور ما تا آنجا که مشاهده می شود یک سیاست علمی برای اداره ی آگاهانه ی سیر تکاملی زبان و تسریع این سیر در مجاری سالم و ضرور، وجود ندارد. (این زبان) دچار هرج و مرج شگرفی است که ناشی از سیر خود به خودی آنست (و) در عصر ما، عصر انقلاب

^۱ درباره ی "اهمیت روزافزون همگرایی های فرامرزی" و بایستگی "اکوی بزرگ" برای باختر آسیا، از نیم جزیره هندوستان تا مدیترانه و از قفقاز تا آسیای میانه، بنگرید به کتاب اقتصادی "داده ها و چشم اندازها"، و نیز بخش پایانی از کتاب "خیزش هشتاد و هشت" از همین نویسنده، انتشار در آلمان سال ۲۰۰۷ و سال ۲۰۱۸ میلادی.

اجتماعی و علمی و فنی، در صورتی که به خود نجنبید بیش از پیش به افزار ناقصی برای تفکر و بیان بدل می گردد^{۴۲} ... برخی تصور می کنند صرف و نحو (دستور زبان) عربی و تلفظ فصیح عربی تنها ملاک واقعی برای درست نویسی و درست گویی در مورد واژه های عربی است که در فارسی متداول است و متاسفانه گاه تا شصت-هفتاد درصد زبان ما را در تصرف خود دارد^{۴۳} ... لبریز شدن زبان از لغات و اصطلاحات بیگانه اعم از عربی و مغولی و ترکی «زائد بر نیاز» از گرایش های منفی رشد زبان (است)^{۴۴} ... ما دورانی از گذار در گزینش معادل ها (در زبان) طی می کنیم و سرانجام باید اصل یکسانی در این گستره عملی شود^{۴۵} ... کارواژه ها یا فعل عنصر بسیار متحرک و فعال در نسج زبان است و ضعف آن موجب ضعف عمومی ارگانیک زبانی است. متاسفانه وضع در فارسی کنونی چنانست که ذخیره افعال بسیط بسیار محدود است و باید به کمک مصادر معین افعال ترکیبی ساخت. وضع در زبان پهلوی چنین نبود. بسیاری مصادر مرکب امروزی در آن زبان مصادر بسیطی داشت که به کمک پی افزودها و سرافزودها رنگامیزی فصیح و رسایی به زبان می داد. وضع کارواژه ها حتی در فارسی دری در دوران اوج و رونق آن چنین نبود^{۴۶} ... اندیشه ی عمده ی شادروان کسروی درباره ی آن که هر زبانی از جهت لغوی باید «مرزی» داشته باشد و گویندگان بدان زبان که مرزدارانند نباید اجازه دهند که واژه های بیگانه خیل خیل و گروه گروه از سمت باختر، گاه خاور، به عرصه ی زبان رخنه کنند و آن را از استقلال زبانی بیاندازند، اندیشه ی درستی است. ولی کسروی به مقیاس وسیع دست به احیا و استعمال لغات پهلوی زد و زبانی مصنوعی آفرید^{۴۷} (پیرامون الفبا و خط): تغییر خط علاوه بر تسهیلات عمده ای که در درست خوانی و درست نویسی ایجاد می کند، به تدریج به هرج و مرج موجود در تلفظ کلمات و املاء آن ها و نیز قواعد صرف و نحو خاتمه

خواهد داد و به عامل تنظیم کننده ی مهمی در حیات داخلی زبان بدل خواهد شد.^{۴۸}

از احمد کسروی: "زبان برای آنست که گوینده به دستگیری آن خواسته های خود را به شنونده بفهماند و این بسته به آنست که گوینده و شنونده هر دو شان کلمه ها و جمله ها را بشناسند که دیگری را نیازی به اندیشه درباره ی آن ها نیفتد ... واژه ها تنها برای نشان دادن معنی هاست. از اینرو زبان باید «مرزدار» باشد که واژه هایش شناخته گردد.^{۴۹} ... یک زبان زنده و نیک، توانا باید بود و توانایی با فزونی واژه های (بیگانه) نمی باشد. توانایی یک زبان با آن می باشد که به هنگام نیاز واژه های نوینی از آن پدید توان آورد و هر معنای نوینی را با آن توان فهمانید ... آن همه زبان های اروپا که با همدیگر پیوستگی می دارند، کدام یکی درهای خود را به روی آن دیگری بازگزارده؟ از آنسوی، اگر در نتیجه درآمدن عرب به ایران، فارسی با عربی پیوستگی یافته، عربی نیز (می بایست) با فارسی همین حال پیدا کرده (باشد). پس چه شده که عربی درهای خود را به روی فارسی باز نکرده؟^{۵۰} ... یکی از آکهای (آسیب های) فارسی، فزونی بیجای کارواژه های یاور می باشد زیرا در جاهایی که می توان جدا شده آورد و نیازی به کارواژه ی یاور نیست نیز باز با آن می آوردند. مثلاً می گویند: ناله کرد، زاری کرد، خنده نمود، درخواست کرد، زندگی کرد، نهان کرد، و هم چنین بسیار مانند این ها، که باید بگویند نالید، زارید، خندید، درخواست، زیست، نهاد.^{۵۱} ... فارسی از میان زبان هایی که ما می شناسیم آماده ترین آن ها برای پذیرفتن سامان و آراستگی می باشد. این است، فارسی (نوین) از آسان ترین زبان ها خواهد بود.^{۵۲} ... (پیرامون الفبا و خط): بی گفتگوست که باید الفبای ما دیگر گردد. اگر امروز ما این را بکار نیندیم ... همچنان می ماند و به جایی نمی رسد.^{۵۳}

از ابن سینا (نمونه هایی از واژه سازی های رسا به یاری کارواژه ها):
 اندریافت از اندریافتن برابر درک، بهره پذیر از بهره پذیرفتن برابر قابل
 تقسیم، جنبنده از جنبیدن برابر متحرک، جنبایی از جنبیدن برابر حرکت،
 آرمیده از آرمیدن برابر ساکن، دیداری از دیدن برابر مرئی، نهاد از نهیدن
 برابر وضع، کنا از کردن برابر فاعل، داشت از داشتن برابر ملک، درنگناک از
 درنگیدن برابر بطئی، روابود از روابودن برابر اجازه، برینش از بریدن برابر
 قطع، نگرش از نگریستن برابر ملاحظه، روینده از روییدن برابر نامیه،
 یادداشت از یادداشتن برابر حافظه، بستناکی از بستن برابر انجماد.^{۵۴}
 و نیز این برابرها از ابن سینا، که شماری شان از کارواژه ها
 برآییده اند:^{۵۵} ۱

<u>از ابن سینا</u>	<u>از نصیرالدین طوسی</u>
شایدبود	مکان
کنندگی	فعلیت
پذیرفتن	قبول کردن
کرده	محدث
جانور	حیوان
درازا	طول
پهنا	عرض
مایه	ماده

^۱ ابن سینا، "فیلسوف داهی"، ناپیگیرانه می کوشید برای شماری واژه های عربی برابرهایی از زبان دری بسازد. خواجه نصیرالدین طوسی، "عالم شیعی"، در این زمینه چندان تلاشی نمی ورزید و بیشتر "مصطلحات فارسی معمول عصر" را برمی گزید. در "مقدمه لغت نامه دهخدا" می خوانیم: "خواجه نصیر به عکس ابن سینا در صدد ترجمه و ایجاد لغات و اصطلاحات فارسی به جای لغات و اصطلاحات عربی برنیامده" است.

پایانه:

شماری از پایواژه‌ها یا مصدرهای ساده و آمیزده‌ی کارآییده در واپسین کتاب‌های نویسنده، همراه با افزوده‌هایی:^۱

ازدرگذشتن و ازدرگذراندن	آراستن و آرایاندن
افزا ارزیدن و افزا ارزاندن	آرمیدن و آراماندن
اندرداشتن و اندرداراندن	آختن و آزاندن
بارپنداریدن و بارپنداراندن	آزیریدن و آذراندن
بازآزماییدن و بازآزمایاندن	آذینیدن و آذیناندن
بازایستیدن و بازایستاندن	آزاریدن و آزاراندن
بازداریدن و بازداراندن	آزماییدن و آزمایاندن
باززیاییدن و باززیایاندن	آزیدن و آزاندن
بازیابیدن و بازیاباندن	آزیریدن و آزیراندن
باژسانیدن و باژساناندن	استواریدن و استواراندن
باهُشیدن و باهُشاندن	آشکاریدن و آشکاراندن
برآهیختن و برآهیژاندن	آغازیدن و آغازاندن
برپاساختن و برپاسازاندن	آلابیدن و آلاباندن
برتازیدن و برتازاندن	آماسیدن و آماساندن
برترافراشتن و برترافرازاندن	امروزیدن و امروزاندن
برجستن و برجّهاندن	آمودن و آمایاندن
برجستن و برجویاندن	امیدواریدن و امیدواراندن
بردرآییدن و بردرآیاندن	اندازیدن و اندازاندن
برروییدن و برویاندن	اندودن و اندایاندن
برکشیدن و برکشاندن	اندوزیدن و اندوزاندن

¹ همه‌ی کارواژه‌های ماده‌ی گذشته در این فهرست را، می‌توان - و از دیدگاه نگارنده بجاست - که در ماده‌ی آینده نیز کارگرفت. نمونه‌هایی از آن: آراییدن در کنار آراستن، گذریدن در کنار گذشتن، آزیدن در کنار آختن، داریدن در کنار داشتن، سازیدن در کنار ساختن، یابیدن در کنار یافتن.

² همانگونه که جداگانه آوردیم، نه تنها همه‌ی کارواژه‌های ماده‌ی آینده (چون رهیدن و روییدن)، بلکه همه‌ی کارواژه‌های ماده‌ی گذشته (چون رستن و رُستن) را می‌توان با پی‌افزودن "اندن" یا "انیدن" گذرا یا بازگذرا کرد: رُستاندن یا رُستانییدن از رُستن (چون روییدن و رویاندن) - رُستاندن یا رُستانییدن از رُستن (چون رهیدن و رهاندن).

بسادرخواستن و بسادرخواهاندن	اندوهیدن و اندوهاندن
بُن بستن و بُن بنداندن	آواییدن و آوایاندن
بهبودن و بهباشاندن	آواریدن و آواراندن
بهرستاندن و بهرستاناندن	آویزیدن و آویزاندن
بیشاتوشیدن و بیشاتوشاندن	باریدن و باراندن
پاجاییدن و پاجایاندن	بازیدن و بازاندن
پادزهریدن و پادزهراندن	بالیدن و بالاندن
پخچیدن و پخچیناندن	بانگیدن و بانگاندن
پذرفتن و پذیراندن	باوریدن و باوراندن
پَرت گوییدن و پَرت گویاندن	بایستن و بایاندن
پژمردن و پژمیراندن	برازیدن و برازاندن
پس رویدن و پس رواندن (جای: عقب)	برزیدن و برزاندن
پساکوردن و پساکوراندن (زمان: بعد)	بسیاریدن و بسیاراندن
پسانشستن و پسانشاندن (جای: عقب)	بناییدن و بنایاندن
پلاسیدن و پلاساندن	بیداریدن و بیداراندن
پی یافتن و پی یاباندن	بیزاریدن و بیزاراندن
پیشادیدن و پیشابیناندن (زمان: قبل)	بیزیدن و بیزاندن
پیشافتادن و پیشافتاندن (جای: جلو)	پارویدیدن و پارویاندن
تارگفتن و تارگویاندن	پاریدن و پاراندن
تاگردن و تاکناندن	پاکیدن و پاکاندن
تَرا بردن و تَرا براندن	پایانیدن و پایاناندن
تَرویدیدن و تَروویاندن	پاییدن و پایابیدن
تَرشگفتن و تَرشگوفاندن	پذیریدن و پذیراندن
جاماندن و جاماناندن	پرهیزیدن و پرهیزاندن
چگون آزمودن و چگون آزمایاندن	پروازیدن و پروازاندن
چوپیدیدن و چوپیداندن	پرواسیدن و پرواساندن
خودخاییدن و خودخایاندن	پروردن و پروراندن
خودداشتن و خودداراندن	پژمیدن و پژماندن
خوددوختن و خوددوزاندن	پیداییدن و پیدایاندن
خودسوزیدن و خودسوزاندن	پیراستن و پیرایاندن

داوطلبیدن و داوطلباندن	پیروزیدن و پیروزاندن
درآییدن و درآیاندن	پیکریدن و پیکراندن
درببرگرفتن و درببرگیراندن	پیوستن و پیونداندن
دردیدن و دربیناندن	تاریدن و تاراندن
درربودن و ربایاندن	تاویدن و تاواندن
دررویدن و دررواندن	تباهیدن و تباهاندن
درسپردن و در سپراندن	تمرگیدن و تمرگاندن
درستآندیشیدن و درستآندیشاندن	تئیدن و تئاندن
درگذریدن و درگذراندن	توختن و توزاندن
درلنگیدن و درلنگاندن	توفتن و توفاندن
درنشستن و درنشاندن	تولیدن و تولاندن
دریابیدن و دریاباندن	جداییدن و جدایاندن
دل آکندن و دل آکناندن	جوریدن و جوراندن
دل بندیدن و دل بنداندن	چمیدن و چماندن
راست گرفتن و راست گیراندن	چیریدن و چیراندن
راستاآزمودن و راستآزمایاندن	خاموشیدن و خاموشاندن
ره پیماییدن و ره پیمایاندن	خامیدن و خاماندن
روآوردن و روآوراندن	خاییدن و خایاندن
ریاکاریدن و ریاکاراندن	خرامیدن و خراماندن
زمین گرفتن و زمین گیراندن	خمیدن و خماندن
زورگماردن و زورگماراندن	خُنیدن و خُناندن
زورنوشتن و زورنویشانندن	خواهیدن و خواهاندن
زیب بیزیدن و زیب بیزاندن	خوشیدن و خوشاندن
ژاژخاییدن و ژاژخایاندن	داشتن و داراندن
سازداریدن و سازداراندن	دُرستیدن و دُرستاندن
سرافشانندن و سرافشاناندن	دروغیدن و دروغاندن
سرریزیدن و سرریزاندن	درویدن و درواندن
سرساییدن و سرسایاندن	دهیدن و دهاندن
سرسرنگریستن و سرسرنگراندن	دیریدن و دیراندن
سرکوبیدن و سرکوباندن	راستیدن و راستاندن

سرگشتن و سرگرداندن	رَشکیدن و رَشکاندن
سره نوشیدن و سره نوشاندن	روییدن و رویاندن
سُوزدن و سُوزناندن	ریختن و ریزاندن
شدکاریدن و شدکاراندن	زادن و زایاندن
فراتررفتن و فراتررواندن	زاریدن و زاراندن
فراخیزیدن و فراخیزاندن	زخمیدن و زخماندن
فرازآییدن و فرازآیاندن	زندن و زَناندن
فرافکندن و فرافکناندن	زَنیدن و زَناندن
فراگردیدن و فراگرداندن	زهیدن و زهاندن
فرانگیزیدن و فرانگیزاندن	زوریدن و زوراندن
فرجستن و فرجهاندن	زیستن و زیاندن
فرهنگیدن و فرهنگاندن	زینیدن و زیناندن
فروبیزیدن و فروبیزاندن	ژرفیدن و ژرفاندن
فروافتادن و فروافتاندن	سازیدن و سازاندن
فرودگزیدن و فرودگزیناندن	ساتیدن و ساتاندن
فروژولیدن و فروژولاندن	ساییدن و سایاندن
فرونگریدن و فرونگراندن	سپُردن و سپاراندن
فریافتن و فریاباندن	سپُردن و سپراندن
فزاخواهیدن و فزاخواهاندن	ستیزیدن و ستیزاندن
فزودگوییدن و فزودگویاندن	ستیغیدن و ستیغاندن
فژآلودن و فژآلایاندن	سُخنیدن و سُخناندن
فشردسراییدن و فشردسرایاندن	سگالیدن و سگالاندن
کام گرفتن و کام گیراندن	سوریدن و سوراندن
کام یابیدن و کام یاباندن	سوگیدن و سوگاندن
کَز کردن و کَزکناندن	شاریدن و شاراندن
کَزگوییدن و کَزگویاندن	شتابیدن و شتاباندن
کشاکشیدن و کشاکشاندن	شکیبیدن و شکیباندن
کم رنگیدن و کم رنگاندن	شولیدن و شولاندن
کُنج کاویدن و کُنج کاواندن	شیداییدن و شیدایاندن
گردآوریدن و گردآوراندن	غنودن و غنویاندن

گردپاشیدن و گردپاشاندن	فرمائیدن و فرماناندن
گرگرفتن و گرگیراندن	قرسودن و قرسایاندن
گرنهیدن و گرنهاندن	کاویدن و کاواندن
گسی ساختن و گسی سازاندن	کژیدن و کژاندن
ناکاریدن و ناکاراندن	کوریدن و کوراندن
نواندیشیدن و نواندیشاندن	گامیدن و گاماندن
هش نوردیدن و هش نورداندن	گریزیدن و گریزاندن
همتاییدن و همتایاندن	گماتیدن و گماتاندن
هوانداختن و هواندازاندن	گمیدن و گماندن
وابستن و وابنداندن	گوالیدن و گوالاندن
واپس گراییدن و واپس گرایاندن (زمان: قبل)	گواهیدن و گواهاندن
واتولیدن و واتولاندن	گونیدن و گوناندن
واچاویدن و واچاواندن	مردیدن و مرداندن
واچیدن و واچیناندن	مردن و میراندن
واخواستن و واخواهاندن	مهریدن و مهرانیدن
وادیدن و وابیناندن	مهیدن و مهاندن
وارستن و وارهاندن	ناریدن و ناراندن
وارسیدن و وارساندن	ناویدن و ناواندن
واژگونیدن و واژگوناندن	نزدیکیدن و نزدیکاندن
وانهادن و وانهاندن	نکوهیدن و نکوهاندن
وررفتن و ورواندن	نماییدن و نمایاندن
ورزدن و ورزناندن	نمیدن و نماییدن
ورلنگیدن و ورلنگاندن	نیروویدن و نیروویاندن
ویزسازیدن و ویزسازاندن	هلیدن و هلاندن
ویژنگریستن و ویژنگراندن	همواریدن و همواراندن

از کتاب های نویسنده^۱

۱. در بستر تاریخ ایران
- ۲- داده ها و چشم اندازها
- ۳- بن بست های روبنایی در جامعه ی ایران
- ۴- جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی
- ۵- نشیب و فرازهای جامعه ی ایران در روند نوزایی
- ۶- کنکاشی در خیزش هشتاد و هشت
- ۷- ایران در آستان پنجمین برش تاریخی
- ۸- پان اسلامیسیم، سلاطین نفت عربستان و خلفای نفت ایران
- ۹- اشرافیت روحانی در آینه ی تاریخ ایران
- ۱۰- ویژگی های زمامداری کلاسیک خاوری-ایرانی
- ۱۱- بازار و بازاریان
- ۱۲- نام ها و ننگ ها
- ۱۳- سه سده ی سرنوشت ساز
- ۱۴- لایه بندی ها و رده آرایی های نوین اجتماعی
- ۱۵- پیچی تاریخی
- ۱۶- هنوز حمه ی زرتشت در دریاچه ی چیچسته است
- ۱۷- آژیرها برای که به ندا در می آیند
- ۱۸- کارواژه ها در زبان ما
- ۱۹- راز چشم ها (ادبی)
- ۲۰- سه نسل (ادبی)
- ۲۱- میان دو نُت (ادبی)
- ۲۲- از چه یا برای چه، از که یا برای که (ادبی)
- ۲۳- به یاد آر (ادبی)
- ۲۴- بهارباران (ادبی)
- ۲۵- سرای (ادبی)
- ۲۶- نارستان (ادبی)

^۱ کتاب های انتشار یافته و آماده ی انتشار

سرچشمه ها

- 1 یوشیج، نیما - مجموعه شعرهای نو، تهران 1376، برگه 691
- 2 اخوان ثالث، مهدی - ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم، تهران 1376، برگه 124
- 3 رده بندی بیت های آمده در پانویس را، برای بهتر دریابیدن بینش سراینده، دگرانده ایم
- 4 مولوی، جلال الدین - کلیات شمس تبریزی، تهران 1382، برگه های گوناگون
- 5 مولوی در "مثنوی" اش که بیشتر "نظم" است و گهگاه چکامه هایی بسیار زیبا، آنهم بیشتر از تاریخ اسلام و دین ها، و جابجای از اخلاق و فلسفه و دگره، دانسته یا نادانسته، شیوه های نبرد نهان و ناهان خوشونتبار پذیرفته شده از سوی تندروان آیینی را که ریشه هایی نیز در "درخت" اسماعیلیان داشتند، ویژگیان در دفتر یکم، به فرتور کشیده، و بر "نیکو" یی آن پافشرده است. زمینه های فرهنگی و "معنوی" پیدایی دوباره ی "خلافت" و "امامت" در باختر آسیا، چه در آناتولی و چه در ایران، همانا عثمانیان و صفویان را، بی گمان آیینمندی چون او و همتبارانش فراهماندند. در فلات ایران بازسازی "خلافت" عباسی زیر نام "امامت" صفوی، ویژگیان برآیندی بود از همکاری صوفیان زمیندار شمال ایران ("صوفیان متشرع") و شیعیان فنودال خاور آناتولی (یا "قزلباشان شیعه"). آن هم کمابیش به گاهی که در اروپا و ویژگیان در جنوب آن، همزمان با پیدایی پیوندارها و مناسبات سرمایه داری، پرچم پیکار فرهنگی و "معنوی" با کلیسای کاتولیک روم به مثابه ی بزرگترین زمیندار اروپا دمام بلندتر افراشته می شد. بازه ی پیدایش پیوستارها و مناسبات سرمایه داری در باختر آسیا، با جنوب و سپس شمال اروپا، کمابیش همگام بود، بویژه در جنوب فلات ایران. برای نمونه، می توان در سده ی هفده و آغاز سده ی هیجده میلادی شمار کارگران و مزدبگیران یکان های اقتصادی مانوفاکتوری و نامانوفاکتوری در اصفهان را میان دویست تا چهارصد هزار، و در سراسر کشور میان پانصد تا ششصد هزار تن، همانا کمابیش مانند فرانسه در آستان انقلاب بورژوازی، برآورد کرد. تنها در بخش نساجی اصفهان، نزدیک به بیست و پنج هزار کارگر به کار می پرداختند. این دگرذیسی های اقتصادی، ریشه در سده های چهارده تا شانزده میلادی داشتند، ویژگیان در شهرهایی چون شیراز و یزد و اصفهان و کرمان. در این واره ی تاریخی، پیدایی "زاهد" ستیزانی که خود میان آسمان و زمین "سرگردان" بودند، چون حافظ و عبید زاکانی، و شماری از درگاهیان و دارایان جنوب پشتشان می داشتند، می تواند از آن میان، بازتابی باشد از نبرد دیوانیان و کارگاه داران بورژوا با کاتوزیان و زمینداران فنودال، در جنوب فلات ایران که در آن پیوندارها و مناسبات سرمایه داری بیشتر و بیشتر سربرآورده بود. و این هم از "مثنوی معنوی" مولوی، صوفی "متشرع" (راهنمایی "معنوی"، نادانسته یا دانسته، برای "امامت" یا "خلافت" آفرینان و "انقلاب فرهنگی" گستران):

صد هزاران سر بُرید آن دِلستان
تا امان یابد سر اهل جهان
حلق انسان چون بُرد هین ببین
تا چه زاید، کن قیاس آن بر این
حلق ثالث زاید و تیمار او
شربت حق باشد و انوار او
زان ز اهریمن رهیستیم ما
که خریدی جان ما را عمی (آ)
چشم نرگس کور شد بازش بساخت
حلق نی بُرید و بازش خود نواخت ...
غیر تو هر چه خوش است و ناخوش است
آدمی سوز است و عین آتش است
هر که را آتش پناه و پُشت شد
هم مجوسی گشت و هم زردشت شد

مولوی در جایگاه یکی از نشان گذارترین "متفکران معارف عرفانی-اسلامی" در باختر آسیا، به "امت" بودن و "نبوت" و "امامت" پذیرفتن "رعیت" می باورید (چون نبی نیستی ز امت باش - چون که سلطان نه ای رعیت باش) و "تا آخر عمر مشخصات مکتب اولیه ی ("صوفیان متشرع" و آموزیده از پدر و آموزگارش) را از دست نداد و هرگز مانند یزید بسطامی و منصور حلاج و عین القضات همدانی «پرده دری» نکرد" که این را می توان تا دفتر پایانی "مثنوی معنوی" روشنای درنگریست.

- 6 اخوان ثالث، مهدی - ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم، تهران 1376، برگه 237
- 7 اخبار روز - تارنما، گذری بر زندگی ادبی مرتضا کیوان، سی مهر 1402
- 8 معین، محمد - فرهنگ فارسی یک جلدی، تهران 1380، برگه 966
- 9 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 65
- 10 "دهخدا، حاشیه" و "مقدمه ی برهان چ معین" برگه 29 - برگرفته از لغت نامه دهخدا
- 11 مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران 1382، برگه 791
- 12 مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران 1382، برگه 826
- 13 جامی، نورالدین - برگرفته از لغت نامه دهخدا، واژه ی "پهلوی"
- 14 English networks, Gramatik Deutsch etc.
- 15 "دهخدا" - واژه ی "وزیدن"، برگرفته از لغت نامه دهخدا
- 16 سعدی، مصلح الدین - گلستان، از نسخه محمد علی فروغی، تهران 1364، برگه 163
- 17 "دهخدا، مقدمه" - "زبان ها و لهجه های ایرانی کنونی"، برگرفته از لغت نامه دهخدا
- 18 طبری، احسان - جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، آلمان 1387 برگه 56
- 19 طبری، احسان - جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، نامه انگلس به مارکس، ایران 1358 برگ 45
- 20 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 212
- 21 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 81
- 22 سعدی، مصلح الدین - گلستان سعدی، از نسخه محمد علی فروغی، تهران 1364 برگه 131
- 23 نیک آیین، امیر - واژه نامه ی سیاسی و اجتماعی، 1365، برگه 13
- 24 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 225
- 25 Coelho, Paulo - The Zahir, New York 2005, p 45

- 26 مطالعات زبانی بلاغی، شماره چهارم، پاییز و زمستان 1390، برگه های 89-90
- 27 Coelho, Paulo – *The Alchemist, Prologue*, New York 1993, p xiii
- 28 اخوان ثالث، مهدی – آواز چگور، قصه ی شهر سنگستان، تهران 1369، برگه 373
- 29 خانلری، پرویز ناتل – دستور زبان فارسی، تهران 1351، برگه 5
- 30 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 217
- 31 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه های 34 و 42
- 32 نصیری، میرزا علی نقی – القاب و مواجب دوره ی سلاطین صفویه، دانشگاه فردوسی مشهد 1372، برگه 7
- 33 خیام، عمر بن ابراهیم – رباعیات، تهران 1381، برگه 182
- 34 فردوسی، ابوالقاسم – پنجهایی از شاهنامه فردوسی، تهران 1369، برگه 132
- 35 سعدی، مصلح الدین – گلستان سعدی، از نسخه محمد علی فروغی، تهران 1364، برگه 13
- 36 خیام، عمر بن ابراهیم – رباعیات، تهران 1381، برگه 182
- 37 دیوان حافظ – از نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران برگه 1
- 38 کسروی، احمد – انقلاب مشروطه، تهران 1380، برگه های 77-78
- 39 "دهخدا" - واژه ی "نشاندن"، برگرفته از لغت نامه دهخدا
- 40 بیهقی، ابوالحسن - تاریخ بیهقی، برگرفته از لغت نامه دهخدا، واژه های "در رسیدن" و "در سانیدن"
- 41 طبری، احسان – دو مقاله فلسفی، آلمان 1375 برگه 14
- 42 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 259 و 215
- 43 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 219
- 44 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 224
- 45 طبری، احسان – جستارهایی از تاریخ، سال انتشار ناروشن، آلمان برگه 87
- 46 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 217
- 47 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 242
- 48 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 213-212
- 49 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه 21
- 50 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه های 27-28
- 51 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه های 32-31
- 52 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه های 32-31
- 53 کسروی، احمد – زبان پاک، تهران 1379 برگه 81
- 54 طبری، احسان – مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 266-265
- 55 "دهخدا، مقدمه" - "نصیرالدین طوسی"، برگرفته از لغت نامه دهخدا